

معجزه در جمهوری اسلامی (اعمال اراده آزاد توده ها در شرایط دیکتاتوری!!!)

تقلب جزء ذاتی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی است

در جریان انتخابات اخیر و بدنبال اعلام نتایج آن، دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی تلاش نمود تا این انتخابات را یکی از سالم ترین انتخابات های ایران قلمداد نماید که در آن از قرار هیچگونه تقلبی صورت نگرفته است. سردمداران رژیم در این زمینه تا آنجا پیش رفتند که از زبان خامنه ای اعلام نمودند: "در کشور امام زمان تقلب وجود ندارد". البته برای کسی که ماهیت جمهوری اسلامی را میشناسد و ریاکاری ها و تقلبات این رژیم را بطور

در صفحه ۴

نابودی نظام، شرط راه

رهایی توده ها

(پیرامون تضادهای درونی

هیات حاکمه)

سخنرانی اعتراضی منتظری بر علیه خامنه ای و لشکرکشی خامنه ای بر علیه او بار دیگر حجت یابی تضادهای درونی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی را با وضوح تمام در مقابل آذهان عمومی قرار داد. معلوم شد که مساله درک از "ولایت فقیه" و حدود اختیارات "ولی فقیه" در این اختلافات برجستگی هرچه بیشتری یافته است.

در صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۲۲ * سمینار لندن: "انتخابات" دوم خرداد
- ۲۹ * انسان گرایی انقلابی چه گوارا
- * پیروزی تیم ملی فوتبال و شیدای های رژیم جمهوری اسلامی!
- ۳۳ * برگزاری "موفقیت آمیز" کنتراپس اسلامی، زیر سایه حکومت نظامی
- ۳۹ * "بخش سوم" لایه حفاظتی برای کاپیتالیسم
- ۴۲ * ستون آزاد: "انقلاب دوم"!!
- ۴۷

صدمین سالگرد تولد برتولت برشت،
فرزند برجسته خلقهای جهان گرامی باد!

(در صفحه ۳۵)

اپورتونیسیم و معضل "تشکلهای توده ای کارگران"

(قسمت دوم)

در قسمت پیشین این مقاله ما تا حدودی با درک راه کارگر (و یا دقیقتر با درک نازل این جریان) از مقوله "تشکلهای توده ای کارگران" و به طور مشخص پروسه ساختن اتحادیه از نظر راه کارگر در ایران آشنا شدیم. ما دیدیم که چگونه راه کارگر که با شعار اتحادیه به عنوان "مستعدترین" شکل سازماندهی جنبش طبقه کارگر آغاز میکند، در مواجهه با شرایط دیکتاتوری در ایران مجبور میشود اعتراف کند که این "اتحادیه ها" به خاطر "شرایط

در صفحه ۱۲

نابودی نظام، شرط راه‌رهای توده‌ها

(بیرامون تضادهای درونی هیات حاکمه)

از صفحه ۱

میخوانند. تاکید ما در مقابل اینگونه تبلیغات بی اساس آن است که اختلافات این جناحها هرچه باشد و آنها به خاطر این اختلافات هرچه به هم دندان نشان بدهند کمترین تغییری در این واقعیت ایجاد نمیشود که تمامی دارو دسته های حکومتی بر علیه کارگران و زحمتکشان و توده های ستمدیده میباشند. به همین دلیل نباید اجازه داد که بار دیگر تبلیغات گمراه کننده ای از این دست اذهان مردم را به چنین اختلافاتی سرگرم نموده و انرژی انقلابی ای را که باید تماما در جهت نابودی کل نظام استثمارگرانه حاکم کانالیزه گردد، به بیراهه بکشاند.

واقعیت این است که همه دارو دسته های حکومتی در هر قذو قواره ای که هستند در حفظ و تحکیم نظام سرکوبگرانه حاکم منافع مشترک داشته و اعتراضاتشان دقیقا در جهت حفظ این نظام و از موضع "خیرخواهانه" میباشند. اختلاف آنها نه با نظام استثمارگرانه و دیکتاتوری وحشیانه حاکم بلکه با اقراد و سیاستها و روشهایی است که به نظر آنها حفظ قدرتشان و تداوم سیاستهایشان نظام موجود را به خطر می اندازد.

برای نمونه منتظری در بیانیه ای که پس از حملات اخیر به تاریخ ۲۸/۸/۷۶ منتشر ساخته میگوید: "آقایان با شعار "مرگ بر ضدولایت فقیه" دست به همه خرابکاریها میزنند. در صورتیکه من از بنیانگذاران ولایت فقیه میباشم. آقایان عنوان کلی ولایت فقیه را با شخص مخلوط میکنند. من اگر کسی را واجد شرایط ندانم، این امر به معنی مخالفت با کل ولایت فقیه نیست."

این سخنان به روشنی نشان میدهد که اختلاف نه بر سر اصل "ولایت فقیه" بمثابه لفاقه ایدئولوژیک دیکتاتوری امپریالیستی حاکم، بلکه

خمینی بوده و نه "توطئه" مثلث احمد خمینی و خامنه ای و رفسنجانی.

شکی نیست که بحثهای مختلف از این قبیل که با تجدید سازمان دستگاه رهبری کشور شدت یافته جناحهای مختلف رژیم را مجبور ساخته با توجه به مصالح جناح خود ضمن شرکت در این بحثها به ارائه راه حل بپردازند. اما برخورد خشن خامنه ای با منتظری که ضرورت محاکمه او را در دادگاه مطرح ساخت و کتک خوردن طبرزدی توسط "انصار حزب الله" نشان میدهد که در این بحثها و ارائه راه حلها به قول طبرزدی "خیرخواهانه" نباید از "خط قرمز" ولایت فقیه عبور نمود.

برخورد خامنه ای و فحاشی های دستگاه تبلیغاتی رژیم بر علیه منتظری نشان میدهد که تا چه حد مورد تائید قرار گرفتن مرجعیت و رهبری خامنه ای از سوی "آیات عظام" و از جمله منتظری حائز اهمیت میباشد و تا چه حد حفظ حریم "مقدس" ولایت فقیه مورد تاکید است که البته در جریان این بحثها عملا به مسخره گرفته شد.

در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی بالا گرفتن اختلافات جناحهای مختلف جمهوری اسلامی بخصوص مخالفتهای منتظری با ولی فقیه بودن خامنه ای و سپس حمله ابادی خامنه ای و "سربازان گمنام امام زمان" به خانه منتظری بازتاب های گوناگونی داشته است. در این میان ما شاهد اشاعه دیدگاههای نادرستی هستیم که ضمن چشم پوشی نسبت به ماهیت جنایتکارانه تمامی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی و اختلافات آنها، مردم را به بازی در بساط تضادهای درونی رژیم فرا

گرچه از زمانیکه سردمداران رژیم، "ولایت فقیه" را به یکی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی تبدیل نمودند، همواره حدود اختیارات "ولی فقیه" یکی از بحثهای فیما بین جناحهای مختلف حکومتی را تشکیل میداده است، اما امروز با تجدید سازمان دستگاه رهبری جمهوری اسلامی که با قدرت گیری هرچه بیشتر "مجمع تشخیص مصلحت نظام" - بدنبال پایان دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و استقرار او در موضع رئیس این مجمع- و انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری عملی شد، این بحث ابعاد وسیع تر و علنی تری یافته و مساله حدود اختیارات هر یک از نهادهای رهبری رژیم بار دیگر به مساله روز تبدیل شده است. در همین چارچوب است که حشمت الله طبرزدی دبیرکل "اتحادیه اسلامی" دانشگاهها در تظاهراتی که این اتحادیه در دانشگاه تهران برگزار نمود از ضرورت انتخابی بودن "ولی فقیه" و محدود کردن اختیارات این نهاد سخن گفته و خواهان "حذف قدرتهای موازی با دولت قانونی" شد. بهزاد نبوی نیز که پیشاپیش هنوز خاتمی در صندلی ریاست جمهوری جا نیفتاده از بسی اختیار بودن رئیس جمهور جدید صحبت کرده و عدم امکان تحقق وعده های ریاکارانه انتخاباتی او را به حساب عدم اختیارات رئیس جمهور میگذاشت، شکوه سر داده است که خاتمی حتی اختیار قوای انتظامی و رادیو و تلویزیون را هم ندارد. همچنین در شرایط رشد تضادهای درونی حکومتگران است که در حالیکه بخشی از شرکت کنندگان در راهپیمایی مبارزه با استکبار جهانی در مشهد شعار میدادند "مجمع تشخیص مصلحت نظام باید جمع شود" رفسنجانی به "خدا قسم" خورد که انتخاب خامنه ای به مقام ولی فقیه، نظر

بر علیه منافع خلقهای ما قرار دارد مساله نه مخالفت با صلاحیت فلان فرد برای رهبری رژیم دیکتاتوری موجود و یا محدودیت اختیارات دیکتاتور بلکه مبارزه در جهت نابودی کل سیستم دیکتاتوری حاکم میباشد.

به همین دلیل باید ضمن افشای هرگونه تلاش و تحلیلی که قصد دارد با تکیه بر چنین مخالفت‌هایی نسبت به کل نظام موجود توهم پراکنی نماید مردم را به شناخت دقیق نظام حاکم و تمام جناحهای مختلفش فراخوانده و تلاش نمود تا توده ها دشمن را در همه لباسها و چهره هایش بدرستی باز شناخته و نابودی کل نظام جابرانه حاکم را هدف مبارزات خود قرار دهند. بواقع تنها در این مسیر است که مبارزات قهرمانانه کارگران و زحمتکشان و رهبری انقلابی آنها میتواند از تضادهای درونی رژیم در جهت متلاشی ساختن کل نظام موجود سود جوید.

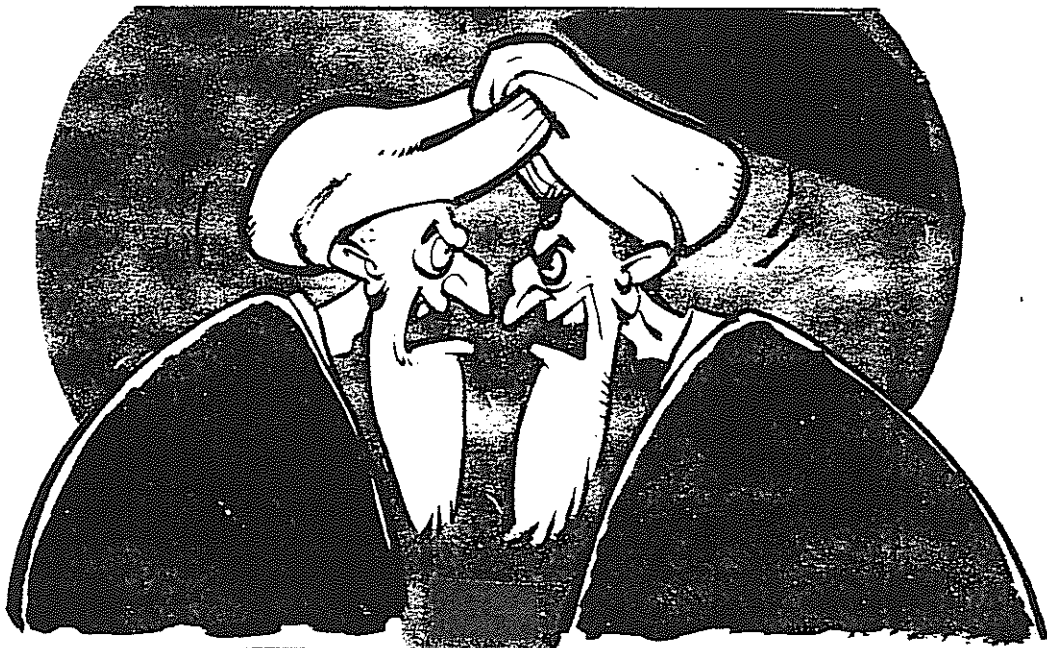
اخیر بر ای منتظری تنها جایگاهی بوده است که وی از طریق آن به ایفای نقش در صحنه سیاسی جامعه میبرداخت و خامنه ای با دست اندازی به این حوزه عملا نقش او را در صحنه سیاسی جامعه به حداقل میرساند.

همچنین چند سالی است که خامنه ای از طریق شورای سرپرستی حوزه با دادن شهریه های قابل توجه به طلبه های جوان آنها را به سوی خود جلب میکند و از سوی دیگر بوسیله "سربازان گمنام امام زمان" و دادگاه ویژه روحانیت طلبه های طرفدار منتظری را اذیت و دستگیر و زندانی مینماید. امری که کاسه صبر منتظری را لبریز نموده و او را واداشته تا در بیانیه اخیرش بنویسد: "دخالت‌های ناروا در حوزه علمیه و شکستن حریم حوزه علمیه و از بین بردن استقلال آن" موجب "اعلام نظر صریح این جانب" شد.

این واقعات نشان میدهد که مخالفت‌های امثال منتظری با دار و دسته حاکم مخالفت با کل نظام موجود نبوده و در شرایطی که کل نظام حاکم

برسر این امر است که چه کسی باید این مقام را اشغال و نقش سرکرده دیکتاتورها را ایفا نماید. در نتیجه منتظری که خود را یکی از "بنیانگذاران ولایت فقیه" اعلام نموده و این امر را جز افتخاراتش قلمداد مینماید مخالفتی با دیکتاتوری حاکم و یابسه قول او "نظام اسلامی" نداشته و مخالفتش تنها با صلاحیت خامنه ای برای احراز مقام ولایت فقیه و حداقل حدود اختیارات "ولی فقیه" میباشد. روشن است که محدودیت اختیارات "ولی فقیه" و یا اینکه چه کسی در این مقام باشد هیچ تغییری در ماهیت دیکتاتوری ولی فقیه ایجاد نکرده و در نتیجه این امر هیچ ربطی به خواست برحق توده های ستمدیده مبنی بر ضرورت سرنگونی کل نظام جابرانه حاکم ندارد.

در چنین شرایطی آنچه باعث گردیده تا منتظری به اعتراض برخاسته و "اعلام نظر صریح" نماید از جمله دست اندازیهایی بدون وقفه خامنه ای به حوزه علمیه قم جهت دولتی کردن آن میباشد. حوزه علمیه در سالهای



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

معجزه در جمهوری اسلامی

(اعمال اراده آزاد توده ها در شرایط دیکتاتوری!!!)

از صفحه ۱

موارد بالا که البته تنها بیانگر گوشه کوچکی از ابعاد عظیم و باور نکردنی تقلبات رخ داده در جریان این انتخابات میباشد نشان میدهد که انتخابات اخیر نیز ماهیتا هیچ تفاوتی با بقیه "خیمه شب بازیهای" رژیم نداشتند و تبلیغات رژیم در این زمینه جز ریاکاری بی شرمانه ای بیش نیست، و آن نیروهایی هم که با ادعای "غافلگیری" (۸) و "گیجی" رژیم از فقدان تقلب در این انتخابات دم میزنند تنها "غافلگیری" و گیج سری خودشان را به نمایش میگذارند.

واقعیت این است که تجربه ۱۸ ساله سلطه جمهوری اسلامی با وضوح تمام ثابت نموده که تقلب ذاتی سیستم حاکم بوده و اساسا این رژیم بدون تقلب امور اتش پیش نمیرود و بررسی انتخابات اخیر نیز تنها تائیدی است بر این واقعیت انکار ناپذیر. بنابراین ادعای "ممکن نشدن" تقلب در این انتخابات، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت تطهیر انتخابات فرمایشی جمهوری اسلامی با "تف کردن به روی حقیقت" (۹) قرار دارد.

به جای افشای دروغ بزرگ رژیم بعضی از نیروها به توجیه تئوریک ادعاهای ریاکارانه جمهوری اسلامی برخاسته و به این منظور سناریوهایی ساخته اند که هیچ ربطی به واقعیت زنده ندارند. بر اساس سناریوی برخی از این سازمانها در ابتدا قرار بر انتخاب ناطق نوری به عنوان نماینده جناح قدرتمند و حاکم رژیم بوده اما بدلیل اهمیت مقام ریاست جمهوری برای جناح مقابل که از دست دادن آن برایش حکم "مرگ و زندگی" داشته (معلوم نیست چرا!) جناحها میپذیرند که به رای مردم تمکین کنند و مردم هم که "دریافتند که شرایط یک فرصت استثنایی برای دخالت در سیاست و در سرنوشت رژیم برایشان فراهم کرده است" (۱۰) از این فرصت استفاده کرده و

نمیرود. بنابراین در اینجا به بررسی دوباره این مساله نپرداخته و تنها برای نشان دادن "معصومیت" متولیان "کشور امام زمان" و ساده اندیشی آن نیروهایی که به توجیه تئوریک (۷) ادعای رژیم مبنی بر سالم بودن انتخابات اخیر مشغولند به برخی از تقلبات "کوچکی" که تا کنون رو شده و در نشریات مختلف درج گردیده اشاره می نماییم.

نشریه "عصر ما" (۱۹ شهریور ۷۶) با ارائه آماري از ده منطقه کشور نشان داده است که تعداد رای دهندگان از ۱۰۵ تا ۱۸۶ درصد جمعیت واجدین حق رای در آن مناطق بیشتر اعلام شده است. بر اساس این اطلاعات در اردل تعداد آرای خوانده شده ۱۲۹ درصد تعداد واجدین حق رای بوده و به همین ترتیب الیگودرز ۱۰۸ درصد، نفت ۱۴۵ درصد، بندختر ۱۸۶ درصد، خرم آباد ۱۲۳ درصد، خواف ۱۱۲ درصد، دفتان ۱۴۸ درصد، سلسله ۱۷۵ درصد، کردکوی ۱۰۵ درصد، کوهدشت ۱۰۸ درصد و در دو منطقه خور و اردکان شماره رای دهندگان ۹۸ و ۹۹ درصد واجدین حق رای بوده است.

جدا از مورد بالا که به روشنی وقاحت آمار سازان وزارت کشور جمهوری اسلامی را آشکار ساخته و پرده از گوشه کوچکی از تقلبات رخ داده در جریان این انتخابات بر میدارد تعداد آرای خوانده شده در استان لرستان نیز حدود ۱/۵ برابر تعداد جمعیت بالای ۱۵ سال این استان بوده و برای مثال در یک روستای ۶۵۰۰ نفری در این استان ۱۸۵۰۰ برگ رای از صندوق بیرون آورده شده است و به همین دلیل هم برخی از نمایندگان مجلس خواستار استعفای استاندار لرستان شده اند.

روزمه تجربه کرده است، نفس ادعای سالم بودن انتخابات اخیر از طرف رژیم باید او را به این فکر بیاندازد که رژیم با چنین ادعایی در صدد لایوشانی چه تقلبات و دغلكاریهایی است. اما متاسفانه اکثر سازمانهای سیاسی موجود در صفوف اپوزیسیون به جای تامل در این ادعاها و تلاش برای ارزیابی صحت و سقم آنها و افشای دروغهای رژیم در دام تبلیغات جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش افتاده و بر مبنای بنایی که آنها در ذهن اینان ساخته اند تلاش کردند تا نشان دهند چرا در جریان انتخابات مزبور "تقلب ممکن نشد" (۱)

در آشفته بازاری که تلاش مذبحخانه این سازمانها ایجاد نموده است، برخی از "غافلگیری" و "گیجی" رژیم و "دشواری تقلب" بدلیل "کوبندگی رای ۲۰ میلیونی" سخن میگویند و مدعی اند که "اختلاف عظیم" (۲) موجود بین آرای خاتمی و ناطق نوری اجازه نداد صندوقها را "دست کاری" (۳) کنند و برخی "توانایی" رژیم و "ترس" (۴) و "وحشت" "بلوک مسلط" (۵) مساله "مرگ و زندگی" بودن نتیجه انتخابات "برای همه جناحها" و "بخصوص برای آنها که در صورت انتخاب ناطق نوری دستشان تقریبا از همه چیز کوتاه میشد" (۶) را دلیل "ممکن نشدن" تقلب اعلام میکنند.

ما پیش از این نشان دادیم که اعلام شرکت ۲۹ میلیون نفر در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و پیروزی خاتمی به اعتبار رای ۲۰ میلیون نفر خود یکی از بزرگترین تقلبات رژیم در جریان این انتخابات میباشد و بروشنی نشان میدهد که در "کشور امام زمان" علیرغم ادعای کوتاه بینان نه تنها "تقلب ممکن" شده بلکه هیچ کاری بدون تقلب و دروغ پیش

از آنجا که مساله تحریم انتخابات دوم خرداد پس از برگزاری این انتخابات و اعلام نتیجه آن از طرف نیروهای مختلف مورد بحث قرار گرفته لازم است هر چند بطور مختصر مواضع اتخاذ شده در این رابطه مورد اشاره قرار گیرد.

۱- برخی نیروها و اشخاص با ادعای همراهی با توده ها و "بامردم بودن" تاکتیک تحریم را نادرست اعلام میکنند. اینها مدعی اند که برای مقابله با نماینده "ولی فقیه" و انحصار طلبی جناح "رسالت" میبایست در دفاع از خاتمی در انتخابات شرکت میکردند. چنین نیروهایی ارتجاعی بودن کل جناحهای رژیم را لایوشانی نموده و عملا مردم را به بازی در بساط جناحهای مختلف ارتجاع دعوت میکنند. یکی از طرفداران پرو پا قرص این موضع "حزب دمکراتیک مردم ایران" است که ضمن مخالفت با موضع تحریم مدعی است شعار "تحریم و رای سفید" (۱۶) "راه پیروزی ناطق نوری را هموار" (۱۷) میساخت و میتوانست "فاجعه ای" (۱۸) بیار آورد. البته گوینده چنین ارجحی چون خود میدانند که علیرغم تحریم انتخابات بوسیله اکثر نیروهای اپوزیسیون باز هم خاتمی پیروز شده است و همین واقعیت ثابت میکند که "راه پیروزی" و یا شکست خاتمی بوسیله موضع اپوزیسیون هموار نمیگردد، برای نشان دادن صحت موضع نادرست خود در عالم خیال شرایطی را "تصور" میکند که "میلیونها" نفر از مردم از اپوزیسیون رژیم "حرف شنوی" داشته باشند و سپس مدعی میشود چنین موضعی در چنان شرایطی "فاجعه" به بار می آورد! "دن کیشوت" ابله ما با فراموش کردن این نکته که در بررسی تاکتیک ها باید به شرایط واقعی تکیه نمود و نه به شرایطی که ساخته ذهن میباشد ادعای مضحکی نموده است، چه روشن است که در صورتیکه اپوزیسیون جمهوری اسلامی در شرایطی قرار داشت که میلیونها نفر از او "حرف شنوی" میکردند آنگاه صورت مساله انتخابات نه تنها برای اپوزیسیون بلکه برای رژیم نیز به صورت دیگری مطرح

اخیر دیدیم که "جناح حاکم" (که از قرار "ولی فقیه" نیز در آن قرار دارد) به شکست خفت باری گردن نهاد این نه به خاطر تمکین به رای مردم و نه بدلیل عدم امکان تقلب بلکه برعکس به خاطر مصالح "نظام" و "اسلام عزیز" (بخوان منافع نظام سرمایه داری حاکم بر ایران) است که در چنین شرایطی به رئیس جمهوری باصطلاح "میانہ رو"، "مدرن" و "لیبرال" نیاز دارد تا بتواند او را به عنوان انتخاب میلیونی مردم ایران به همه قالب نموده و در همان حال آنها را "غافلگیر" سازد. و در بستر همین "غافلگیری" است که سردمداران جمهوری اسلامی فرصت می یابند برخی از برنامه های ناگفته و نقشه های پنهانی خود بر علیه توده های ستمدیده را بتدریج پیش ببرند.

تحریم یا شرکت اعتراضی

اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مجموع انتخابات ریاست جمهوری را تحریم نمود. روشن است که چنین موضع گیری ای فراخوان به مردم بود که با عدم شرکت شان در انتخابات فرمایشی رژیم تلاشهای سردمداران جمهوری اسلامی در رابطه با دمکراتیک جلوه داده انتخابات در دیکتاتور حاکم را نقش بر آب نمایند. اما بدنبال اعلام نتیجه انتخابات و ادعای شرکت ۲۹ میلیون نفر در آن و پیروزی خاتمی به اعتبار رای ۲۰ میلیون نفر از رای دهندگان برخی از نیروهای اپوزیسیون دست پاچه شده و رسماً از نادرستی موضع "تحریم" انتخابات سخن گفتند و یا با اما و اگرهایی راه را برای تعدیل "تحریم" و حتی درستی و یا ضرورت "شرکت" در انتخابات فوق باز گذاشتند. و البته بودند کسانی هم که موقعیت را برای ظاهر "چپ" دادن به ماهیت راست خود مناسب یافته و مدعی شدند بدلیل عدم مشروعیت جمهوری اسلامی موضع "تحریم" نیز نادرست بوده و انتخابات رژیم را نه "تحریم" بلکه باید "افشاء" (۱۵) نمود.

تصمیم گرفتند به خاتمی رای بدهند و جناح رسالت و خامنه ای هم که دیدند "مردم وسیعاً در رای گیری شرکت" (۱۱) کرده و "جنب و جوش" (۱۲) مردم و جوانان به حمایت خاتمی" (۱۳) را به عینه مشاهده کردند از ترس "تتایج فاجعه آمیز" به رای مردم تمکین کرده و به این ترتیب خاتمی رئیس جمهور شد. در بررسی این سناریو نکته اصلی آن است که سناریو نویسان چه بخواهند چه نخواهند عملاً میپذیرند که نماینده جناح غیرحاکم در یک انتخابات بدون تقلب به اعتبار شرکت گسترده مردم نماینده جناح حاکم را شکست داد و به پیروزی رسید. ولی این ادعا جز به مفهوم پذیرش میزان بودن رای مردم در تضاد جناحها و پذیرش اراده مردم از سوی "ولایت مطلقه فقیه" نیست.

از طرف دیگر اگر این نیروها میپذیرند که انتخاب خاتمی حاصل "رای ۲۰ میلیونی" مردم میباشد و نه آنطور که ما معتقدیم حاصل زد و بندهای پشت پرده سردمداران رژیم و یا آنطور که حزب کمونیست کارگری ایران مدعی است مردم وسیعاً در انتخاباتی که تقلب در آن ممکن نشد، شرکت کرده و بخش بزرگی از آنها در هر صورت به خاتمی رای داده اند پس منطقاً از نظر آنها خاتمی حاصل آرای این مردم میباشد. ولی چنین تحلیلی با ادعای خاتمی "منتخب هیچ مردمی نیست" (۱۴) جور در نمی آید. و باید از این جریان پرسید بالاخره کدام یک از این دو ادعا را باید پذیرفت؟ آیا همین واقعیت نشان میدهد که سناریوی مزبور بر اساس پیش فرضهای غلطی نوشته شده است؟ اولاً در سیستم انتخابات جمهوری اسلامی رای مردم تعیین کننده آن نیست که چه کسی برنده انتخابات خواهد بود و ثانیاً رای مردم دارای آن اهمیتی برای سردمداران رژیم نیست که "جناح حاکم" به خاطر آن به جناح غیرحاکم تمکین کند. و اساساً مسائل فی مابین این جناحها نه بوسیله رجوع به رای مردم بلکه در جریان زد و بندهای سردمداران رژیم "درپس پرده" حل و فصل میشود. و اگر در مضحکه انتخابات

"بزرگترین جراحی درونی رژیم در مرحله پایانی حکومت آخوندی" (۲۲) توصیف نموده و مردم را به عدم شرکت در انتخابات فراخواند.

بدنبال اعلام نتایج انتخابات و رئیس جمهور شدن خاتمی یکبار دیگر نادرستی تحلیلها و ارزیابی های مجاهدین آشکارا در مقابل همگان قرار گرفت و باعث شد که آنها حسابی "بور" شوند. اما مجاهدین همچون همیشه به جای درس گیری از تحلیل نادرست خود این غافلگیری را به حساب "غافلگیری" "باند مخالف" حکومت گذاشته و با صدور اطلاعیه ای از مردم بدلیل تحریم انتخابات فرمایشی رژیم تقدیر نمودند. و سپس در تبلیغات خود این تحریم را به حساب "پاسخ مثبت به فراخوان آقای مسعود رجوی" (۲۳) گذاشتند.

سازمان مجاهدین که هر حرکت رژیم را در رابطه با خود می سنجد دلیل انتخاب خاتمی با آرای بالا را عکس العمل رژیم به انتخاب مریم رجوی به عنوان به اصطلاح رئیس جمهور مجاهدین قلمداد نموده و کوشید در بازی با ارقام از رژیم عقب نماند. آنها ضمن جعلی خواندن ارقام ارائه شده از سوی جمهوری اسلامی - که ادعای درستی است - خود با توسل به رقم سازی های مشابه مدعی شدند که تنها ۶/۵ میلیون نفر یعنی حدود ۱۶ درصد (۲۴) واجدین حق رای در این انتخابات شرکت کرده اند. ولی سازمانی که عمدتاً در خارج از کشور متمرکز گشته و یکی از باصطلاح افتخاراتش رهنمود به نیروهای داخل برای خروج از کشور و پیوستن به "ارتش آزادیبخش" در "جوار خاک میهن" بود چگونه میتواند درست بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات رژیم، آمار تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات را به طور واقعی تهیه و منتشر نماید.

واقعیت این است که همانطور که ارقام نجومی دستگاه دولتی دروغین و قلبی است ارقام مورد ادعای مجاهدین نیز فاقد هرگونه پایه

میشود، متفاوت تر از آنچه که امروز مطرح است. بطور کلی بررسی دلایل این دسته از مخالفین (همچون مورد بالا) روشن میسازد که چنین افراد و نیروهایی مخالفتشان با تاکتیک تحریم نه ناشی از "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" جامعه بلکه بدلیل وابستگی شان به "استراتژی پیکار مسالمت آمیز" میباشد که خود فاقد ارزش مبارزاتی است و برای پی بردن به این امر باید چنین نیروها و افراد را از عالم خیال به روی زمین بازگردانده و در جریان زندگی واقعی آثار مترتب بر تحلیلها و مواضع شان را آشکار ساخت. در چنین صورتی از آنجا که این نیروها در خارج از کشور قرار دارند باید از آنها پرسید اگر به رهنمود شرکت در انتخابات و رای به خاتمی واقعا وفادار هستید و به آن عمل نموده اید ممکن است بر ایمان تشریح نمایید که در کدام سفارت جمهوری اسلامی رای خود را به صندوق ریخته اید؟ و آیا زمانیکه شما با رای خاتمی داشتید از "قاجعه" پیروزی ناطق نوری جلوگیری میکردید ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به شما دلداری نمیدادند که به جای اینکه "گروههای جدا از مردم و غریب در غربت" (۱۹) باشید به ایران برگردید و در سازندگی کشور یار و یاور آقای خاتمی شوید؟ به هر حال چنین نیروهایی اگر هم به "اشتباه" در انتخابات اخیر شرکت نکرده اند در صورتیکه در نظرات خود پیگیر میباشند میتوانند به خاطر جبران "اشتباه" از همین امروز به پابوسی "رئیس جمهور منتخب" رفته و مفهوم واقعی تزه های خود را زیر سلطه جمهوری اسلامی تجربه نمایند. البته قبل از چنین اقدامی بهتر است به سرنوشت کیانوری ها و عموئی ها نیز بیندیشند، چون به هر حال آنها از پیشکسوتان چنین نظرات و چنین نیروهایی میباشند.

۲- سازمان مجاهدین که قبل از انتخابات پیروزی ناطق نوری را مسجل میدانست با اعلام انتخابات رژیم بمتابه "مراسم تشییع جنازه سیاسی رفسنجانی" (۲۰) و ادعای "حذف اجتناب ناپذیر" (۲۱) او این واقعه را

عینی میباشد. مجاهدین با ارائه آمار جعلی برای مقابله با آمار سازی های دروغین رژیم به واقع نشان میدهند که در آمار سازی های قلبی تقاوتی با جمهوری اسلامی ندارند. آنها برای نشان دادن درستی تاکتیک "تحریم" انتخابات سعی کرده اند تا تعداد شرکت کنندگان در انتخابات را تا حدی که میتوانند کمتر نشان دهند در حالیکه درستی یا نادرستی تا کتیک "تحریم" انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری به هیچوجه با تعداد شرکت کنندگان و یا تحریم کنندگان ارزیابی نمیشود. و اساساً شرکت بخشی از مردم در این انتخابات را نمیتوان به حساب "پایگاه مردمی" نظام حاکم و "مشروعیت" آن گذاشت و سپس در وحشت از این امر ارقام دروغین در رابطه با انتخابات ارائه نمود.

۳- در میان نیروهایی که قبل از انتخابات قاطعانه این "بالماسکه" انتخاباتی را تحریم کرده و سپس با اعلام نتایج انتخابات به شک و تردید افتادند "راه کارگر" شاید نمونه باشد. بدنبال اعلام رسمی نتایج انتخابات از سوی رژیم و پذیرش درستی آن از طرف "راه کارگر" نه تنها در آن قاطعیت اولیه شکاف افتاد بلکه "تردید و تزلزل" نسبت به صحت تاکتیک "تحریم" جای آن تحریم "شفاف" را گرفت.

سازمانی که مدعی بود انتخابات جمهوری اسلامی "شایسته آن است که بطور همه جانبه از سوی مردم تحریم شود" (۲۵) و حتی کاندیداتوری مهندس سبحانی یکی از "چهره های لیبرال داخل کشور" (۲۶) را بدلیل گرم کردن "تور انتخابات رژیم" (۲۷) محکوم نموده و بر "تحریم قاطع و همه جانبه" (۲۸) انتخابات ریاست جمهوری تاکید مینمود، بدنبال گرد و خاکی که تبلیغات جمهوری اسلامی و خبرگزاریهای خارجی در رابطه با نتایج انتخابات اخیر به راه انداختند روحیه خود را از دست داده و چنان تحت تاثیر این تبلیغات قرار گرفت که با صدور اعلامیه ای "شرکت وسیع" مردم را یک "ته" ی "باشکوه" و

"توده‌نی محکمی" به "تمامی نظام و لاییت فقیه" توصیف نمود. از این لحظه به بعد بالماسکه انتخاباتی به حرکت عظیمی که راه کارگر را به یاد "انقلاب بهمن سال ۵۷" (۲۹) می انداخت (۳۰)!! تبدیل شد که در طی آن "اکثریت قاطع دارندگان حق رای" (۳۱) "توصیه" راه کارگر را نادیده گرفته و به این ترتیب با شرکت در انتخابات نه تنها به "نظام و لاییت فقیه" بلکه به موضع تحریم "قاطع و همه جانبه" راه کارگر نیز "ته" گفتند.

نتیجه این است که از یک سو از نظر "راه کارگر" شرکت در انتخابات "بازی در بساط سوی دیگر مردم بدون توجه به فراخوان "راه کارگر" با شرکت "فراگیر" در این انتخابات به رژیم "ضربه" زده اند. تناقضی که گریبان راه کارگر را رها نمی‌سازد. این دوگانگی به هر حال میبایست به طریقی پاسخ یابد بخصوص برای سازمانی که مرزبندی با خط مشی های "جدا از توده" یکی از افتخارات اعلام موجودیت سیاسی اش بوده است ضروری بود که عدم همراهی با توده ها و جدا افتادن از مبارزات شان و مهمتر از همه "نادیده گرفتن" توصیه "سازمان پیشرو" و بدتر از آن توده‌نی "توده ای" به طریقی حل و فصل گردد. ولی روشن است که چنین امر مهمی از هر کسی ساخته نیست. به کسی نیاز بود که در مانور بین "تاسخ و منسوخ" آبدیده باشد و بتواند با تکیه با قوانین دیالکتیک البته به روش همیشگی "راه کارگر" سیاه را سفید و "تحریم" را "به" شرکت "در انتخابات تبدیل نماید. در پاسخ به این ضرورت بود که نشریه راه کارگر مصاحبه ای با نظریه پرداز سازمان خود ترتیب داد تا نامبرده براساس تز بهترین دفاع حمله است ابتدا مواضع مخالفین خود را به نفع رژیم اعلام نموده و سپس شرایط را برای عقب نشینی (صدالبته "به میان توده ها") آماده سازد. در همین چهارچوب است که در مصاحبه مزبور ادعا میشود: "درباره سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی، به نظر من، بسیاری از مخالفان رژیم درک و

تبلیغات آشفته ای بدست میدهند که عملا به نفع رژیم تمام میشود" (۳۲) این حمله به مخالفین ناشناس این مزیت را داشت که کمی فضای ناراحت کننده ناشی از دوگانگی های اخیر در مواضع "راه کارگر" را تعدیل نموده و شرایط را برای عقب نشینی از آن "قاطعیت" اولیه مهیا میساخت. "راه کارگر" که تاکنون مدعی بود در جمهوری اسلامی "شرکت در انتخابات" "بازی در بساط رژیم است" حال مجبور میشود به دلیل بدفهمی های مخالفین رژیم و "تبلیغات آشفته ای" که در رابطه با "سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی" (۳۳) ارائه میدهند روشن سازد که بین قاعده و استثنا رابطه دیالکتیکی برقرار است که مخالفین از درک آن عاجزند و به همین دلیل هم نمیتوانند درک کنند که در همین جمهوری اسلامی "استثنا" میتواند شرایطی پیش بیاید که با شرکت در انتخابات بشود به رژیم ضربه زد" (تاکید از ماست)

هم باشد در "شکل" است و در این مورد هم که از قدیم گفته اند "چون معنا یافتی صورت رهاکن". به این ترتیب بر اساس به "هرحیله رهی باید یافت" رهبری راه کارگر چند مشکل بزرگ را اگر نه برای مردم و انقلاب ایران اما برای نیروهای سازمان خود حل میکند. حال پس از حل مسایل پیش پا افتاده ای چون مسایل بالا لازم است بالاخره "تحریم" با تبحر کامل به شرکت گرچه از نوع "اعتراضی اش تبدیل شود. و برای حل این معضل "قهرمان تاکتیک" ما تاکتیک گام به گام حساب شده ای را پیش میگیرد که دنبال کردن آن خالی از فایده نیست.

ابتدا گفته میشود که "مسلم است که ما اول نمیتوانستیم و نمیایست مردم را به شرکت در انتخابات فرا بخوانیم زیرا این کار نه تنها به معنای تائید بالماسکه انتخاباتی رژیم می بود، بلکه در عمل نیز به نفع جناح مسلط تمام

از یکسو از نظر "راه کارگر" شرکت در انتخابات "بازی در بساط رژیم" و "کمکی به موجودیت آن" میباشند و از سوی دیگر مردم بدون توجه به فراخوان "راه کارگر" با شرکت "فراگیر" در این انتخابات به رژیم "ضربه" زده اند. تناقضی که گریبان راه کارگر را رها نمی‌سازد.

به این ترتیب پس از اینکه صاحبه کننده با تجربه ما در یک حمله و دفاع "دیالکتیکی" عقب نشینی از تاکتیک تحریم را جا انداخت، آنگاه فرصت میباید تا ضمن بررسی هدف چنین تاکتیکی مساله جدایی از توده ها را هم با ادعای وجود راهها و وسائل مختلف برای رسیدن به هدف واحد حل و فصل نماید. به همین دلیل هم هست که در آن مصاحبه متوجه میشویم که مگر هدف از تحریم جز این بود که قرار بود "مردم اعتراض شان علیه رژیم را بیان کنند و به آن رای عدم اعتماد بدهند" خوب در انتخابات دوم خرداد که در واقع انتخابات هم نبود" بلکه نوعی شورش توده ای علیه رژیم بود" (۳۴) مردم به رژیم نه گفتند پس منظور راه کارگر برآورده شده است. و دیگر نیازی به مته به خشخاش گذاشتن نیست. از اختلاف که نمیتوان صحبت کرد اگر تفاوتی

میشد. "بنابر این در این "گام" یعنی در آغاز بالماسکه انتخاباتی رژیم اتخاذ تاکتیک تحریم مجاز بوده و عدم تحریم بخصوص در چنین مقطعی به نفع "جناح مسلط" یعنی به ضرر جناح غیر مسلط تمام میشده است. روشن است که سیاست گام به گام مزبور در همین جا متوقف نشده و در گام بعد - بخصوص با آگاهی از "نادیده گرفته" شدن "توصیه" تحریم از سوی رای دهندگان - متوجه میشویم که چگونه "بالماسکه انتخاباتی" به "شورش توده ای" "مسالمت آمیز" تبدیل شده و به این ترتیب شرایط برای تبدیل دیالکتیکی تحریم به شرکت آماده شده و به همین دلیل هم با قید زمان مطرح میشود "ما فقط در هفته آخر مانده به انتخابات میتوانستیم شرکت اعتراضی در آن را مطرح کنیم" و سپس برای اینکه این تغییر و تبدیل دیالکتیکی زیاد به چشم نخورد و

مردم بدلیل ترس از عدم وجود مهر انتخاباتی در شناسنامه هایشان در این انتخابات شرکت کردند. آنها در جریان زندگی به طور مداوم با بوروکراسی حاکم در ارتباط بوده و نمیخواهند فقدان چنین مهرهایی در شناسنامه هایشان بوسیله ای برای اذیت و آزارشان تبدیل شده و یا آنها را از امکان استفاده از تسهیلات دولتی بازدارد. بخشی دیگر در بستر نفرت و انزجار از افکار و اعمال و روشهای ناطق نوری و طرفدارانش و توهم به تبلیغات خاتمی در مورد ضرورت حاکمیت "قانون" و "جامعه مدنی" در این انتخابات شرکت کردند. بطور کلی تحت تاثیر تبلیغات و تمهیدات (۳۵) گسترده جمهوری اسلامی که در تلاش بود با گرم کردن "تور انتخابات" بخش هرچه بیشتری از مردم را به پای صندوقهای رای کشانده و با تکیه بر "حضور مردم در صحنه" "پایگاه مردمی" "نظام" حاکم را به نمایش بگذارد، شرکت مردم در این انتخابات به نسبت دوره های قبل ابعاد بیشتری یافت. به یک مفهوم باید گفت ماشین تبلیغاتی رژیم که همواره وظیفه اش فریب توده ها و کشاندن آنها به نفع رژیم به خیابان هاست در مضحکه انتخاباتی اخیر توانست قدرت هرچه بیشتری از خود نشان دهد.

اشاعه توهم به خاتمی در صفوف بخشهایی از مردم نشان میدهد که در بستر سرکوب خونین مبارزات توده ها و نیروهای انقلابی و عقب نشینی و تمرکز سازمانهای سیاسی در خارج از کشور و فقدان یک جنبش انقلابی سراسری قدرتمند، گرایش به تحول درونی رژیم گسترش هرچه بیشتری یافته و زمینه برای رشد گرایشات رفرمیستی در سطح جامعه و اشاعه تبلیغات ریاکارانه مستعد گشته است. ولی وجود چنین گرایشاتی در صفوف مردم که واقعیت غیرقابل انکاری است نباید به مستمسکی برای تطهیر سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی و یا این انتخابات مشخص تبدیل شود. آنچه در رابطه با این سیستم انتخاباتی باید مورد تاکید قرار گیرد این واقعیت است که در این سیستم رای مردم فاقد

کرده و آنها را به تحول درونی رژیم امیدوار سازد. در چنین وضعی مقابله با تبلیغات جهنمی رژیم و جلوگیری از اشاعه توهم در میان مردم تنها با تحریم این خیمه شب بازی میسر بود. از سوی دیگر زیر سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران شرط شرکت در انتخابات پذیرش اصولی است که به وضوح با نفس موجودیت نیروهای انقلابی (و نه تنها کمونیستی) در تباین است و به همین دلیل در شرایط ایران اساساً این رژیم مرجع جمهوری اسلامی است که عملاً با اعمال دیکتاتوری عریان مسأله انتخابات را بی معنا ساخته است. روشن است که در چنین شرایطی حد شرکت توده ها در انتخابات نه تعیین کننده درستی و یا نادرستی شعار تحریم بلکه نشاندهنده حد نفوذ و تاثیر تبلیغات نیروهای انقلابی در سطح جامعه میباشد.

پایان سخن:

اگر بخواهیم از آنچه تا کنون گفته ایم نتیجه گیری نماییم باید بر این واقعیت تاکید کنیم که انتخابات دوم خرداد یکی دیگر از مکاری های سیاسی جمهوری اسلامی بود که دستگاه تبلیغاتی رژیم در طی آن کوشید به ایجاد توهم نسبت به یکی از مهره های رژیم به نام خاتمی بپردازد.

از آنجا که تمامی تقلبات و ریاکاریهای ذاتی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی در این انتخابات نیز بکار گرفته شد آمارهای ارائه شده سرتا پا جعلی و ساختگی میباشند. در نتیجه آن آمارها نباید مبنای تحلیل این انتخابات قرار بگیرند.

در شعبده بازی اخیر بخش قابل توجهی از مردم با دلایل و انگیزه های مختلف شرکت نمودند. تجزیه و تحلیل این واقعیت بستری است برای درک هرچه عینی تر روحیات و افکار بخشهایی از مردم و گامی است جهت شناخت تحولات و تغییراتی که در فضای سیاسی ایران بوجود آمده است، در حال واقعیت این است که دلیل شرکت بخشهایی از مردم در انتخابات اخیر یکسان نبود. بخشی از

اعتراض کسی را بلند نکند مطرح میشود: "این که آیا میبایست چنین کاری را میگردیم یا نه، موضوعی است که میتوان درباره آن بحث کرد" و در آخر قهرمان تاکتیک ما این بحث را "برای تدقیق مفاهیم تاکتیکی" راه کارگر "مفید" اعلام میکند.

به این ترتیب قهرمان تاکتیک گام به گام نشان میدهد که چگونه قادر است تاکتیک "تحریم قاطع و همه جانبه" را به "شرکت اعتراضی" تبدیل نموده و تقاض راه کارگر در اتخاذ موضع تحریم را صد البته به روش راه کارگر مآبانه حل و فصل نماید. البته تئورسین راه کارگر در جریان این تاکتیک گام به گام زیرکی خاصی نموده و از برداشتن گام آخر پرهیز نمود. و مصطلت را در آن دید که گام آخر این "تدقیق" تاکتیکی را ناروشن بگذارد. در نتیجه باید از پرسید در صورتیکه پس از آن "تدقیق" مفاهیم تاکتیکی" قرار بر "شرکت اعتراضی" در انتخابات جمهوری اسلامی شد آیا راه کارگر به "رای سفید" قناعت مینمود و یا به دلیل مخالفت با "جناح مسلط" و جلوگیری از "یکدست" شدن قدرت "جناح حاکم" به حمایت اعتراضی از کاندیداتوری خاتمی برمیخاست؟ آیا بهتر نیست رهبری "راه کارگر" به جای بحث جهت "تدقیق" مفاهیم تاکتیکی" کسی هم درباره گام آخر این سیاست گام به گام اندیشه نماید؟

حال اجازه بدهید که راه کارگر را جهت اندیشه در نتایج "شرکت اعتراضی" در خیمه شب بازی جمهوری اسلامی تنها بگذاریم و به جمع بندی بحث تحریم بپردازیم.

واقعیت این است که تحریم انتخابات اخیر موضوعی اصولی بود که با شرایط مبارزه طبقاتی در ایران انطباق داشت. رژیم ضمن سرکوب وحشیانه هرگونه شرایط دمکراتیک قصد داشت با برگزاری این نمایش فرمایشی به بزک کردن چهره خونین خود بپردازد، و میکوشید با تبلیغات ریاکارانه، توده ها را به بازی در بساط تضادهای درونی رژیم دلخوش

ممکن نشدن تقلب در انتخابات اخیر پرداخته و به این ترتیب سلامت این مضحکه انتخاباتی را به اثبات برسانند دلایل "اتحادیه کمونیستهای ایران" از بی پایگی ویژه ای برخوردار است.

این جریان مدعی است که "هردوی اینها (منظور جناحهای جمهوری اسلامی است) سعی میکردند به اربابانشان ثابت کنند که مباشران بهتر و کارآمدتری هستند..... برای امپریالیستها این انتخابات واقعا بوته آزمایش بود که بالاخره بفهمند "کی به کی است"؟..... به نظر می آید که اربابان جمهوری اسلامی با تقلب در انتخابات مخالف بودند و به هیات حاکمه هشدار دادند". (نشریه حقیقت شماره ۲۷ مرداد ۷۶) بر اساس چنین استدلالی رهبران جمهوری اسلامی به دلیل مخالفت امپریالیستها با تقلب در انتخابات و هشدار آنها بود که از تقلب در انتخابات خودداری نمودند تا بدین وسیله اربابانشان متوجه شوند در ایران "کی به کی است". اگر بخواهیم در چهارچوب استدلال این جریان بحث را پیش ببریم باید گفت اگر معتقدید که امپریالیستها تا این حد در ایران نفوذ دارند که رهبران رژیم به حرف یا هشدار آنها گوش کرده و از تقلب در انتخابات صرف نظر میکنند؛ همین و واقعیت خود بیانگر رابطه تنگاتنگی است که امپریالیستها با رهبران جمهوری اسلامی دارند، بنابراین منطقاً با وجود چنین رابطه ای نیازی به برگزاری انتخابات بدون تقلب برای فهمیدن توازن قوای فی مابین جناحهای حکومتی نمیباشد.

از سوی دیگر مگر تا انتخابات اخیر، امپریالیستها نمیدانستند "با کی طرف" هستند و "کی به کی است" که حال برای حل این مشکل به نتایج انتخابات ریاست جمهوری محتاج اند؟ چنین ادعایی تنها نشان میدهد که این جریان تبلیغات رژیم مبنی بر سلامت انتخابات را جدی گرفته و سپس در جهت توجیه تئوریک آن برآمده و به این دلیل به چنین تئوری پردازی کودکانه ای متوسل شده است.

۸- برای نمونه در شماره ۳۲ نشریه "توفان" ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره

آرایش چهره دیکتاتوری حاکم با برجستگی در مقابلش قرار گرفته بود.

از جنبه داخلی جمهوری اسلامی با بحران اقتصادی عمیقی مواجه است که هر روز که میگذرد بخشهای وسیع تری از مردم را به زیر خط فقر سوق داده و نارضایتی و انزجار توده ای از حاکمیت را افزایش میدهد. (۳۸) این واقعیت در اختلافات و تضادهای دارو دسته های مختلف حکومتی به روشنی انعکاس یافته است. در چنین شرایطی رژیم کوشید با سازماندهی انتخابات فرمایشی و ایجاد توهم تغییر از طریق خاتمی به فریب توده ها پرداخته و خشم آنان را فرو نشاند.

از جنبه خارجی رژیم با مشکلات رای دادگاه میگونوس مواجه بود که مساله تغییر وزرائی که نامشان در آن دادگاه مطرح شده بود را با برجستگی در مقابلش قرار میداد. بخصوص که تغییر وزرای اطلاعات و کشور از سوی محافل مختلف غرب بارها مورد تاکید قرار گرفته بود. در این رابطه باید به یاد داشت که پیشبرد خط بانک جهانی یعنی برنامه تعدیل اقتصادی "سردار سازندگی" به چهره ای "میان رو" نیازمند میباشد. انتخابات دوم خرداد پاسخگویی به این نیازمندی رژیم نیز بود. با توجه به واقعیات بالا باید تاکید نمود که انتخابات دوم خرداد با بزک کردن چهره خونین دیکتاتوری حاکم پاسخی بود به نیازهای رژیم چه از جنبه داخلی و چه از جنبه خارجی.

بولاد - شهریور ۷۶

یادآوری ها:

- ۱- نشریه انترناسیونال شماره ۲۲ خرداد ۷۶ گفتگو با منصور حکمت
- ۲ و ۳- نشریه کار اقلیت شماره ۳۰۲ خرداد ۷۶
- ۴ و ۵- نشریه راه کارگر شماره ۱۴۶ خرداد و تیر ۷۶
- ۶- نشریه انترناسیونال شماره ۲۲ خرداد ۷۶
- ۷- در طیف سازمانهایی که با توسل به دلایل گوناگون در تلاشند تا به توجیه تئوریک چرائی

ارزش مییابد. جدا از اینکه چه کسانی و با چه انگیزه و دلیلی در این انتخابات شرکت کردند در واقعیت امر - همانطور که در این مقاله نشان داده شد- رای آنها تعیین کننده انتخاب خاتمی نبود و شخص وی در بستر دیگری به این مقام برگزیده شد. در اثبات این امر تنها کافیست به واقعیت دیکتاتوری حاکم بر ایران رجوع کنیم.

اگر کسی کمترین شناختی از استبداد حاکم بر ایران داشته و "ولایت مطلقه فقیه" را بدرستی درک کرده باشد نمیتواند این واقعیت مسلم را مورد تردید قرار دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم شکل حکومتی جز استبداد وحشیانه و جز سیاهترین شکل استبداد چیز دیگری نمیتواند باشد. استبدادی که علناً به مقابله با رای و نظر مردم برخاسته و در پامال نمودن اراده توده ها لحظه ای نیز تردید به خود راه نمیدهد. واقعیت این است که "ولایت مطلقه فقیه" یعنی بی ارزش تلقی کردن اراده مردم در مقابل رژیم موجود. "ولایت مطلقه فقیه" یعنی لافچه ای برای دیکتاتوری بورژوازی وابسته که به هیچ محدودیتی (۳۶) تن نمیدهد.

رژیمی که علناً میگوید جز از طریق کشتار وحشیانه به طریق دیگری قصد حکومت ندارد بواقع چگونه میتواند رای مردم را میزان انتخاب رئیس جمهوری خود قرار دهد؟ اما اگر رای مردم در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی فاقد ارزش است حضور آنها در "صحنه" و نمایش این حضور از ارزش بسیاری برای جمهوری اسلامی برخوردار است و رژیم برای دستیابی به آن از هیچ سرمایه گذاری دریغ نمی ورزد. (۳۷)

رژیم در جریان انتخابات اخیر بیش از پیش به "حضور مردم در صحنه" نیازمند بود. جمهوری اسلامی چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی با مشکلات مختلفی دست به

گریبان بوده و از اینرو ضرورت تجدید

برخاسته و با "سپر" کردن "یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" آنچنان سیلی محکمی حواله گوش او میکنند که نظام موجود را به لرزه می اندازد. از قرار ارتعاش چنان لرزه ای بود که رهبران راه کارگر را به وحشت انداخته و آنها را به فکر "شرکت اعتراضی" در خیمه شب بازی رژیم انداخت.

۳۵- برای نمونه در ادارات دولتی با برگزاری جلساتی از کارمندان دولت خواسته شده بود که حتما در انتخابات شرکت نمایند و یا ایادی رژیم در وزارت آموزش و پرورش با اشاعه شایعاتی مبنی بر اینکه هرکسی در انتخابات شرکت نکند با محدودیتهای تحصیلی مواجه میشود، دانش آموزان واجد حق رای را به سوی صندوقها سوق میدادند.

۳۶- زمانی خمینی در پاسخ به سوال مجاهدین انقلاب اسلامی درباره حدود اختیارات ولی فقیه گفته بود: "حدود اختیارات آن، همان حدود اختیارات خداوند است" در شرایطی که سلطه دیکتاتوری امپریالیستی ضرورتا در لافقه ایدئولوژیک مذهبی پوشانده شده است. برآستی که این "مبسوط الیه" بودن قدرت را جز با قدرت خدا نمیتوان مقایسه نمود و البته برای چنین توجیهی ای هم به "امام" ردلی چون خمینی نیاز بود.

۳۷- در رابطه با اهمیت حضور مردم در این انتخابات برای سردمداران رژیم، رفسنجانی در نماز جمعه ۲۳ خرداد ماه تاکید نمود که: "اصل اول برای ما حضور مردم در صحنه است. این برای همه ما اصل اول بود."

۳۸- رشد روزافزون اعتراضات توده ای مسئولین حکومتی را به وحشت و چاره جویی واداشته و برای نمونه محمدرضا فاکر نماینده رژیم از مشهد در مجلس میگوید به دلیل اشتباهات دولت هاشمی رژیم "به بزرگترین ضرر و زیان که گلایه مندی عمومی است" مبتلا شده و "هیبت و وقار دولت" آسیب دیده است. او یکی از اولویتهای دولت خاتمی را "توجه به اقتدار و بازسازی هیبت دولت در نزد افکار عمومی" دانسته و این امر را برای آینده جمهوری اسلامی حیاتی تلقی میکند.

۲۳- سخنرانی خانم سروناز چیت ساز نماینده شورای ملی مقاومت در امریکا در کنفرانس مطبوعاتی نمایندگان کنگره امریکا، ایران زمین ۱۵۰ مرداد ۷۶

۲۴- مجاهدین تعداد واجدین حق رای را حدود ۳۹ میلیون نفر در نظر میگیرند.

۲۵- نشریه راه کارگر شماره ۱۴۵ اردیبهشت ۷۶

۲۶ و ۲۷ و ۲۸ نشریه راه کارگر شماره ۱۴۴ فروردین ۷۶

۲۹ و ۳۰- نشریه راه کارگر شماره ۱۴۵

۲۱- آیت الله منتظری نیز این انتخابات را یک "انقلاب مردمی" قلمداد میکند که در طی آن "اقتدار آگاه و متعهدی" با "آرای کم نظیر" خود خاتمی را به قدرت رساندند. البته بر منتظری که در تلاش است "بالماسکه انتخاباتی" جمهوری اسلامی را "انقلاب مردمی" جا بزند فرجی نیست. اما درباره کسانی که در لباس مارکسیسم به همین کار مشغولند چه باید گفت؟

۳۲- گفتگوی نشریه راه کارگر با محمد رضا شالگونی مندرج در راه کارگر شماره ۱۴۶ که در این قسمت ماخذ تمامی نقل قولهایی است که به آنها استناد شده است.

۳۳- آنوقت ها که درباره "سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی" چنین درک "آشفته" ای رایج نبود صندوقهای رای گیری در "بالماسکه های انتخاباتی" رژیم از طرف راه کارگر "صندوقهای مارگری" نامیده میشد و آنها معترف بودند که سردمداران جمهوری اسلامی نام هرکسی را بخواهند از آنها بیرون می آورند.

۳۴- از دوم خرداد سال ۶۷ که انتخابات ریاست جمهوری راه کارگیرها را به یاد انقلاب سال ۵۷ انداخت از قرار همه چیز عوض شده است. حالا دیگر انتخابات نه "بالماسکه" بلکه "شورش توده ای" در نظر گرفته شده و "صندوقهای مارگری" به بازیگردهای خیابانی اش تبدیل میشوند بازیگردهایی که توده ها در حین سنگربندی در پشت آنها به مقابله با "کل حکام ولایت فقیه"

موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران (تیرماه ۷۶) آمده است: رژیم نمیتوانست نیز حتی با مکانیسمهایی که ایجاد کرده بود، بطور ناگهانی چند ده میلیون آرای انتخاباتی را عوض کند..... زمین لرزه به قدری شدید بود و نفرت از جمهوری اسلامی مردم را چنان بسیج کرده بود که حزب الله غافلگیر شد و نتوانست به موقع برای حفظ اسلام عزیز در نتیجه انتخابات تقلب کند. تعداد آرای خاتمی بیش از دو سوم آرای ناطق نوری بوده است و این نسبت را مشکل بتوان در عرض چند ساعت با دو تلفن به ولی فقیه و نوچه اش حسین الله کرم تغییر داد."

۹- اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در مورد انتخابات رئیس جمهور رژیم اسلامی ۲۸ مه ۹

۱۰- نشریه انترناسیونال شماره ۲۴ گفتگو با منصور حکمت

۱۱ و ۱۳ نشریه انترناسیونال شماره ۲۴ گفتگو با حکمت

۱۲- اخیرا روشن شده که محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران برای بدنام کردن جناح خاتمی در بحبوحه انتخابات، دسته های رقص و آواز خوانی به حمایت از خاتمی در خیابانها سازمان داده است. امیدواریم که منظور از "جنب و جوش مردم و جوانان به حمایت خاتمی"، این دسته های سازمان یافته از سوی سپاه پاسداران نباشد.

۱۴- اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در مورد انتخابات رئیس جمهوری رژیم اسلامی ۲۸ مه ۹۷

۱۵- نشریه انترناسیونال شماره ۲۴ خرداد ۷۶ گفتگو با منصور حکمت

۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹- اظهار نظر بابک امیرخسروی مندرج در نشریه کار اکثریت شماره ۱۶۰- ۲۸ خرداد ۷۶

۲۰- اطلاعیه مسعود رجوی درباره تحریم نمایش انتخابات رژیم، ایران زمین شماره ۱۳۶ اردیبهشت ۷۶

۲۱ و ۲۲- همانجا



تداوم سنگسار، جلوه ای از "جامعه مدنی" دولت خاتمی!

رژیم جمهوری اسلامی ۶ تن دیگر را به جرم "ارتکاب زنا و اقدام به فحشاء" سنگسار کرد. به گزارش رسانه های حکومتی، حکم سنگسار این عده توسط دادگاهی در استان مازندران صادر شد و متهمین که سه زن و سه مرد بودند به گونه ای وحشیانه و غیرانسانی در منطقه "خزرآباد" ساری سنگسار شدند.

سنگسار بمثابه یک شیوه مجازات وحشیانه و قرون وسطایی این حکومت، جلوه ای از جنایات سبعانه ای است که رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در طول ۱۹ سال حیات ننگین خود بر علیه توده های ما مرتکب شده است. جمهوری اسلامی میکوشد که با اعدام و سنگسار بزهکاران اجتماعی، پز مبارزه با مفاسد اجتماعی را به خود بگیرد و این درحالی است که منشاء انبوه مفاسد کم سابقه اجتماعی جاری در جامعه ما، همانا خود گردانندگان این رژیم و نظام دیکتاتوری موجود میباشد.

جنایت اخیر در شرایطی اتفاق می افتد که تبلیغات وسیع مرتجعین حاکم و فریبکاران رنگارنگ مبنی بر برقراری "جامعه مدنی" و "حاکمیت قانون"، "آزادی" و "احترام به حقوق اجتماعی جوانان و زنان" توسط دولت خاتمی همچنان با شدت و حدت تمام ادامه دارد. اما به رغم این تبلیغات مسموم، جنایاتی که در همین مدت کوتاه از عمر دولت خاتمی فریبکار اتفاق افتاده تأکیدی بر این واقعیت است که دولت خاتمی - همانطور که از قبل نیز معلوم بود - تداوم منطقی سیاستهای ضد خلقی رفسنجانی در چارچوب نظام دیکتاتوری حاکم میباشد. دولت خاتمی نیز همانند اسلاف "تندرو" و یا "میانه روی" خویش رسالتی جز تداوم فقر و بیکاری و استثمار و شکنجه و سرکوب و اعدام و سنگسار توده های محروم ما به عهده ندارد. سنگسار وحشیانه ۶ تن در ساری گوشه کوچکی از این حقیقت را به اثبات رسانده و ضرورت افشای تبلیغات مسموم مرتجعین دریاب "میانه روی" و "اعتدال" خاتمی و دارودسته جنایتکارش را هرچه وسیعتر در مقابل توده های آگاه و مبارز ما قرار میدهد.

با ایمان به پیروزی راهمان

جریکهای فدایی خلق ایران - ۱۰ نوامبر ۹۷

اپورتونیسیم و معضل "تشکلهای توده ای کارگران"

(قسمت دوم)

نقدی بر مواضع "حزب کمونیست کارگری" حول مسأله "شوراهای کارگری"

از صفحه ۱

سرکوب" و شرایط مبارزه "زیرزمینی" حتی برای "یک لحظه" هم در جامعه ما دوام نخواهند آورد. بنابراین راه کارگر در اینجا به شعار "اتحادیه های مخفی" روی آورده و به هر رو از مقوله "تشکلهای توده ای علنی" کارگری عقب نشینی میکند. و سر آخر هم پس از آنهمه پراگویی در مورد "اهمیت" اتحادیه ها از "جنین ها" و "تطفه های" اتحادیه مخفی سردر می آورد که البته پیروسه چگونگی رشد و بلوغ آنها هم معلوم نیست. همچنین اشاره شد که برغم آنکه راه کارگر ادعا میکند که "اصولا در ایران تشکل کارگری مهمی وجود ندارد" ولی وارد بحثهای بیهوده ای با سایر جریانات باصطلاح چپ در مورد "شکل" این "تشکلات ناموجود" میشود. مناقشات ملال آور راه کارگر با حزب کمونیست کارگری در مورد برتری "اتحادیه" بر "شورا" و بالعکس نمونه ای از این رفتار غیر اصولی راه کارگر است. راه کارگر به جای آنکه کوشش کند به جریان یک مبارزه ایدئولوژیک جدی در مورد چگونگی غلبه بر شرایطی که به فقدان وجود هرگونه تشکل کارگری در ایران انجامیده دامن زند، به بازار گرمی برای مجادلات انتزاعی حول تفوق "اتحادیه" یا "شورا" بر دیگری میپردازد و در این راه امتیازات فراوانی هم به رقبای خود میدهد. در همین رابطه است که ما از زبان راه کارگر در میابیم که "حزب کمونیست کارگری یک نیروی جدی است که برخلاف بخش مهمی از چپ ایران سیاست طبقاتی را جدی گرفته است و به سازماندهی

طبقه توجه دارد" (راه کارگر شماره ۱۳۹-در حاشیه بحث تشکلهای کارگری).

این قضاوت راه کارگر در مورد "حزب کمونیست کارگری" برای کارگران پیشرو و برای روشنفکران مبارز و جدی بدرستی مایه ریشخند و استهزا است. موضوع فوق از بررسی مواضع "حزب" مزبور در مورد تشکلهای کارگری به خوبی آشکار است. این بررسی نه تنها فقدان "جدیت" خود راه کارگر را به نمایش میگذارد بلکه گوشه ای از مواضع عمیقاً اپورتونیستی همپالگی های راه کارگر یعنی "حزب کمونیست کارگری" را نیز برملا میسازد. ما میکوشیم محتوای راست تبلیغات فریبنده این جریان در مورد "شوراهای کارگری" بمثابة یک آلترناتیو "واقعی" برای تشکلهای کارگری - که در ظاهر "اولتر اچپ" عرضه شده - را آشکار ساخته و نشان دهیم که چگونه تئوری پردازیهای "حزب کمونیست کارگری" نیز مانند راه کارگر نتیجه ای جز انحراف اذهان روشنفکران انقلابی از مسایل اصلی جنبش واقعی طبقه کارگر و زائل ساختن آگاهی انقلابی آنان نداشته و ندارد.

پیش از ورود به هرگونه بحث در مورد تشکلهای توده ای کارگران باید یک مسأله مهم را در مورد مخاطبین خود یعنی "حزب کمونیست کارگری" به خواننده یادآوری نمایم. همه میدانند که "حزب کمونیست کارگری" (از این پس برای اختصار حکک) سالهاست که در نقش متولی طبقه کارگر ایران کوشیده است تا در حرف، خود و "کمونیسم کارگری" ابداعی اش را نماینده بلامنازع و بی چون و چرا و متخصص "رادیکال" مسائل این طبقه جا بزند. در نتیجه چنین نگرشی است که گردانندگان این حزب از

سالها پیش داعیه دار تشکیل "حزب کمونیست" و کمی بعد "حزب کمونیست کارگری" ای شده اند که از قضا فاقد کمترین ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر ایران و کمتر از آن حتی با اقشار پیشرو این طبقه بوده و میباشد.

اگر مارکسیسم و تجارب عملی کمونیستهای جوامع مختلف به ما می آموزد که تشکیل یک حزب کمونیست واقعی بیانگر مرحله مشخصی از رشد کیفی جنبش طبقه کارگر و انعکاس بیوند حداقل بخشی از آن با آگاهی سوسیالیستی و جنبش روشنفکران انقلابی است، در عوض گردانندگان این حزب سالها پیش با ولنگاری تمام و با تجدید نظر در این حقایق، خود را "حزب کمونیست ایران" نامیده و عدول خود از مارکسیسم را به نمایش گذاردند. تجربه "حزب" نوساز آنها - و بعدهم جریان منشعب از آن یعنی "حزب کمونیست کارگری" - به طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی نشان داد که این قبیل "حزب" ها همانطور که پراتیک تا به امروز آنها ثابت کرده نه یک حزب کمونیست واقعی و جدی بلکه حزب کمونیست کاغذی دیگری است که به لیست سایر احزاب کمونیست قلابی در ایران افزوده شده است.

برای مارکسیستهای واقعی با توجه به تمام تجارب تاریخی مبارزات طبقه کارگر روشن بود که در شرایط پراکنندگی کامل سازمانهای کمونیستی و نیروهای مدافع طبقه کارگر، بی ارتباطی هولناک روشنفکران انقلابی این طبقه با توده کارگران، بی سازمانی وسیع خود طبقه و فقدان کمترین تشکلهای سیاسی و یا حتی صنفی این طبقه در ایران تحت حاکمیت بورژوازی وابسته، خود را - به مثابه مشتکی روشنفکر غیر پرولتر - حزب طبقه کارگر

عمومی" ما اساسا با نوعی ولنگاری در تعریف مفهوم شورا روبرو هستیم که احتمالا خود این امر شگریدی برای لاپوشانی ضعفهای آشکار این بحث از سوی ارائه دهندگان آن میباشد. بدین معنی که در جائی مخوانیم "مجمع عمومی شورا و منشاء قدرت آن است" و یا "شورا همسان مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگران است" و در جای دیگر از "مجمع عمومی سازمانیافته" به عنوان "سطحی از سازمانیابی شورائی" یاد میشود. (نقل قولها از بسوی سوسیالیسم ش ۲) و بالاخره در برخی جاها نیز از "جنبش مجمع عمومی" به عنوان "گام نخست در سازماندهی شورائی" نام برده میشود.

ما برای حفظ ایجاز و جلوگیری از خلط مبحث، وارد بررسی این موارد نمیشویم و تنها به ذکر این نکته اکتفا میکنیم که در رابطه با پیرویه عملی ساخت شوراهای کارگری، گردانندگان "حکک" معتقدند که "کار بعدی ما پس از این مرحله" - یعنی تشکیل جنبش مجمع عمومی - تلاش در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

- ۱- منظم کردن مجامع
- ۲- تشکیل هیات اجرایی
- ۳- اطلاق نام شوراهای کارگری به اینها
- ۴- به رسمیت شناخته شدن توسط -تحمیل شدن آنها به - دولت، شخصیت حقوقی یافتن مجامع (تاکید از ماست)
- ۵- تشکیل ارگانهای هماهنگی میان مجامع به عنوان پایه های شورای نمایندگان
- ۶- تشکیل شورای نمایندگان در سطح منطقه ای و هیات های اجرایی مربوطه
- ۷- تشکیل فراکسیون های کمونیست (مخفی و اعلام نشده) در درون مجامع، قرار گرفتن آژیتاتورهای حزبی در راس مجامع و غیره
- ۸- گسترش اختیارات شبکه شوراهای در امور کارگری و قرار داد دستجمعی" (باز هم درباره شورا، منصور حکمت، بسوی سوسیالیسم ش ۲)
- ۹- در مورد امکان وجود "شوراهای کارگری" فوق الذکر در شرایط حاکمیت مستبدانه

برپایه چنین تعریفی از شورا "حکک" اعلام میکند "شعار اصلی و سیاست حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده ای و سازماندهی توده ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است." (قطعنامه درباره تشکلهای توده ای طبقه کارگر - بسوی سوسیالیسم ش ۲) همچنین تئوری پردازان این حزب طبق معمول برای اینکه برای تئوری پردازیهای انتزاعی خود در مسائل کارگری حتما یک چاشنی "مارکسیستی" و "تاریخی" هم پیدا نمایند اضافه میکنند که "تجاریبی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر ایده شوراهای سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است" (بسوی سوسیالیسم ش ۲) و یا در تجربه "انقلاب ۵۷" نیز "ایده شورا" غلبه یافت. (همانجا)

با این "چاشنی" های تاریخی آنها میکوشند این ایده را القاء کنند که شعار "شوراهای" و سازمانیابی شورائی را با اتکاء به تجارب طبقه کارگر در کمون پاریس و انقلاب اکتبر و بالاخره گویا تجربه انقلاب ۵۷ اخذ کرده اند. و سرآخر نیز در مقابله با مدافعین اتحادیه و سندیکا و.... "حکک" اعلام میکند که ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران "مقدور" نیست و "مگر به صورت مقطعی و جزئی، ذهنی گرایانه است" و اضافه میکند که شوراهای کارگری مورد نظر آنها "آلترناتیو واقعی تری" را عرضه میکنند و به "اعتقاد" حزب آنها از "پایه مادی بسیار مناسب تری" برای شکل گیری در شرایط ایران برخوردارند و "روشهای طبقاتی تری (۱) (!)" برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند. (همانجا) و الی آخر.

در رابطه با "شوراهای کارگری" مورد استناد "حکک" باید به یک نکته اشاره نمود. در ادبیات این جریان راجع به مقولات "شورا"، "مجمع عمومی سازمانیافته" و یا "جنبش مجمع

خواندن، چیزی جز عوامفریبی نیست. اما گردانندگان این حزب ضمن انتخاب این بی پایه ترین و غیر اساسی ترین - اگر چه ساده ترین - راه برای تشکیل باصطلاح حزب کمونیست اصولا نشان دادند که نه تنها درکی از مسائل واقعی طبقه کارگر در ایران ندارند بلکه منافع دیگری سوای منافع این طبقه مشوق آنها در تشکیل این "حزب" و چندی بعد در انشعاب و دوشقه کردن آن و تشکیل فی البداهه "حزب کمونیست" جدید تری بوده است. تذکر این نکته از آنجا ضروری است که هنگام بحث برسر مساله تشکلهای توده ای طبقه کارگر در ایران با "حکک" ما باید متوجه باشیم که سرو کارمان همانطور که گفته شد نه با یک حزب کمونیست سازمانیافته و جدی و مسئول بلکه با حزب کمونیست کاغذی با یک تاریخ و پراتیک معین میباشد. و اتفاقا همین خصوصیت تا حد زیادی ماهیت و صحت و سقم ایده ها و بحثهای ارائه شده توسط رهبران این حزب در مورد شکل مستقل طبقه کارگر را تعیین نموده و بر آنها سنگینی میکند.

حال با توجه به این واقعیت بیابید ببینیم که مدافعین "شوراهای کارگری" یعنی "حکک" اصولا چه درکی از ماهیت این تشکلهای ارائه میدهند، چه تعریفی از آن دارند و برپایه کدام دلایل مادی و عینی و در چه پیرویه ای در جامعه تحت سلطه مآحقق آنها امکانپذیر میدانند.

در ادبیات این حزب "شوراهای واقعی کارگری یک شکل توده ای است که کلیه کارگران کارخانه را دربرمیگیرد و مجمع عمومی کارگران پیکره اصلی و ستون فقرات آن است. به عبارت دیگر شوراهای واقعی کارگری همان اجلاس منظم مجمع عمومی کارگران است که به شیوه دمکراتیک در آن بحث، اتخاذ رای و تصمیم گیری میشود و بمثابة ارگان نصب و عزل و حسابرسی مجریان این تصمیمات عمل میکند". (کمونیست شماره ۱۴ آبان ۶۳)

و خود را به عنوان یک شکل حکومتی انقلابی به تثبیت رساندند.

بر چنین پایه ای است که ما شاهدیم رهبران انقلاب کبیر اکتبر در جمع بندی تجربه شوراهای انقلاب روسیه تاکید میکنند که "شوراهای کارگری" نه "اختراع" و یا یک "دکترین حزبی" از سوی روشنفکران طبقه کارگر بلکه "ارگانهای مبارزه مستقیم توده هاست" (لنین جلد ۱۰ مجموعه آثار آنها) همه جانبه ترین و در نتیجه بهترین سازمان انقلابی طبقه کارگر "هستند. همچنین مطالعه تجربه خود شوراهای کارگری در روسیه - و در آلمان نیز - نشان میدهد که این ارگانها اساسا نه در دورانی رکود جنبش بلکه در شرایط انقلابی و در زمانی که امواج مبارزات طبقه کارگر و انقلاب رو به نضج و اوج گیری بوده و مساله کسب قدرت سیاسی در دستور کار قرار دارد به عنوان انعکاس سطح مشخصی از جنبش انقلابی موجودیت یافته اند. به تبع از همین واقعیات هم هست که مارکسیستها و رهبران جنبش کارگری همواره تاکید کرده اند - و خود نهضت طبقه کارگر هم اثبات نموده - که شوراهای کارگری حتما یک سازمان ساده کارگری نبوده و برای چک و چانه زدن با بورژوازی و کلابرای حرف زدن با او تشکیل نمیشوند. آنها در یک کلام "ارگانهای قیام" (لنین) هستند. لنین به کرات در رابطه با ماهیت شوراهای واقعی کارگری هشدار میداد که "شوراهای نمایندگان کارگران" نه یک "تئوری" و یا "دکترین حزبی" و یا "تقاضایی از جانب کسی" بلکه "منطق حقایقی است که این ارگانهای توده ای غیرحزبی را با لزوم قیام مواجه نموده و آنها را ارگانهای قیام ساخت" (جلد ۱۰ مجموعه آثار لنین) و او بلافاصله اضافه میکند "فراموش کردن این و یا پنهان کردنش از دید توده های عظیم مردم به معنای بزرگترین کوفته بینی غیرقابل بخشایش و بدترین سیاست است." (همانجا) به همین ترتیب مارکسیستهایی که خود از نزدیک با تجربه شکل گیری شوراهای کارگری و نقش و اهداف آن در انقلاب روسیه تماس داشتند و

و سرآخر نیز این مساله را مختصرا بررسی خواهیم کرد که ترهات گردانندگان "حکک" در مورد باصطلاح شوراهای کارگری و پیشنهاد "شورای کارگری" به عنوان یک "آلترناتیو واقعی" و روش "طبقاتی تر" در خدمت به چه منافعی قرار دارد.

"شوراهای کارگری" حکک،

کاریکاتوری از شوراهای واقعی کارگری در انقلاب اکتبر

تا آنجا که به نقش شوراهای کارگری در انقلاب اکتبر باز میگردد این واقعیتی است که شوراهای کارگری محصول رشد کیفی مبارزات انقلابی طبقه کارگر در روسیه بودند که نخستین بار با اوج گیری جنبش انقلابی این طبقه در اوائل دهه ۱۹۰۰ نقش بسیار مهمی را در شکل یابی کارگران و پیشروییهای قیام آنان

بورژوازی وابسته و رژیم جمهوری اسلامی نیز گردانندگان حزب قاطعانه معتقدند که "تحمیل" "مجمع عمومی سازمان یافته و منظم (بخوان شورای کارگری) در "موقعیت کنونی" به "ولت ضد کارگر"، "قطعا" میسر است. (مقاله برای تشکیل مجامع عمومی به پیش - کمونیست شماره ۴۱)

این مختصری از درک "حکک" راجع به "آلترناتیو" "شوراهای کارگری"، ساختار و ماهیت و چگونگی تشکیل آن در جامعه تحت سطره ما و "تحمیل" آن به رژیمهایی نظیر جمهوری اسلامی است.

برای اینکه معنای عملی این نسخه پیچی رهبران "حکک" در مورد تشکلهای توده ای کارگران در زندگی واقعی کارگران ایران را دریابیم ما مجبوریم "حکک" را در چند عرصه بتدریج تعقیب کنیم. به این منظور بحث خود را به قسمتهای مختلفی تقسیم میکنیم: اول

"حزب کمونیست کارگری" سالهاست که در نقش متولی طبقه کارگر ایران کوشیده است تا در حرف، خود و "کمونیسم کارگری" ابداعی اش را نماینده بلامنازع و بی چون و چرا و متخصص "رادیکال" مسایل این طبقه جا بزند. در نتیجه چنین نگرشی است که گردانندگان این حزب از سالها پیش داعیه دار تشکیل "حزب کمونیست" و کمی بعد "حزب کمونیست کارگری" ای شده اند که از قضا فاقد کمترین ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر ایران و کمتر از آن حتی با اقشار پیشرو این طبقه بوده و میباشد.

در ۱۹۰۵ ایفا کردند. با شکست قطعی انقلاب ۱۹۰۵ محدود شوراهای موجود کارگری نیز متلاشی شدند. اما سالها بعد همزمان با اوج گیری دوباره نهضت طبقه کارگر و سازماندهی انقلاب کبیر اکتبر بار دیگر ما شاهد نضج و رشد شوراهای کارگری در روسیه هستیم. با موجودیت و تحکیم این شوراهای کارگری با توجه به قدرت یابی وسیع سیاسی اقتصادی آنها در روسیه بود که از فاصله بین انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر یک "قدرت دوگانه" در روسیه بوجود آمد. و بالاخره همین شوراهای کارگری متکی به قدرت کارگران و سربازان مسلح بودند که تحت رهبری بلشویکها و لنین، انقلاب کارگری کبیر اکتبر را به ثمر رساندند

مختصرا به تجربه مارکسیستها در مورد شوراهای کارگری و نقش این شوراهای در انقلاب کبیر اکتبر - که "حکک" معتقد است تجربه "شوراهای کارگری" خود برای ایران را از آن اخذ کرده است - رجوع میکنیم. و به مقایسه ماهیت و کارکرد آن شوراهای واقعی با کاریکاتوری که "حکک" زیر نام شورای کارگری در جامعه تحت سلطه ما عرضه میکند میپردازیم. در وهله بعدی ما با استناد به تجارب تاریخی کارگران و زندگی روزمره آنان در رژیم جمهوری اسلامی به این امر خواهیم پرداخت که آیا حتی همان کاریکاتور شورای کارگری "حکک" در موقعیت دیکتاتوری بلامنازع بورژوازی وابسته در ایران به لحاظ واقعی امکان تحقق دارند یا نه؟

میگیرد. در "تحولات اکتبر" همانگونه که اشاره شد، شوراهای کارگری در همه جا بمتابسه "ارگان قیام" ظاهر شدند و در آن "تحولات" اصولاً برای "زیر سوال بردن نقش مالکیت خصوصی"، "بست گرفتن سرنوشت خود" و سرنوشتی بورژوازی به میدان آمدند. آنها در واقع به عنوان "شکل جنبینی حکومت انقلابی موقت" به ایفای نقش پرداختند. اما در دیدگاه "حکک" و در ادبیات این جریان در رابطه با شوراهای کارگری که بنابر ادعای آنها قرار است متکی بر سنت "جنبش شورایی" در روسیه و "تحولات اکتبر" بوجود بیایند، این ارگانها به هیچ رو چنین وظایفی را بر عهده ندارند.

اساساً "حکک" در حالیکه راجع به ساخت تشکیلاتی و اداری و بوروکراتیک این شوراهای ناموجود و تخیلی به تفصیل سخن گفته است، به عمد کوشیده است تا وظایف واقعی این شوراهای به عنوان "ارگان قیام" و را لایوشانی کند. آنگاه برای خالی نبودن عریضه کلیاتی را سرهم بندی کرده اند نظیر اینکه "ما میگوییم که شوراهای روشهای طبقاتی تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند" و یا از شوراهای با کلمات مبهم نظیر "آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص" و "یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری" اسم برده شده است. در سراسر ادبیات "حکک" در مورد "شوراهای کارگری" ما شاهدیم که مدافعین این "آلترناتیو" به منظور پنهان کردن اختلاف اصولی بزرگ بین ماهیت شوراهای واقعی کارگری در "تحولات اکتبر" با "شوراهای کارگری" مورد نظر خویش به یک تاکتیک مذموم دست میزنند. آنها میکوشند با مبادرت به انحراف اذهان، اثبات "واقعی" بودن "شوراهای کارگری" "کمونیسم کارگری" را از نفی اتحادیه و سندیکا - که قاعدتاً سازمانهای اقتصادی طبقه کارگر هستند - اخذ کنند.

از جنبه دیگر، شوراهای کارگری در "تحولات اکتبر" ارگانهایی بودند که اساساً کنترل

در نتیجه برای آنها دادن شعار بیش به سوی تشکیل شوراهای کارگری بدون توجه به شرایط عینی و سطح مبارزات طبقه کارگر - البته اگر تماس وسیعی بین پرچمداران این شعار و طبقه کارگر موجود باشد - به معنی فراخواندن کارگران به قیام و "تشکیل حکومت" آنها در شرایطی است که اصولاً پرولتاریا فاقد سازمان و تشکل یافتگی لازم برای نبرد نهایی با سرمایه داری و سرنوشتی ارتجاع مییابد.

آنچه که فوقاً شرح رفت شمه ای از تجارب مربوط به شوراهای واقعی کارگری و جمع بندی آن در ادبیات مارکسیستی مییابد. اکنون با در نظر گرفتن این تجارب میتوان به بحث با "حکک" و درکی که این "حزب" زیرنام مارکسیسم و کمونیسم از شوراهای کارگری به عنوان "راه واقعی" "سازمانیابی عینی و توده ای" در شرایط کنونی ارائه میدهد، متمرکز شد.

ما دیدیم که "حکک" "شوراهای واقعی کارگری" را "یک تشکل توده ای که کلیه کارگران کارخانه را دربرمیگیرد و مجمع عمومی کارگران بیکره اصلی و ستون فقرات آن مییابد" در نظر گرفته است و ادعا میکند که "پشتوانه عملی" شوراهای مورد تبلیغ این حزب "تحولات اکتبر" در روسیه است. در جایی دیگر این جریان به طور مشخص تاکید میکند که "جنبش شورایی" حزب کمونیست برای سازماندهی کارگران "طرح نوظهوری" نیست. چراکه "همین پروسه عملاً در جنبش شورایی در روسیه طی شد" (جملات داخل گیومه تماماً از مجموعه مقالات درباره تشکلهای توده ای طبقه کارگر - بسوی سوسیالیسم ش ۳)

این ادعای پرطمطراق اگر ناشی از فقر تئوریک و بی اطلاعی نویسنده از پروسه شکل گیری شوراهای کارگری روسیه و ماهیت آنها نباشد، از رسالت ایشان برای ایجاد انحراف در ذهن کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی در رابطه با شوراهای کارگری سرچشمه

با جمع بندی تجربه خود کارگران منبع گرانقدری از آموزش انقلابی را برای پرولتاریا برجای نهادند در تزه های مصوب کنگره دوم کمینترن بر این حقیقت تاکید نمودند که با توجه به "تجارب انقلاب روسیه و آلمان" بدون یک انقلاب پرولتاریایی تبدیل شدن شوراهای به کاریکاتوری از شوراهای اجتناب ناپذیر است." (۲)

با توجه به این تجارب تاریخی و بین المللی طبقه کارگر است که کمونیستها به چند نکته اساسی در رابطه با "شوراهای کارگری" توجه دارند.

اول آنکه از نظر کمونیستها بروز و رشد شوراهای کارگری به عنوان یکی از عالی ترین سازمانهای انقلابی طبقه کارگر محصول مرحله مشخصی از تکامل جنبش این طبقه و تجلی سطح بسیار بالای گرایش و پتانسیل سازمانیابی پرولتاریا در انقلاب مییابد. به بیان دیگر، کمونیستها و پیشروان آگاه طبقه کارگر در پروسه انقلاب هنگامی با شوراهای واقعی کارگری - بمتابسه یکی از بهترین و کاملترین ابزار اعمال اراده طبقاتی پرولتاریا - مواجه میشوند که مساله سرنوشتی بورژوازی و تغییر نظام و انتقال قدرت به طور مشخص در دستور کار این طبقه قرار گرفته باشد. همچنین از نظر کمونیستها، شوراهای کارگری واقعی متکی به قدرت مسلح توده های کارگر و زحمتکشی میباشند که دایره مطالباتشان نه کسب این یا آن امتیاز صنفی و یا چک و چانه زدن و معامله با بورژوازی بلکه تلاش برای تصرف کامل قدرت سیاسی و تعویض نظام بورژوایی با نظم کارگری است (نظیر تجربه انقلاب ۱۹۰۵ یا ۱۹۱۷)

دومین مساله مهم از نظر کمونیستها در رابطه با شوراهای عبارت از این واقعیت است که پذیرش ضرورت و نقش انقلابی شوراهای کارگری و اینکه آنها از زمره همه جانبه ترین و بهترین سازمان کارگری هستند فی نفسه به معنای تشکیل آن در هر زمان دلخواه نیست.

ناپذیر می نمود. اما در ابداعات "حکک" اصولاً موجودیت و بقاء شوراهای کارگری به هیچ انقلابی گره نخورده است. اساساً از نظر این حزب، شوراهای کارگری "محکوم" به فعالیت در دوره های انقلابی نیستند. یعنی در دوره های رکود و اختناق جنبش انقلابی نیز میتوان شاهد فعالیت "شوراها" بود. ولی اگر از اینگونه تعابیر و برداشتهای بی پایه "حکک" بگذریم واقعیت این است که شوراهای دست ساز این جریان مشخصاً قرار است که در چارچوب نظام دیکتاتوری موجود "شانه به شانه" شوراهای اسلامی کار و عمل کنند. در جریان این برخورد معلوم میگردد که "حکک" آگاهانه میکوشد انحراف مشخصی را در رابطه با مفهوم شوراهای کارگری - که در ادبیات مارکسیستی جایگاه مشخصی دارند - وارد ادبیات چپ در ایران بنماید. با این هدف است که ادعا میشود "این یک واقعیت است که ما بروز علنی و گسترده این جنبش را (منظور جنبش شورایی است) در دوره های انقلابی مشاهده کرده ایم". اما برغم این واقعیت با ولنگاری تمام تاکید میشود که شوراهای کارگری اختراعی آنها به "فعالیت" در دوره های انقلابی محکوم نیستند" (بسوی سوسیالیسم ش ۳ - مصاحبه با منصور حکمت) و فراتر از آن کارگران میتوانند از شوراها به عنوان "ابزار دفاع از منافع خود به عنوان فروشنندگان نیروی کار استفاده کنند" و به بیان "حکک" "در دوران رونق امتیازاتی بگیرند".

براستی "حکک" چه اصراری دارد که تشکیلی با چنان خصوصیتی که برای آن برمی شمرد را شورای کارگری بنامد؟ پاسخ را تنها میتوان در ماهیت آن رسالتی جستجو کرد که "حکک" و در راس آن منصور حکمت برای بی اعتبار کردن کمونیسم به عهده گرفته اند. در پیشبرد این رسالت آنها سعی میکنند که با به یکدک کشیدن نام "شورای کارگری" در حقیقت شوراهای واقعی کارگری به عنوان یکی از کاملترین و همه جانبه ترین سازمانهای کارگری را از مضمون تهی و به یک سازمان صنفی تبدیل سازند. در هیچ کجا از ادبیات "حکک" در رابطه با "شوراهای کارگری"،

وظایف و یا مضمون شوراهای مورد استناد این "حزب" با شوراهای واقعی کارگری در زمان تحولات اکتبر و خوانایی ندارد. اگر شوراهای کارگری انقلابی ابزار تعرض طبقه کارگر در دوران انقلابی بودند، اگر آنها در تحولات اکتبر "جوابگوی منطق حقایقی" بودند که این ارگانههای توده ای غیر حزبی را با "لزوم قیام" آشنا و از آنها "ارگانههای قیام" ساخت و اگر نلین تاکید میکرد که "فراموش کردن این و یا پنهان کردنش از دید توده های عظیم مردم به معنای بزرگترین کوتاه بینی غیرقابل بخشایش و بدترین سیاست است" شوراهای کارگری "حکک" بیانگر "الترناتیو ویژه" این "حزب" میباشد که نه تنها "ارگانههای قیام" نیستند بلکه بابرعهده گرفتن وظایف سازمانهای صرفاً صنفی کارگران، تا سطح "ابزار دفاع" (بسوی سوسیالیسم ش ۳) فروشنندگان نیروی کار نزول می یابند. به جای انجام وظایف انقلابی، آنها میتوانند وظیفه چک و چانه زدن با سرمایه داران را به عهده بگیرند و شانه به شانه "شوراهای اسلامی کار" رژیم بسایند. این "شوراها" از هم اکنون کاریکاتوری از شوراهای مورد استناد کمونیستها و طبقه کارگر میباشد و گردانندگان "حکک" نیز با تلاش برای پنهان کردن این واقعیت مرتکب "بدترین کوتاه بینی غیر قابل بخشایش" شده و منسادی "بدترین سیاست" در رابطه با طبقه کارگر ما گشته اند.

با توجه به آنچه که شرح رفت باید گفت تا آنجا که به صرف "تئوری" پردازی های "حکک" و متدلوزی "کمونیسم کارگری" در رابطه با شوراهای کارگری باز میگردد، این حقیقتی است که گردانندگان این حزب "شوراهای کارگری" را از مسیر تکامل تاریخی و شرایط عینی هستی آن جدا کرده و از شوراها یک موجود انتزاعی و مجرد میسازند که نه به کار طبقه کارگر مبارز، بلکه به کار "حزبی" میخورد که میخواهد با توسل به این حربه در جنبش طبقه کارگر به "سیاست بازی" بپردازد. البته بسیار ساده اندیشانه خواهد بود اگر متصور شویم که اشکال

کارگری را بر محیطهای کار اعمال کرده و در پیشبرد این هدف نه تنها به "حربه اقتصادی" بلکه مهمتر از آن به توده های کارگر مسلحی متکی بودند که در لحظات ضروری حاضر بودند با سلاح از موجودیت شوراها و در واقع از "شکل جنبشی حکومت خود" دفاع کنند. اما "شوراهای کارگری" "حکک" که محصول "سازماندهی مجامع عمومی و منظم کردن آنها" هستند به اعتراف خود این حزب میخواهند تازه در پروسه رشد خود در مقابل "شوراهای اسلامی قد علم کنند" و یا "هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دست جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر درباره طرحهای دولت فعال شوند." آنها میخواهند تا در یک مرحله توسط دولت بورژوازی "به رسمیت شناخته" شوند و "شخصیت حقوقی" بیابند و نهایتاً نیز چشم انداز این نوع "شوراهای کارگری" چیزی فراتر از "گسترش اختیارات شبکه شوراها در امور کارگری و قرار داد دستجمعی" نمیشد (جملات داخل گیومه از بسوی سوسیالیسم ش ۳) شوراهای کارگری در روسیه و انقلاب اکتبر نه "اختراع" کمونیستها بود و نه "دکترین" حزب و یا "تقاضا از جانب کسی". این شوراها "الگوی سازمانی" بلشویکها و یا سایر گرایشات موجود در روشنفکران طبقه کارگر نبودند. برعکس شوراهای مزبور بیان رشد آگاهی و قدرت تشکل طبقه کارگر در شرایط غلیان نهضت این طبقه و قرار گرفتن انقلاب در دستور کار او بود. اما "شوراهای کارگری" مورد تبلیغ "حکک" بیش از هرچیز یک الگوی سازمانی است که گردانندگان این حزب میکوشند با عرضه آن زیر نام "الترناتیو ویژه خود" بمثابه یک کالا برای آن بازار گرمی کنند. "الترناتیوی" که با تهی ساختن مضمون تجربه شوراهای کارگری انقلابی در تحولات اکتبر حاصل شده است و فاقد کمترین مشابهتی با آن شوراها میباشد.

تجربه پرولتاریای انقلابی روسیه نشان داد که "بدون یک انقلاب پرولتاریایی" تبدیل شوراهای کارگری به "کاریکاتوری از شورا" اجتناب

نیامده همانا وجود یک طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته و دیکتاتوری عنان گسیخته و سرکوبگری است که تا به امروز هرگونه تلاش طبقه انقلابی جامعه ما برای تشکل و سازمانیابی خویش را در همان نطفه خفه کرده و اساسا یکی از شرایط بقاء و تداوم حکومتش مدیون سرکوب بی رحمانه جنبش طبقه کارگر میباشد.

با توجه به این واقعیت اگر کسی از نمایان "کمونیسم کارگری" بپرسد که در شرایط خفقان و دیکتاتوری ناشی از حاکمیت بورژوازی وابسته و یک دولت مستبد بورژوازی و در شرایط حاکمیت ارگانهای ضدکارگری و سرکوبگر پلیسی در کارخانه ها - نظیر شوراهای اسلامی - چگونه ممکن است که جنبش مجامع عمومی منظم و تشکل شوراهای واقعی کارگری را بدون تصادم با یک چنین قدرت دولتی ای به پیش برد؟ آنها با بلاهت تمام پاسخ خواهند داد "از جمله بدلیل تجربه و آگاهی عمومی طبقه کارگر، رژیم نه تنها قادر نیست که رسماً و قانوناً با مجمع عمومی مخالفت کرده و حق تشکل آن را از کارگران سلب نماید بلکه حتی تهدیدات و عوامفریبی های معمول او در این مورد کمتر میتواند موثر واقع شود." (کمونیست ش ۱۴)

برای هر کمونیست و کارگر آگاهی که مساله ایجاد تشکلهای توده ای کارگری، در ایران تحت انقیاد رژیم جمهوری اسلامی مطرح باشد، تامل در این پاسخ در خوش بینانه ترین حالت بیانگر بیگانگی کامل "کمونیسم کارگری" با واقعیات جامعه ما میباشد. چرا که با توجه به تجارب مبارزاتی طولانی طبقه کارگر ایران و شرایط موجود، کاملاً روشن است که از نظر کارگران ایران امکان تشکل "مجمع عمومی" بمثابه "یک نهاد پایدار و مداوم" مبارزاتی اصولاً به قدرت رژیم در صیرف مخالفت رسمی و قانونی با این خواست گره نخورده است که اکنون "آزیتاتورهای" "حکک" به حل این معضل بر روی کاغذ مشغول شده اند. به عبارت ساده تر هنگامی که

ما نمیخواهیم وقت خود را صرف بررسی ادعاهای یک جانبیه و کلی "حکک" در مورد "اثبات" عملی بودن شعار شوراهای کارگری توسط جنبش کارگری "بنماییم و مثلاً از گردانندگان این حزب بپرسیم که بر اساس کدام مدارک و شواهد قابل استناد و جمع بندی کدام تجارب حقیقی جنبش کارگری "چنین ادعاهایی را مطرح میسازند. برعکس و خیلی ساده میتوان از این حزب سوال نمود که شوراهای کارگری حزب شما اصولاً در چه پروسه ای قرار است تشکل شوند. "حکک" پاسخ می هد که "قطعه شروع" برای "ایجاد سازمان شورایی کارگران اولاً از پائین از سازماندهی پایه ای ترین ارگان آن یعنی مجمع عمومی سازمان یافته و منظم در کارخانه ها (شورای فابریک) شروع میشود" (کمونیست شماره ۲۱) همین جریان قبلاً نیز تاکید کرده بود که "اولین گام در راه ایجاد شوراهای تشکل منظم جلسات مجمع عمومی است" که

این حقیقتی است که در جمهوری اسلامی، رژیم مدافع دیکتاتوری امپریالیستی و تامین کننده منافع بورژوازی و وابسته، بی حقوقی کامل سیاسی کارگران بعنوان یک قانون پایه ای نظام، زیر نام "قانون کار" تصویب شده است. در این قانون سیاه، از جمله حق داشتن کوچکترین تشکل مستقل کارگری از کارگران سلب شده و ارگانهای پلیسی و جاسوسی رنگارنگ حکومتی، تشکیلات "رسمی" و "قانونی" ای هستند که کارگران ما در محیطهای کار با آن سرو کار دارند.

"بهترین زمینه را برای رشد و ارتقای آگاهی و تقویت و تحکیم روحیه همبستگی و اتحاد در میان کارگران بوجود می آورد و مساعدترین شرایط و امکانات را برای فعالیت کارگران کمونیست و پیشروان جنبش شورایی فراهم می آورد" (کمونیست ش ۱۴)

نخستین مشکل اساسی ای که در "طرح" "حکک" به منظور ساختن تشکلهای توده ای کارگران به چشم میخورد عبارت از اوج تجریدگری و متافیزیسمی است که این جریان در "اولین گام" و یا "قطعه شروع" خود در مساله ساختن تشکلهای سراسری کارگری در جامعه تحت سلطه ما به خرج داده است. در "طرح" این "حزب" چیزی که اصلاً به حساب

"حکک" در ارائه اینگونه ترهات، تنها به عدم درک از مارکسیسم و بدفهمی و انحراف از آن محدود میگردد. این بزرگترین امتیازی است که میتوان به این باصطلاح حزب کمونیست کارگری داد. تعقیب این ریان هنگامی که از نظر خویش مشغول ساختن تشکلهای توده ای کارگران در جامعه تحت سلطه ماست (به شرط آنکه اصولاً دچار این خام خیالی شده و به خود اجازه دهیم بیندیشیم که عده ای میخواهند تشکلهایی با این تعیینات را در چارچوب نظام موجود بسازند!) نشان میدهد که چگونه این حزب در صدد توسعه مواضع بورژوازی در جنبش طبقه کارگر است.

آیا تشکل شوراهای واقعی کارگری در چهارچوب نظام موجود و رژیم جمهوری اسلامی امکانپذیر است؟ از نظر مدافعان "کمونیسم کارگری" "ایجاد"

شوراهای واقعی کارگری - و یا همان "مجمع عمومی سازمان یافته و منظم" - "از لحاظ عملی" "مقدور" است، "تحمیل" آن به "دولت ضدکارگر" در "موقعیت کنونی" "قطعا" "میسر" است. همچنین "جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است." (کمونیست ش ۱۴ و ۲۱ و "بسوی سوسیالیسم" ش ۳)

همین حزب در جاهای دیگر به کرات ادعا میکند که "تجربه جنبش کارگری در دوره (۳) اخیر"، "تشکلهای شورایی" به عنوان "شکل سازمانی متناسب" با وضعیت طبقه کارگر در ایران را "عرضه" داشته است. (قطعه نامه درباره تشکلهای توده ای طبقه کارگر) بسوی سوسیالیسم ش ۳

عمومی بمثابة یک نهاد پایدار و مداوم" برای تحقق شوراهای واقعی کارگری البته در چارچوب نظام بورژوازی وابسته و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی گوشزد کرد که متأسفانه این حرکات در همان اولین گام با سرکوب و قلع و قمع "قانونی" و "غیرقانونی" بورژوازی وابسته روبرو خواهند شد و امکان نیل به "شوراهای واقعی کارگری" حداقل از این مسیر وجود ندارد.

اما گذشته از این واقعیت، دستگاه فکری مدافعین "کمونیسم کارگری" در رابطه با امکانپذیر بودن و ساختن شوراهای واقعی کارگری در چارچوب نظام موجود در بند چند تناقض اساسی است که جدی بودن اینگونه تئوری پردازیها را هرچه بیشتر زیر سوال میبرد. بطور مثال "حکک" اعتراف میکند که "خفقان و خطر دائم دستگیری، شکنجه و اعدام"، "جزء شرایط روتین فعالیت سیاسی در ایران" میباشد. (انترناسیونال ش ۷) همین جریان اذعان دارد که "این دولت هیچ نوع تشکل واقعا کارگری را به رسمیت نمیشناسد و صد البته که تلاش برای سازماندهی کارگران خارج از این الگوهای قانونی با مخالفت جدی دولت و نیروهای انتظامی حافظ قانون مواجه خواهد شد" (کمونیست ش ۱۰)

حتی با استناد به همین نقل قولها نیز میتوان به گردانندگان "حکک" یادآور شد که منطقی اگر "تلاش" برای ایجاد مجامع عمومی سازمانیافته و منظم و یا شوراهای کارگری در جمهوری اسلامی را یک "فعالیت سیاسی" بدانیم، آنگاه میتوان به سهولت دریافت که برای در هم شکستن این "تلاش" از نظر ماشین سرکوب حکومت احتیاج به ضوابط "رسمی" و "قانونی" هم نیست. این تلاشها در همان گام اول به اعتراف خودتان با دستگیری، شکنجه و اعدام "قانونی" فعالین کارگری و یا شکار و سریه نیست کردن غیر "قانونی" سازماندهندگان آن تلاشها و در یک کلام از همپاشی تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و عدم ادامه کاری مواجه خواهند بود.

این حقیقتی است که در جمهوری اسلامی، رژیم مدافع دیکتاتوری امپریالیستی و تامین کننده منافع بورژوازی وابسته - تا آنجا که به صرف مساله قوانین ضدکارگری و مقررات "رسمی" و "قانونی" باز میگردد- بی حقوقی کامل سیاسی کارگران به عنوان یک قانون پایه ای نظام زیر نام "قانون کار" تصویب شده است. در این قانون سیاه، از جمله حق داشتن کوچکترین تشکل مستقل کارگری از کارگران سلب شده و ارگانهای پلیسی و جاسوسی رنگارنگ حکومتی، تشکیلات "رسمی" و "قانونی" ای هستند که کارگران مادر محیطهای کار با آن سرو کار دارند. با توجه به این واقعیت، کارگران مبارز ما در جریان سالها تجربه غنی خود از حکومت سیاه جمهوری اسلامی به عینه دیده اند که هرگونه تلاش برای ایجاد نوعی تشکل مستقل مبارز - و به طور مشخص "مجمع عمومی منظم و سازمانیافته" و یا همان "شورای کارگری" - با سرکوب قاطعانه دستگاه سرکوب بورژوازی وابسته مواجه شده است. مهمتر از این، در مواردی که به خاطر "سطح و تجربه عمومی کارگران" و یا هر دلیل دیگری، رژیم با حرکات و مقاومتهایی در چارچوب نظام روبرو شده که سرکوب آنها در قوانین و مقررات ضدخلقی موجود پیش بینی نشده است، گردانندگان حکومت در زیر پاگذاشتن همان قوانین دست ساز و به خاک و خون کشیدن حرکات کارگری بدون توجه به "قوانین" رسمی کمترین تردیدی به خود راه نداده اند.

در نتیجه برغم توهم پراکنی های "حکک" این امر روشنی است که مناسبات فیمابین بورژوازی وابسته و حکومت آن یعنی جمهوری اسلامی با جنبش طبقه کارگر در جامعه ما را "زور" سازمانیافته و ماشین سرکوب مجهزی تعیین میکند که در تحلیل نهایی نه بر صرف قوانین "رسمی" و دست ساز بلکه به منافع و مصالح نظام و طبقه حاکم و اراده سرمایه داران متکی بوده و میباشد. با در نظر گرفتن این حقایق باید به مدعیان ایده "تشکیل مجمع

رژیم جمهوری اسلامی به طور روزمره و عملاً امکان تشکیل "مجمع عمومی" واقعی کارگران و یاهرگونه تشکل مستقل را با به کارگیری وحشیانه ترین شیوه ها نظیر زندان و شکنجه و اعدام و ترور میگیرد، در حقیقت این پیام را در محیطهای کار رواج میدهد که "رسم و قانونا" مخالف سرسخت هرگونه حرکت و یا نهاد کارگری مستقل - یعنی نهادی جدا از ارگانهای سرکوب و ضدکارگری خود - است. رهبران حزب کمونیست کارگری نیز لازم نیست تا برای پیدا کردن مرجع و یا ریشه این "مخالفت" به مقررات "رسمی و قانونی" ارتجاعی موجود نظام که پایمال کردن آنها حتی برای خود حکومت نیز علی السویه است، رجوع کنند. آنان بهتر است در این مورد به جای تلاش برای یافتن "میزان سنجی" برای قدرت مخالفت رسمی و قانونی رژیم با تشکل کارگری، همچون کارگران مبارز - و نه اپورتونیستهای مدعی دفاع از مبارزه این طبقه - عمل و کردار سیاه جمهوری اسلامی در پایمال کردن روزمره "حق تشکل" کارگران را معیار قرار دهند. از سوی دیگر گرچه مساله "تجربه" و "سطح" آگاهی عمومی "طبقه کارگر" در حرکات مبارزاتی اش در میزان و شدت سرکوبی که طبقه حاکم برای متوقف کردن آن حرکت به خرج میدهد کاملاً موثر است، اما تجربه اصولاً نشان داده که هرچه تجربه و سطح آگاهی کارگران در یک حرکت معین بیشتر باشد تلاش رژیم نیز برای سرکوب و قلع و قمع و جلوگیری از گسترش حرکت مزبور فزونی یافته و حکومت به تاکتیکهای متنوعتر و به همان نسبت به خشونت بیشتری متوسل شده است. در نتیجه در شرایط مشخص جامعه تحت سلطه ما رجوع به قدرت "مخالفت رسمی و قانونی" طبقه حاکم برای اتخاذ تاکتیک های مبارزاتی از سوی نیرویی که مدافع باصطلاح کمونیسم کارگری است قبل از هرچیز نشانگر سوبژکتیویسم و خام اندیشی مطلق این نیرو و تلاش آن برای توهم پراکنی درمیان روشنفکران طبقه کارگر است.

خواستهای ابتدایی و عادلانه کارگران ماست که اتفاقاً در "قوانین" رسمی حکومت گنجانده نشده است!

با جمع بندی این حقایق است که میتوان به روشنی دریافت که "شوراهای کارگری" مورد تبلیغ "حکک" که به عنوان "آلترناتیو" این جریان در چارچوب نظم ارتجاعی موجود برپایه "تشکیل منظم جلسات مجمع عمومی" در هر کارخانه استوار شده اند و فرض عدم "قدرت" رژیم در "مخالفت رسمی و قانونی" به عنوان یکی از شروط موفقیت و تداوم آن در نظر گرفته شده اند، به خاطر ماهیت نظام بورژوازی وابسته و دیکتاتوری ذاتی آن به بیان خود "حکک" "نامقدور"، "نامربوط"، "ذهنی" و "روشنفکرانه" هستند و در بهترین حالت انعکاس سوپرژکتیویسم روشنفکر بی ارتباط با مسائل واقعی جامعه، "خیالیبافی" "حکک" و "توهم" این جریان به رژیم جمهوری اسلامی میباشند.

در اینجا لازم است تا مختصراً از زاویه دیگری هم به مساله "شوراهای کارگری" مورد تبلیغ "حکک" و ادعاهای این جریان در مورد امکان "تحقق" آن در "شرایط کنونی" بپردازیم. همانطور که قبلاً اشاره کرده بودیم در بحث مربوط به تشکلهای توده ای کارگران "حکک" به جای تلاش در جهت اثبات شوراهای کارگری با رجوع به واقعیات جنبش طبقه کارگر و شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه ما، مرتباً میکوشد که "حقانیت" این "آلترناتیو" را با نفی اتحادیه و سندیکا باصطلاح اثبات کند. ما نمیخواهیم که در اینجا به نقد متد و شیوه برخورد این جریان بپردازیم اما لازم می بینیم که در مقابله بی موردی که "حکک" با میداننداری خود بین شوراهای اتحادیه ها ترتیب داده نکته ای را متذکر شویم که لرزانی دستگاه فکری "حکک" در مورد تشکلهای کارگری را هرچه بیشتر می نمایاند.

در "نقدی" که "حکک" در مورد "ذهنی" و "نامربوط" بودن اتحادیه ها در شرایط ایران ارائه میدهد از جمله به این استدلال اتکاء شده

امری کاملاً ممکن و عملی میدانیم" (کمونیست ش ۱۴)

آیا اگر روزی چنین تئوری های سرایا ذهنی و غیر جدی شانس آن را بیابد که راهنمای عمل فعالین کارگری قرار گیرد، معنایش جز این خواهد بود که سردمداران "حکک" با ولنگاری و بدون کمترین احساس مسئولیتی کارگران مبارز و پیشرو را به زیر تیغ دیکتاتوری (۵) حاکم میفرستند؟

اما برغم این تلاشهای مستمر "حکک" در به انحراف بردن ذهن کارگران، کارگران آگاه بیشتر از هرگونه تئوری پردازیهای ذهنی و نامربوط "کمونیسم کارگری" به تجربه مبارزاتی و واقعیات مبارزه روزمره خود با جمهوری اسلامی متکی هستند. در همان اعتراضات اخیر کارگران نفت به عنوان یک حرکت بزرگ و برجسته در جنبش کارگری، همه شاهد بودند که کارگران معترض - تا مقطع هجوم ارگانهای سرکوب در مقابل ساختمان وزارت نفت - اساساً حول خواستهای صنفی نظیر پرداخت حقوق عقب مانده و یا حق انعقاد پیمان دست جمعی، افزایش دستمزد و متشکل شده و به گونه ای مسالمت آمیز از گردانندگان رژیم میخواستند که برای تحقق حقوق به رسمیت شناخته شده آنها اقدام دهند. آنها در آن حرکت مشخص نه با خواست تشکیل شورا و مجمع عمومی سازمان یافته و نه برای ایجاد کنترل کارگری و نه برای سرنگونی رژیم به خیابان آمده و حرکت خود را سازمان داده بودند. اما رژیم حاکم بدون توجه به تمامی این واقعیات، نخست با فریبکاری تجمع انبوه کارگران خشمگین را دو شقه کرد، سپس با حمله به آن حرکت مزبور را به سبوعانه ترین وجهی به خاک و خون کشید و حداقل ۲ تن از رهبران کارگران را به شهادت رسانید و هنوز هم که هنوز است در تمامی کارخانجات محل اعتراض، در شکار کارگرانی است که به نحوی در این اعتراض نقش ایفا کرده بودند. این نمونه ای از رفتار "رسمی و قانونی" رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در مقابل

از سوی دیگر "حکک" میپذیرد که "استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیر قانونی است" (گفتگو با منصور حکمت - بسوی سوسیالیسم ۳)؛ بزعم این جریان رژیم جمهور اسلامی "مخالف سرسخت پایه ای ترین و بدیهی ترین حقوق کارگران" بوده و "از هر اقدامی که آنان را در موضع اعتراض تقویت کند و بیش از هر چیز از مشکل شدن آنان ممانعت میکند". "حکک" اقرار میکند که جمهوری اسلامی "جز انجمن ها و شوراهای اسلامی و تشکلهای صنفی (۲) بی آزار چیزی را به عنوان شکل برای کارگران به رسمیت نشناخته اند". و "تازه آنها هم به شرطی قابل قبولند که قدم به قدم زیر کنترل پلیسی رژیم تشکیل شوند و هیاتهای ویژه تشخیص صلاحیت و غیره بر چاکر منشی منتخبین و دست اندرکاران این تشکلات مهر تائید بزنند" (کمونیست ش ۲۱) در جایی دیگر این جریان مدعی میشود که "برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال و واقعی است که باید سرکوب شود" (منصور حکمت بسوی سوسیالیسم ش ۳) تمام تاکیدها از ماست.

اما برغم اذعان به این واقعیات که گوشه کوچکی از شدت درنده خویی و عدم تحمل دیکتاتوری حاکم در آنها آشکار میشود، مدافعین "شوراهای کارگری" در دستگاه فکری خود آنجا که لازم می بینند خود را مبتکر ارائه شکل سازمانی برای تشکل طبقه کارگر معرفی کنند نه با بلاهت صرف بلکه با بی مبالاتی و برخورد غیر جدی در صدد برمی آیند تا کارگران را بدون هیچگونه تجهیزات و سازمان لازم و ادامه کار، زیر نام ایجاد شوراهای واقعی کارگری به جنگ حکومتی تا بن دندان مسلح و آماده سرکوب هرگونه "تلاش" برای "تشکل" و مخالفت ولو جزئی بفرستند. و بدون کمترین مسئولیتی اعلام کنند که در چارچوب همین نظام و رژیم "سازماندهی مجامع عمومی منظم و جدی" را یا به زعم خود آنها شوراهای کارگری - را

برای رژیم جمهوری اسلامی نمیتوانند تافته ای جدا بافته از تشکلهای کارگری" ای نظیر انجمنهای اسلامی و شوراهای اسلامی کار باشند.

ع - شفق

ادامه دارد

که بورژوازی ایران "به استثنای دوره های بحران سیاسی" یک جنبش اتحادیه ای مستقل را تحمل نمیکند" و نتیجه گیری شده که "ایجاد اتحادیه های کارگری"، "مقدور" نیست و "مگر به صورت مقطعی و جزئی، ذهنی گریزانه است" (درباره مسایل گریزی در بحث شورا و سندیکا منصور حکمت)

(بسوی سوسیالیسم ش ۳) کوشش میشود تا اولاً "شوراهای زمان انقلاب ۵۷ را با شوراهای واقعی کارگری (نظیر آنچه در انقلاب اکتبر بود) یکسان جلوه داده شده و ثانیاً امکانپذیر بودن تشکیل آن در "دوره اخیر" و "شرایط کنونی" استنتاج گردد. به منظور جلوگیری از نشر هرگونه اغتشاش فکری توسط اشاعه دهندگان این ادعا باید تاکید نمود که طبقه کارگر ایران در تجارب تاریخی بسیار محدود خود در رابطه با تشکلهای توده ای کارگری با پدیدار شدن نوعی از شوراهای کارگری به طور مشخص در پروسه سرنگونی رژیم شاه و ضربه خوردن حاکمیت امپریالیستی در هنگام قیام بهمن ۵۷ مواجه بوده است. البته باید توجه داشت که از زوایای بسیار زیادی نمیتوان شوراهای آن زمان که عمر بسیار کوتاهی نیز داشتند و سریعاً توسط بورژوازی وابسته متلاشی شدند را از زمره شوراهای کارگری واقعی نظیر انقلاب روسیه نامید. چرا که شوراهای قیام ۵۷ در ایران اصولاً شوراهایی صنفی بودند که در کارخانه ها و واحدهای تولیدی چندی توسط خود کارگران بوجود آمده و امور روزمره را به پیش میبردند. فرق اساسی این شوراها با شوراهای کارگری مورد بحث در این بود که اولاً شوراهای قیام ۵۷ به هیچ نیروی مسلحی متشکل از توده کارگران متکی نبودند و ثانیاً دایره عمل و نفوذ آنها از حدود اداره کارخانه نیز فراتر نمی رفت. اما به هر رو در تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشور ما، بحران انقلابی سالهای ۵۷ شرایطی را موجب شد که در آن ما با نوعی از تشکل شورایی توده ای طبقه کارگر روبرو شدیم که وابسته به بورژوازی نبود و توسط خود کارگران قیام کننده از پائین شکل گرفت. و صد البته که با قوام یافتن دوباره حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته در مدت کوتاهی آماج حمله قرار گرفته و متلاشی شد.

پاورقی ها:

۱- به نظر میرسد که عبارت "روشهای طبقاتی تر" رهبران "حکک" را هم باید از زمره ترمولوژی های جدیدالکشف مدعیان "کمونیسم کارگری" محسوب نمود. چرا که در ترمهای مارکسیستی، تا کنون ما با عبارت "روش طبقاتی" آشنا بودیم. اکنون "کمونیسم کارگری قرن بیستم" یک "تر" هم به آن اضافه کرده است. یعنی در زمینه "سازمانیابی کارگران" ما یک "روش طبقاتی" داریم، یک "روش طبقاتی تر"! البته بهتر است توضیح این را به خود دست اندرکاران "حزب کمونیست کارگری" واگذار کنیم.

۲- کمینترن این تر را تحت عنوان "چه موقع و تحت چه شرایطی شوراهای نمایندگان کارگران ممکن است تشکیل گردند" به تصویب رساند. لنین در همین اجلاس دائماً در مورد نقش شوراها تاکید میکند که: شورای نمایندگان کارگری از دیدگاه سیاسی باید بمثابة شکل جنبی حکومت انقلابی موقت در نظر گرفته شود. (شوراهای کارگری- لنین)

۳- "حکک" هنگام بحث در مورد باصطلاح اثبات مطلوبیت و وفق "شوراهای کارگری" با شرایط کنونی مبارزه و زندگی طبقه کارگر و جامعه ما، مرتباً مخاطبین خود را به "تجربه" شوراها در سالهای انقلاب ۵۷ رجوع میدهد. در این بررسی با ادعاهایی نظیر "در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر غلبه یافت" و "در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورایی روی آوردند" و یا "بطور مشخص خط سندیکا در برابر خط شورا در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد"

با توجه به همین اظهار نظرها آیا میتوان از "حکک" پرسید که چرا و چگونه بورژوازی در ایران - تا آنجا که به این طبقه برمیکرد- یک (۶) جنبش اتحادیه ای مستقل" یعنی جنبشی که "خاصیتش" (۷) باقی ماندن در "محدویت قانونیت بورژوازی" (۸) است، جنبشی که "میتواند عمل مستقیم کارگران را کنترل کند و به مجاری بوروکراتیک بیاندازد" (۹) جنبشی که همواره به ادعای این حزب به دلیل همین محدودیتها "بخشی از بورژوازی خود خواهان ادامه کاری آنهاست" (۱۰) و بالاخره اتحادیه ای که "مزد تقریباً کامل و ساعات کار قابل تحمل حد اعلائی است که به کسب آن میتوانند امیدوار باشند" (به نقل از ف - انگلس، مقاله اتحادیه ها) را تحمل نمیکند و از نظر شما ایجاد چنین تشکلهایی در مقایسه با شورا "تاموقق تر" و "غیر واقعی تر" و "ذهنی گریزانه" است؟ اما همان بورژوازی بدون تردید جنبش شورایی که "روشهای طبقاتی تری برای سازمانیابی کارگران است" و برخلاف سندیکا "فلسفه وجودی اش"، "سازماندهی عمل توده ای" و "ابراز وجود توده ای کارگران" میباشد و برخلاف جنبش اتحادیه ای از "هویت طبقاتی کارگران" در "مقابل سرمایه" دفاع میکنند را "قطعاً" میپذیرد و هویت آنرا هم به "رسمیت" میشناسد؟

این سوالی است که حتی در دستگاه فکری مشعشع و فاقد اصول "حکک" راجع به تشکلهای توده ای کارگران نیز نمیتوان برای آن هیچ پاسخ قانع کننده ای یافت. برعکس این تناقض نمایانگر آن است که شوراهای کارگری کارتنی "حکک" در صورت تشکیل شدن در چارچوب نظام و در صورت مقبولیت آنها

است؟ مگر ما توهمی نسبت به رژیم سرمایه داری ایران داریم که شعار تشکل علنی کارگران را می‌دهیم؟ آیا معنی تشکل علنی جز این است که عده ای یا همه را به زیر تیغ رژیم بدهیم؟ در ادامه نامه آمده است که "مگر رژیم کدام تشکل علنی را پذیرفته است که این را بپذیرد؟ رژیم حتی به بازرگان و توده ای ها هم که بیشترین سعی شان را در سرپانگداشتن او کرده اند رحم نمی‌کند" در این نامه سرآخر اضافه شده که "به این ترتیب شعار تشکل شوراهای واقعی تحت این شرایط عملی نیست....." (کمونیست ش ۲۱ تیرماه ۶۷)

۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ - بسوی سوسیالیسم ش ۳

ادامه نامه آمده است که "مگر رژیم کدام تشکل علنی را پذیرفته است که این را بپذیرد؟ رژیم حتی به بازرگان و توده ای ها هم که بیشترین سعی شان را در سرپانگداشتن او کرده اند رحم نمی‌کند" در این نامه سرآخر اضافه شده که "به این ترتیب شعار تشکل شوراهای واقعی تحت این شرایط عملی نیست....." (کمونیست ش ۲۱ تیرماه ۶۷)

۵- ظاهر این واقعیت توسط یکی از "رفقای کارگر" "حزب کمونیست"، در آنزمان که این جریان با هیاهوی فراوان شعار "برای تشکل مجامع عمومی کارگری به پیش!" (کمونیست ش ۲۱) را میداد مورد اشاره قرار گرفته است. در بخشی از "نامه" ارسالی "رفیق کارگر" آمده است که: "..... آیا فکر میکنید تشکل کارگری تحت شرایط فعلی عملی است؟ مگر ما توهمی نسبت به رژیم سرمایه داری ایران داریم که شعار تشکل علنی کارگران را می‌دهیم؟ آیا معنی تشکل علنی جز این است که عده ای یا همه را به زیر تیغ رژیم بدهیم؟ در

محیطهای کار را برشمارند که رژیم جدا از انجمنها و شوراهای اسلامی سرکوبگر خود، آنها را به رسمیت شناخته و کارگران نیز اجازه پیوستن به آنها را دارند. ظاهرا این واقعیت توسط یکی از "رفقای کارگر" "حزب کمونیست"، در آنزمان که این جریان با هیاهوی فراوان شعار "برای تشکل مجامع عمومی کارگری به پیش!" (کمونیست ش ۲۱) را میداد مورد اشاره قرار گرفته است. در بخشی از "نامه" ارسالی "رفیق کارگر" آمده است که: "..... آیا فکر میکنید تشکل شوراهای کارگری تحت شرایط فعلی عملی است؟ مگر ما توهمی نسبت به رژیم سرمایه داری ایران داریم که شعار تشکل علنی کارگران را می‌دهیم؟ آیا معنی تشکل علنی جز این است که عده ای یا همه را به زیر تیغ رژیم بدهیم؟ در

پناهجویان ایرانی در هلند: ضرورت تداوم مبارزه و اتحاد!

اذیت و آزار پناهجویان ایرانی در هلند همچنان در اشکال مختلف ادامه دارد. گرچه به دنبال یک رشته مبارزات و مقاومت‌های متحدانه و دلیرانه پناهجویان، سازمانها و جریانات مبارز و مترقی بر علیه سیاستهای ضدپناهندگی دولت هلند، بالاخره مقامات این کشور به طور ضمنی مجبور به تغییر موضع گشته و دیپورت پناهجویان به ایران را موقتا متوقف نمودند، اما رویدادهای اخیر نشان میدهند که این عقب نشینی موقتی به معنای تجدید نظر دولت هلند در سیاست وحشیانه پناهنده ستیزی نبوده و نیست.

مقامات دولت که بدلیل رسوایی ناشی از "امن" اعلام کردن ایران، در افکار عمومی مدتها با مشکل اعتراض و مقاومت وسیع از سوی پناهجویان و نیروهای مترقی مواجه بودند، اخیرا بار دیگر جری شده و به دفاع از مواضع بیشرمانه و ضدانسانی خود پرداخته اند. تا جائیکه یکی از مقامات این دولت در رابطه با تصمیم قبلی دولت مبنی بر توقف دیپورت پناهجویان عنوان کرده که "حرفهای ما درست فهمیده نشده است" (!؟)

مقام مزبور با این اظهار نظر به طور ضمنی این پیام را رواج داده که دولت هلند بر تصمیم غیرمسئولانه خود مبنی بر امن اعلام نمودن ایران همچنان استوار است. و تنها منتظر موقعیت مناسب برای سازماندهی هجومی وسیعتر به پناهجویان و حقوق انسانی آنهاست.

در همین حال گرچه ظاهرا تا مدتی پناهجویی به ایران دیپورت نخواهد شد، اما فشارهای اقتصادی، اجتماعی و بویژه تعدیات پلیس بر پناهجویان ایران فزونی یافته است. تا جائیکه در برخی موارد، کارت شناسایی پناهجویان توسط پلیس اخذ و آنها بدون هیچگونه پشتوانه مالی و بدون سرپناه به خیابانها فرستاده شده اند.

تشدید فشار و رفتار ریاکارانه و بیشرمانه دولت هلند در زمینه های مختلف بر علیه پناهجویان ایرانی، بار دیگر این واقعیت را با برجستگی در مقابل پناهندگان و تمامی نیروهای مترقی و مبارز و مدافعین حقوق پناهندگی قرار میدهد که تنها و تنها با تداوم مقاومت و تشدید مبارزه ای یکپارچه امکان مقابله با سیاستهای پناهنده ستیزی دولت هلند وجود خواهد داشت.

"انتخابات" دوم خرداد

"انتخابات" دوم خرداد، عنوان سخنرانی است که رفیق پولاد از جانب چریکهای فدایی خلق ایران در سمیناری که در تاریخ ۱۶ نوامبر ۹۷ زیر عنوان "تحولات سیاسی اخیر و چشم انداز آن" در لندن برگزار شد به حاضرین ارائه داد. بدینوسیله متن سخنرانی مزبور که با برخی اصلاحات جزئی به صورت نوشتار درآمده در اختیار خوانندگان پیام فدایی قرار میگیرد.

شد که جناحهای مختلف رژیم روی دو کاندیدا متمرکز شده اند. ناطق نوری بمثابه کاندیدای جامعه روحانیت مبارز و رسالتی ها و محمد خاتمی به عنوان کاندیدای ائتلاف مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی و مجاهدین انقلاب اسلامی.

با توجه به حمایت آشکار نهادهایی چون شورای نگهبان، قوه قضائیه و روحانیت مبارز از ناطق نوری و اشارات تأییدآمیز خامنه ای مبنی بر اینکه رنگ عمامه نباید باعث گول خوردن مردم شود، خیلی از تحلیلها ناطق نوری را "انتخاب اصلح" رژیم قلمداد میکردند. گرچه به نادرست. بواقع برخورد نادرست با انتخابات اخیر از همان قبل از انتخابات شکل گرفت که تعداد قابل توجهی از جریانهای اپوزیسیون با قاطعیت پیشگویی پیروزی ناطق نوری شدند. البته این امر دنباله روی از جو عمومی حاکم بر جامعه نیز بود. چون در سطح افکار عمومی نیز انتخاب ناطق نوری که به او لقب ناطق زوری داده بودند امر پذیرفته شده ای بود. اشاعه وسیع این طنز در ایران که مینویسم خاتمی، خواننده میشود نوری انعکاسی از این واقعیت بود. حتی روزنامه سلام در یکی از آخرین نظرسنجی های خود در رابطه با نتایج انتخابات مدعی شده بود که اکثریت مردم به خاتمی رای میدهند ولی معتقدند ناطق نوری پیروز میشود. خلاصه در خود ایران تعداد قابل توجهی از مردم فکر میکردند ناطق نوری کاندید "اصلح" رژیم است. و اعمالی از قبیل

مبادرت به این فریبکاری و فهم چرایی فریب بخشهایی از مردم آنها پس از سالها تجربه زندگی زیرسلطه جمهوری اسلامی بدون رهاشدن از این تبلیغات جهنمی امکانپذیر نمیشد. در نتیجه قبل از هرچیز باید گرد و خاکی که به راه افتاده را کنار زد تا امکان شناخت واقعیت مهیا گردد.

برای مثال تبلیغات رژیم مدعی است که ۲۹ میلیون نفر در این انتخابات شرکت کرده اند و اکثر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون نیز به جای رد این ادعا تلاش میکنند تا نشان دهند که این ۲۹ میلیون نفر ادعایی به خاطر مخالفت با رژیم در انتخابات شرکت کرده اند تا بدین وسیله به رژیم و سیاستهایش "ته" بگویند و سیلی محکمی به گوش روحانیت بزنند.

بنابراین اگر میخواهیم انتخابات اخیر و نتایج حاصل از آن را بدرستی درک کنیم قبل از هرچیز باید آن تحلیلها و ارزیابی هایی را کنار بگذاریم که کارشان را از آنجا شروع میکنند که تبلیغات رژیم تمام کرده است.

حال با توجه به این واقعیت و برای درک اینکه چه عواملی باعث تسهیل گسترش تبلیغات فریبکارانه رژیم گشت بهتر است به عقب برگردیم و ببینیم که قبل از انتخابات اوضاع از چه قرار بود.

قبل از انتخابات و به دنبال اینکه شورای نگهبان کاندیداتوری ۴ نفر را تأیید کرد، روشن

با سلام به همه رفقا و دوستان عزیز. اجازه بدهید که قبل از شروع صحبت‌هایم که درباره انتخابات اخیر می‌باشد از حضور و حمایت تان از این سمینار سپاسگزارم.

انتخابات دوم خرداد را از زوایای مختلفی میتوان و باید مورد بررسی قرار داد و مطمئناً تک تک شما نیز در این فاصله با تحلیلها و ارزیابی های گوناگونی که در این مورد مطرح شده است برخورد داشته اید. و در این برخورد احتمالاً شدت تبلیغاتی که چه قبل از این انتخابات و چه بعد از آن درباره این رویداد سازمان یافته است توجه تان را جلب نموده است. تبلیغاتی که قبل از دوم خرداد به جوی در جامعه دامن زد که حاصلش شرکت تعداد بیشتری از مردم در انتخابات به نسبت بقیه انتخابات های رژیم در سالهای اخیر بود. و بعد از دوم خرداد هم با اعلام انتخابات به مثابه انقلاب دوم، زمین لرزه اجتماعی و شورش مسالمت آمیز امیدهای کاذبی را دامن زده و به تحلیل ها و ارزیابی های غیرواقعی منجر شد که به هیچ وجه با ماهیت دیکتاتوری حاکم انطباق ندارد.

با توجه به حجم عظیم تبلیغات فریبکارانه ای که از سوی جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش در رابطه با انتخابات اخیر سازمان یافته که تأثیر این تبلیغات را در صفوف نیروهای اپوزیسیون رژیم به روشنی میتوان مشاهده نمود، درک آنچه بواقع روی داد و شناخت دلایل و انگیزه های رژیم در

سکandar فلان نهاد باشد آنگاه چه نیازی به ولایت مطلقه فقیه بود؟ چه نیازی به ساختن مجمع تشخیص مصلحت بر فراز مجلس باصطلاح نمایندگان مردم بود؟ اگر در جمهوری اسلامی قرار بود رای مردم به حساب آید آنگاه منطقیست مجلس میبایست محل تصمیم گیریهای اصلی باشد در حالیکه قانون اساسی این دیکتاتوری رسماً تمام تصمیم گیریهای اصلی را جز اختیارات ولی فقیه و مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داده است.

ممکن است ادعا شود که دیکتاتوری حاکم تحت فشار عوامل مختلفی از جمله جنبش توده ها مجبور به عقب نشینی و پذیرش آراء مردم شده است که در این صورت باید گفت ناروشنی این عوامل خود دلیلی بر سترونی چنین استبدالی است و در مورد جنبش توده ها هم نیازی به بحثهای اسکولاستیک نیست تنها لازم است از پنجره اطاققان به بیرون نگاه کنید تا دریابید که علیرغم همه اعتراضات روزمره و پراکنده توده ها متأسفانه در حال حاضر توازن قوا به هیچوجه به نفع آنها نبوده و نیست تا رژیم را مجبور به پذیرش آرای مردم بنماید.

از سوی دیگر اگر ادعاهای کسانی که میگویند ناطق نوری نماینده کل نظام و یا جناح مسلط نظام بود را بپذیریم آنگاه چگونه کل نظام و یا جناح مسلط آن که منطقیاً اختیارات و قدرت قابل توجهی برای تأثیرگذاری بر نتایج انتخابات در اختیار دارد به انتخاب فردی تن میدهد که مورد نظرش نبوده است. آنهم در شرایطی که با رای دهندگانی مواجه است که فاقد هرگونه سازماندهی و تشکل مبارزاتی بوده و پراکندگی شان در مقابل تمرکز قدرت سرکوب بزرگترین عامل ضعفشان میباشد. در نتیجه باید تأکید کنم که چنین اتهامی به جمهوری اسلامی یعنی تعیین کننده بودن رای مردم در مضحکه های انتخاباتی اش و یا در این انتخابات مشخص بی اساس ترین اتهامی است که تا کنون به این رژیم زده شده است.

براستی مگر در شرایط دیکتاتوری مردم امکان میابند اراده خود را آنهم از طریق انتخابات فرمایشی اعمال نمایند؟ دیکتاتوری ای که در طول ۱۸ سال گذشته در پامال نمودن اراده توده ها لحظه ای نیز غفلت نکرده و در این زمینه از هیچ جنایتی دریغ نرزیده است. بنابراین آن تحلیلهای و ارزیابی هایی که به هر دلیلی و با هر توجیهی مدعی میشوند خاتمی نه انتخاب جمهوری اسلامی بلکه انتخاب مردم است به روشنی نشان میدهند که هنوز هیچ شناختی از ماهیت دیکتاتوری حاکم ندارند.

آیا تجربه تک تک ما در طول ۱۸ سال سلطه جمهوری اسلامی خود گواه این واقعیت نیست که در این رژیم بی ارزش ترین چیزها رای و نظر مردم بوده و اساساً این رژیم برای سرکوب همین نظر و رای مردم است که شمشیر را از رو بسته و از تبلیغ جنایاتش نیز ابا ندارد.

بنابراین اگر کسی ماهیت سرکوبگرانه رژیم را شناخته باشد و سیستم انتخاباتی آن را درک کرده باشد آنگاه فریب تبلیغات ریاکارانه رژیم را نمیخورد و به خود اجازه نمیدهد که همچون راه کارگر مضحکه انتخاباتی رژیم را انتخاباتی جلوه دهد که گویا شرکت مردم در آن حتی نسبت به دمکراسی های غربی هم پدیده کم سابقه ای است!!!

و یا همچون "اقلیت" مدعی شود که در جمهوری اسلامی به مردم حق داده میشود بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنند. روشن است که این یعنی پذیرش میزان بودن رای مردم در مبارزه جناحهای رژیم، در حالیکه در واقعیت بر هیچ کس پوشیده نیست که در جمهوری اسلامی هیچگاه میزان رای مردم نبوده و نیست و این دیکتاتوری به گستاخانه ترین شکلی این بی اعتنایی به رای مردم را بارهای بار به نمایش گذاشته است. بواقع اگر در جمهوری اسلامی قرار بر این بود که رای مردم تعیین کند کدام فرد و یا جناح رژیم

به هم زدن سخنرانی خاتمی در مشهد، عدم اجازه برگزاری میتینگ در ورزشگاه آزادی و یا بستن ستاد انتخاباتی او نشان میداد که جناح رسالت دست بالا را در این جریان دارد. تا جایی که شعبان بی مخ رژیم یعنی "الله کرم" معروف، مدعی شد که خاتمی برای پیروزی باید از روی جنازه او رد بشود. این اعمال و سخنان که در جهت القاء قدرتمندی و پیروزی حتمی ناطق نوری در سطح جامعه تبلیغ میشد از سوی دیگر نفرت و انزجار مردم را نسبت به کاندیدای جناح رسالت تشدید نموده و گرایش به خاتمی را در بخشهایی از مردم سبب شده و نتور انتخابات را گرم نمود.

واقعیت این بود که علیرغم تبلیغات وسیع و فعالیتهای طولانی جناحهای مختلف رژیم، مردم گرایشی به شرکت در انتخابات نشان نمیدادند. و چند هفته قبل از انتخابات خبرگزاریهای خارجی این امر را مورد تأکید قرار داده و از سرد بودن نتور انتخابات سخن گفتند. اما بدنبال این اقدامات و از سوی دیگر تبلیغات طرفدارانه رادیوهای خارجی امثال بی بی سی و آمریکا به نفع خاتمی نتور انتخابات تا حد زیادی گرم شد و کار به جایی رسید که ناطق نوری که در جایی گفته بود "درست است که ما میخواهیم نتور انتخابات گرم شود ولی میترسم آنقدر نتور را گرم کنند که خود نان بسوزد" بواقع حسابی سوخت. و رژیم توانست با بیرون آوردن اسم خاتمی از صندوقهای رای عده قابل توجهی را غافلگیر کرده و خاتمی را نه انتصاب نظام بلکه انتخاب توده ها قلمداد نماید.

بدنبال انتخابات هم که شاهد بودیم چگونه این مضحکه انتخاباتی را انقلاب دوم، شورش مسالمت آمیز و غیره نام گذاری کرده و در تبلیغات فریبکارانه تا آنجا پیش رفتند که خادم رژیم را ناجی مردم جلوه دادند.

آیا خاتمی بواقع بیانگر اراده مردم است یا حاصل زد و بندهای پشت پرده محافل قدرتمند جمهوری اسلامی؟

با وحشیگریهای این دارو دسته به پای صندوقهای رای رفتند تا به قول خودشان از قدرت گیری مجدد آنها جلوگیری نمایند.

در نتیجه اگر چه معتقدیم که خاتمی انتخاب مردم نبود اما منکر شرکت بخشهایی از مردم و رای تعدادی از این شرکت کنندگان به خاتمی هم نیستیم و برعکس معتقدیم که اتفاقا باید به تحلیل دلایل این شرکت و این رای دادن پرداخت تا دریافت که به چه طرق و روشهایی باید توسل جست تا قدرت تحمیل کننده تبلیغات رژیم را خنثی نمود. روشن است که بررسی دلایل و انگیزه های گروههای مختلفی که در این انتخابات شرکت کرده اند که برای نمونه به آنها اشاره شد نشان میدهد که جدا از طبقه حاکمه و اقشار تحت نفوذش که علیرغم هر انتقادی به اوضاع، به نظام حاکم باور داشته و این نظام را تأمین کننده منافع خود میدانند. رژیم حاکم به اعتبار قدرت عظیم اقتصادی و سیاسی که در دستهایش متمرکز گشته است و ماشین تبلیغاتی عظیمی که سازمان داده است همواره امکان و توان بسیج بخشهایی از مردم را دارا میباشد. و ترس و نیاز عواملی هستند که بخشهایی از مردم را به تمکین به قدرت دولتی و امیدارد تمکینی که به هیچوجه دلالت بر تمایلات واقعی تمکین کننده نمیکند و از سوی دیگر وجود بخشهایی از مردم که بدلیل سرشکستگی از تغییرات اساسی به تحولات رفرمیستی دلخوش کرده اند بیانگر رشد گرایشات رفرمیستی در جامعه ای است که رفرم معنا و مفهوم نداشته و عملا غیر ممکن است.

واقعیت این است که عدم حضور فعال نیروهای انقلابی زمینه را برای پذیرش تبلیغات رژیم مهیتر نموده و در نتیجه تبلیغات انقلابی بر ای تأثیرگذاری فعال خود باید این واقعیات را به حساب آورده و بداند که بدون به مصاف طلبیدن دیکتاتوری حاکم در صحنه عمل و اعمال قدرت انقلابی بر علیه آن و نشان دادن یوشالی بودن این قدرت جهنمی نمیتوان به مقابله قطعی با روحیات موجود برخاست.

انتخابات جمهوری اسلامی و یایکی از مهره های آن دچار توهم گردند.

به نظر ما تحلیل انتخابات اخیر اگر در این مسیر پیش میرفت هم تأثیرات فریبکاریهای رژیم را تا حدودی خنثی میکرد و هم به نیروهای انقلابی امکان میداد ضمن شناخت پیچیدگی های شرایط موجود جامعه در جهت غلبه بر این پیچیدگی ها گام بردارند.

در هر صورت شرکت کنندگان در انتخابات اخیر را منجمله به چند دسته زیر میتوان تقسیم نمود:

۱- طرفداران پرو پا قرص ائتلاف حامی خاتمی که بخشی از طبقه حاکمه و نیروهای تحت نفوذش را شامل میشود. در میان این افراد طرفداران "سردار سازندگی" قرار دارند که به اعتبار سیاست "تعدیل اقتصادی" یک شبه میلیونر شده اند. یعنی همان مردان و جوانان و زنان بالای شهری که با تلفن دستی به دست سوار بر آخرین ماشینهای خارجی به حوزه های رای گیری میرفتند و به خاتمی رای میدادند.

۲- کسانی که به دلیل ترس از اقدامات تلافی جویانه رژیم و یا نیاز به تسهیلات حکومتی همواره بر ضرورت وجود مهرهای انتخاباتی در شناسنامه خود و افراد خانواده شان تاکید دارند. اینها نیروی قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهند که اکثرا توهمی به رژیم ندارند بلکه انگیزه شان ترس و نیاز است.

۳- کسانی که صراحتا تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفته و فکر میکردند که خاتمی محدودیتهای زندگی آنها را کمتر خواهد کرد. در این طیف از جمله کسانی قرار دارند که تحت تأثیر شکست انقلاب، سرکوبهای مداوم رژیم، فقدان یک جنبش انقلابی سراسری چشم انداز سرنگونی رژیم را از دست داده و به راه حل های "ممکن" دل خوش کرده اند.

۴- کسانی که اعمال و سخنان ناطق نوری و طرفدارانش خشم آنها را برانگیخته و در تقابل

حال اجازه بدهید که آنچه را که تا کنون گفته ام را خلاصه کنم.

در رابطه با انتخابات اخیر؛ جمهوری اسلامی مدعی است که خاتمی انتخاب ۲۰ میلیون نفری است که از قرار به او رای داده اند و تحلیلهای دیدگاههای اپورتونیستی، انحرافی و سازشکارانه نیز خاتمی را حاصل اعمال اراده توده ها و یا انتخاب بین بد و بدتر آنها قلمداد مینمایند. در حالیکه در واقعیت خاتمی نه انتخاب توده ها بلکه انتصاب رژیم بود و بوسیله زد و بندهای فیمابین بالاترین مقامات حکومتی به این مقام برگزیده شد. اینکه این مقامات چه تضادهایی دارند و چگونه و به چه دلیل به چنین سازشی دست یافتند، امر دیگری است. آنچه مهم است این است که لازم بود این توافق در بالا با ظاهر سازی انتخاباتی بمثابه رای خود مردم قلمداد گردد.

ممکن است مطرح شود که اگر خاتمی انتصاب رژیم است و نه انتخاب توده ها پس شما معتقدید که مردم در این انتخابات شرکت نکردند و به خاتمی رای ندادند؟ در پاسخ به چنین سوالاتی باید بگویم که ما منکر شرکت بخشهایی از مردم در این انتخابات و یا حتی رای تعداد قابل ملاحظه ای از آنها به خاتمی نیستیم. اما معتقدیم که این شرکت و این رای که تا حد زیادی اگر اندیسمان شده است به هیچوجه تعیین کننده پیروزی خاتمی نبوده و نیست.

برعکس آن کسان و نیروهایی که اسیر تبلیغات رژیم شده اند ما معتقدیم که نباید به داده های آماری رژیم اعتماد نمود و آمار سازیهای رژیم را مبنای تحلیل خود قرار داد. و مهمتر از آن ما معتقدیم که به جای دنباله روی از تبلیغات رژیم باید به افشای فریبکاری های آن پرداخته و نشان داد که چه شرایط و عواملی باعث گردیده بخشهایی از مردم علیرغم همه فجایعی که رژیم در طول سلطه ۱۸ ساله اش ایجاد نموده باز هم نسبت به

اجازه بدهید که این بحث را همین جا قطع کنم و به زوایای دیگری از مسأله انتخابات بپردازم.

از جمله مسائلی که در رابطه با انتخابات اخیر از سوی گرایش‌های سیاسی مختلف مورد تأکید قرار گرفته است؛ مسأله فقدان قلب در این انتخابات می‌باشد. روشن است که پذیرش سلامت انتخابات منطقی‌ترین پذیرش ادعای کاذب شرکت ۲۹ میلیون نفر در این انتخابات و مهمتر از آن یعنی پذیرش ادعای انتخاب خاتمی براساس رای ۲۰ میلیونی مردم و این پذیرش یعنی تف کردن به روی واقعیت و انکار ماهیت دغلکار جمهوری اسلامی.

این ادعاها حرف خامنه‌ای را به یاد می‌آورد که مقبلانه گفت "در کشور امام زمان قلب وجود ندارد". البته شنیدن چنین قلب و اقییتی از خامنه‌ای تعجب انگیز نبوده و نیست. تعجب اینجاست که ما از صفوف سازمانهای سیاسی اویزیسیون و در صفوف سازمانهای باصطلاح کمونیستی چنین صداهاهایی را می‌شنویم. از قرار خداوند همانقدر که حاکمان کشور امام زمان را دغلکار و فریبکار نموده برخی از مخالفین و از جمله مخالفین باصطلاح چپش را هم ساده اندیش و زودباور ساخته است. امثال رهبران "حزب کمونیست کارگری ایران" که مدعی اند در این انتخابات "قلب ممکن نشد" و به این ترتیب ادعاهایی را باور میکنند که پذیرش شان حتی مرغ پخته را نیز به خنده و امیدارد.

در کشوری که بدون قلب هیچ کاری پیش نمی‌رود در کشوری که بدون قلب حتی نمیتوان یک المثنی شناسنامه تهیه نمود حال چه شده است که در امر مهمی چون انتخاب ریاست جمهوری همه گرگان و دغلکاران دیروز پاک و معصوم شده اند و مثل بچه‌های خوب با هم قرار گذاشته اند که این دفعه نه کسی قلب کند و نه کسی جر بزند. بواقع چنین امر محالی را در هر کجای جهان هم که بشود به طریقی "توجیه تئوریک" نمود در کشور امام زمان و با توجه به تعیینات مثل روز روشن

این حکومت و سردمداران و قیچی مثل رفسنجانی و خامنه‌ای تنها به کمک معجزه میتوان به خورد مردم داد.

به هر حال چون من قصد ندارم در اینجا روی این مسأله بیشتر مکث نمایم برای نشان دادن دروغین بودن چنین ادعاهایی به نمونه‌های از تقلباتی که تاکنون رسماً اعلام شده اکتفا میکنم.

۱- "عصر ما" نشریه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی جدولی منتشر نموده که نشان میدهد در یکسری از شهرهای کشور تعداد آرای شمارش شده بیشتر از تعداد واجدین حق رای بوده است. البته نه یکی دو رای بلکه برای نمونه ۱۸۶ درصد.

۲- جزایری امام جمعه اهواز در جریان افاضاتش در مورد انتخابات گفت که مسئولین وزارت کشور ۲۵ میلیون رای چاپ کرده بودند ولی خامنه‌ای به آنها دستور داد بروند ۳۰ میلیون برگ رای چاپ کنند یعنی خامنه‌ای از قبل میدانسته است که باید ۳۰ میلیون رای از صندوقها بیرون بیاید.

۳- اخیراً مسئولین چاپخانه‌ای را گرفته‌اند که یکی از جرمهایشان چاپ تعداد ناقابل ۳ میلیون برگ رای می‌باشد.

۴- در روستایی در استان لرستان که جمعیتش ۶۵۰۰ نفر است ۱۸۵۰۰ برگ رای از صندوق بیرون آورده شده است یعنی چیزی حدود سه برابر.

۵- در جریان دعواهای جناحهای مختلف رژیم در مجلس مطرح شد که استاندارهای لرستان و کردستان به دلیل قلب در انتخابات باید تحت پیگرد قانونی قرار بگیرند. فکر میکنم این نمونه‌ها کافی باشد به خصوص که مطمئن هستن تک تک شما در جریان زندگی و مبارزه تان تقلبات و دغلکاری‌های گوناگون سردمداران ریاکار جمهوری اسلامی را به کرات دیده و تجربه کرده‌اید.

مسأله بعدی موضوع تحریم انتخابات است. همانطور که حتماً اطلاع دارید قبل از

انتخابات از آنجا که اغلب سازمانهای سیاسی انتخابات ریاست جمهوری را شعبده‌بازی رژیم تلقی میکردند در تحریم آن شک و شبیه‌ای به خود راه ندادند و قاطعانه مبادرت به تحریم انتخابات نمودند. برخی از این سازمانها در اعلامیه‌های مشترکی که در آن زمان درباره ضرورت تحریم انتخابات منتشر میکردند هر انتخاباتی را در جمهوری اسلامی "مسخره و بی معنی" و انتخابات اخیر را "دست پخت ارتجاع اسلامی" توصیف میکردند. اما بدنبال اعلام شرکت ۲۹ میلیون نفر در این انتخابات و پذیرش درست آن از سوی یک سری از این سازمانها که راه کارگر نمونه تیبیک آنهاست، کم کم شک و تردید جای قاطعیت اولیه را گرفت و "بالماسکه انتخاباتی" تبدیل شد به "شورش مسالمت آمیزی" که آنها را بیاد انقلاب سال ۵۷ می‌انداخت. البته رسوایی چنین مقایسه‌ای آشکارتر از آن است که نیازی به این باشد تا به چنین کسانی یادآوری نمود انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و قیام پر شکوه ۲۱ و ۲۲ بهمن کجا و شعبده‌بازی انتخاباتی دست پخت ارتجاع اسلامی کجا. خلاصه کار به جایی رسید که امثال راه کارگر مطرح کردند اساساً شرکت مردم در این انتخابات "شفاف تر" و "پرطنین تر" از یک تحریم کاملاً موفق بود و راه را برای رد تحریم و تائید شرکت در انتخابات هموار نمودند. و برای توجیه این تزلزل همیشگی هم طبق معمول به همراهی با توده‌ها توسل میجویند و فراموش میکنند که همراهی با مردم به مفهوم دنباله روی از مواضع نادرست آنها نیست. مگر کمونیستها فروردین ۱۲ فروردین ۵۸ را علیه غم تمامی توهمات توده‌ها به خمینی و رژیم جدید تحریم نکردند؟ آیا این استواری در اصول بود یا جدایی از توده‌ها؟

به نظر ما تحریم موضعی اصولی بود که کاملاً با شرایط مبارزه در ایران انطباق داشت بخصوص که در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران این تنها نیروهای انقلابی نیستند که تعیین میکنند در فلان انتخابات شرکت خواهند

در نتیجه ظاهر سازی انتخاباتی اخیر در واقع پاسخی بود به مصالح رژیم چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی.

با رئیس جمهوری که ظاهراً علیرغم میل جناحهای قدرتمند رژیم و به اعتبار ۲۰ میلیون رای مردم انتخاب شده است هم میتوان مردم را نسبت به تحول درونی رژیم امیدوار نگاه داشت و گرایشات رفرمیستی را در سطح جامعه تقویت نمود و هم میشود از آن بمثابه چماقی بر علیه مردم و در جهت خاموش و منتظر نگاهداشتن شان سود جست.

چنین ظاهر سازی نه تنها به رژیم امکان میدهد که به خود ظاهری دمکراتیک داده و با فریب افکار عمومی در داخل و خارج شرایط را برای تسهیل سرمایه گذاری های امپریالیستی و استثمار هرچه بیشتر کارگران و زحمتکشان آماده نماید بلکه دست رژیم را برای مانورهای آینده اش باز میگذارد.

بواقع خاتمی انتخاب این شرایط و پاسخی به ملزومات فوق بود نه انتخاب مردم ایران. با تشکر مجدد از اینکه وقت تان را در اختیارم گذاشتید و با امید اینکه زیاد خسته تان نکرده باشم. امیدوارم که در قسمت پاسخ به سوالات ناروشنی های این بحث را تا حدودی برطرف نمایم. موفق باشید.

واقعیت این است که انتخابات اخیر یکی دیگر از مکاری های سیاسی جمهوری اسلامی بود. رژیم در شرایطی که در جبهه داخلی با بحران سیاسی اقتصادی بزرگی مواجه میباشد که زندگی را بر مردم تیره و تار ساخته و خشم و نفرت آنها را برانگیخته است، از لحاظ بین المللی نیز با تاثیرات منفی رای دادگاه برلین در روابطش با اروپا مواجه میباشد. از سوی دیگر برخی محافل قدرتمند امریکایی به خصوص به دلیل سرمایه گذارهای کلانشان در آسیای میانه و ضرورت استفاده از خاک ایران برای انتقال نفت و گاز این منطقه از ضرورت تغییر سیاست مهار دوگانه امریکا سخن میگویند. روشن است که هرگونه تحولی در جهت اعتدال بخشیدن به چهره جمهوری اسلامی کمکی است به تسهیل توجیه چنین سیاستهایی. وجود یک چهره باصطلاح معتدل و میانه رو در مقام ریاست جمهوری که در جریان یک انتخابات باصطلاح بدون تقلب با رای مردم به قدرت رسیده باشد کمک بزرگی به پیشبرد چنین سیاستهایی میکند و این در شرایطی بود که تداوم سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز منطقاً به مجری نیازمند بود که چهره ای حداقلی میانه رو و معتدل داشته باشد. چهره ای که به هیچوجه با مختصات ناطق نوری انطباق نداشت.

کرد یا نه بلکه این دشمن است که با وقاحت تمام امکان شرکت هر نیروی مخالف و نه تنها انقلابی را از آنها سلب نموده است. در نتیجه در اینجا کمتر جایی برای چنین بحثهایی باقی میماند. به فرض هم که چنین سازمانهایی قصد شرکت در انتخابات را داشته باشند. اولاً جمهوری اسلامی چنین اجازه ای را به آنها نمیدهد و ثانیاً مگر سرنوشت امثال سحابی ها و یزدی ها گواه روشنی بر بیهودگی چنین افکاری نیست.

به هر حال بحث تحریم را میشود در جای دیگری و با تفصیل بیشتری مورد توجه قرار داد. در اینجا تنها لازم است تاکید کنم که از آنجا که تحریم انتخابات یک تاکتیک است پس باید در چارچوب قانونمندی های حاکم بر تاکتیک بررسی شود و برای اینکار قبل از هر چیز باید شرایط مشخص مبارزه و تاثیر این تاکتیک در ارتقاء مبارزه توده ها مورد توجه قرار گیرد. و در صورتیکه اتحاد چنین تاکتیکی منطبق با واقعیت باشد آنگاه شرکت توده ها در هر مقیاسی در انتخابات تنها نشان میدهد که سازمانهایی که چنین تاکتیکی را اتخاذ کرده اند قادر نبوده اند موضع خویش را بدرستی در میان مردم تبلیغ نموده و آنها را در این جهت بسیج نمایند.

حال اجازه بدهید که صحبتهایم را خلاصه کنم.

رفقای مبارز:

در جهت توزیع گسترده تر پیام فدائی با ما همکاری نمایید.

پیام فدائی را بخوانید و آن را به دست دیگران برسانید.

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با اپورتونیزم نیست!

تشدید فقر، ارمغان نظام سرمایه داری برای توده ها

تعمیق میزان فقر و فلاکت عمومی در سطح جهان از ورای آمار نشریه لوموند اوضاع به مراتب دهشتناکتری که امریالیستها و سرمایه داران ز الوصفت در پهنه گیتی به اکثریت عظیم توده ها تحمیل کرده اند را نیز به نمایش میگذارد. مطابق آمار ارائه شده در این نشریه، فقر وحشتناک هم اکنون زندگی بیش از ۱/۳ میلیارد تن از مردم جهان را در کام خود فرو برده است. تنها در کشورهای بلوک شرق سابق یعنی روسیه و اقمارش به برکت تحولات ناشی از درهم پاشی اردوگاه باصطلاح سوسیالیستی و نفوذ و استیلای سیستم بازار آزاد، در فاصله بین سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی میکنند از ۱۳ میلیون به ۱۱۹ میلیون تن افزایش یافته است. ابعاد شکاف طبقاتی بین ثروتمندان و فقرا در دهه جاری بیش از هر زمان دیگری افزایش یافته است. برغم رشد امکانات و ثروتهای اجتماعی در سطح بین المللی و برغم افزایش تولید سرانه در سطح جهان آمار نشان می دهد که نسبت سطح درآمد ۲۰ درصد از ثروتمندان نسبت به ۲۰ درصد از فقرا در سال ۱۹۹۴، ۷۸ در برابر یک می باشد. در حالیکه این تفاوت در سال ۱۹۶۰، ۳۰ در برابر یک بوده است. به عبارت ساده تر در دهه جاری سطح زندگی ۲۰ درصد از فقرا نسبت به ۲۰ درصد از ثروتمندان تا بیش از ۲ برابر و نیم در مقایسه با ۵۳ دهه گذشته سقوط کرده است.

آمار نشریه لوموند از زوایای دیگر نیز قابل توجه است. در مقایسه ای که در این نشریه راجع به ارزیابی میزان ثروتهای نجومی برخی سرمایه داران به عمل آمده روشن شده است که مطابق آمار رسمی، در سال ۱۹۹۶ دارائی های تنها ۶ تن از ثروتمندترین میلیاردیهای جهان مجموعاً بر ۱۲۳ میلیارد

۵۰ درصد برخوردار بوده اند. مضافاً آنکه در ظرف ۱۵ سال منتهی به ۱۹۹۵، درآمد واقعی ۲۰ درصد از ثروتمندترین آمریکایی ها ۲۶ درصد افزایش یافته است. این درحالیست که در همین مدت ۲۰ درصد از فقیرترین آمریکایی ها با کاهش درآمد واقعی خود به میزان ۹ درصد روپرو بوده اند. لوموند دیپلماتیک اضافه میکند که تنها در سال ۱۹۹۶ پانصد کمپانی مهم آمریکایی از افزایش سودی معادل ۲۳/۳ درصد برخوردار بوده اند. به همین ترتیب در عرض ۳ سال یعنی بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۹۵ سود تنها یک درصد از ثروتمندترین خانواده های آمریکایی از ۳۰/۲ درصد به ۳۵/۱ درصد افزایش یافته و این در حالی است که دستمزدهای واقعی نیمی از جمعیت امریکا به میزانی کمتر از سال ۱۹۸۹ سقوط کرده و این افراد فقیرتر شده اند.

گذشته از صرف سطح کاهش یابنده دستمزدهای واقعی، هجوم سیستماتیک طبقه حاکم به تمامی عرصه های حیات اقتصادی اجتماعی توده ها با شدتی بیش از پیش ادامه داشته است. به طوری که در چارچوب این هجوم سطح و دامنه بیمه بیکاری، حمایت های پزشکی و امکانات آموزشی و سایر خدمات اجتماعی که دولت مسئول مستقیم آنهاست هرچه بیشتر کاهش یافته و به طور مثال امروز بیمه بیکاری در امریکا تنها ۲۳ درصد از بیکاران را در برمیگیرد و ۶۵ درصد بقیه بیکاران در امریکای "آزاد" و "مهد تمدن و دمکراسی" از این حداقلها نیز برخوردار نیستند. تحت چنین اوضاع اقتصادی است که جامعه به شدت تقسیم شده امریکا در آتش فقر و بیکاری و به تبع آن مفاسد اجتماعی نظیر جنایت و فحشاء، مواد مخدر و.... میسوزد.

رشد روزافزون فقر و فلاکت در مقیاس وسیع اجتماعی یکی از ویژگیهای بارز توسعه مناسبات غارتگرانه سرمایه داری در جهان امروز است. امپریالیستها و سرمایه داران جهانی به مدد دستگاههای تبلیغاتی خویش در همه جا از "رشد اقتصادی" و "رفاه عمومی"، پیشرفت "تمدن" و "دمکراسی" و احترام به "حقوق بشر" زیر سلطه جنایتبار نظام بورژوازی دم میزنند. و از پتانسیل نظام سرمایه داری برای رشد و پیشرفت جامعه بشری و نهایتاً جاودانگی این نظام پلید سخن میگویند. درست در پشت سایه سیاه این تبلیغات مسموم است که حیات و هستی طبقه کارگر و اکثریت عظیم زحمتکش و خلقهای تحت ستم جهان هر روز بیش از پیش در آتش فقر و فلاکت و تشدید استثمار و سرکوب میسوزد. و از سرریز شدن بحران دائم التزایدی خبر میدهد که در ورای این نظم ضدخلقی در حال نشو و نماست.

این حقیقت و "خطرات" ناشی از آن از چشم بخشها و محافل "دوراندیش" بورژوازی به هیچ رو دور نمانده است. برچنین مبنایی است که اخیراً نشریه فرانسوی "لوموند دیپلماتیک" ضمن چاپ مقالاتی در مورد اوضاع اقتصادی امریکا و رشد روزافزون فقر در جهان به ارائه آمار میپردازد که تصویر کوچکی از ماهیت کثیف مناسبات جهانی که سرمایه داران غارتگر و دول حامی آنان بر آن حکم میرانند را بدست میدهد. مطابق این آمار، شکاف طبقاتی بین اقشار ثروتمند با توده های محروم در امریکا هر روز بیشتر از قبل فزونی یافته و این واقعیت بخشها در میزان درآمدها و سهم طبقات مختلف از توزیع اجتماعی ثروت بخوبی مشهود است. به طوری که تنها در سال گذشته میلادی -۱۹۹۶- کارفرمایان بزرگ آمریکایی از افزایش درآمدی به میزان

امریکا به همکاران اروپایی خود هشدار میدهد که قربانی کردن همه چیز در محراب بانکداران بزرگ شکستی وخیم است. اروپا با تحمیل ریاضت های گسترده با این خطر روبروست که وضعیتی را که هم اکنون نیز گرفتار بیکاری ساختاری زیاد است به بحرانی وخیم تر بدل سازد. جای آن دارد که درست برعکس عمل کنیم، اگر اروپا راه تحمیل ریاضت را برگزیند و سپس از ترس تورم، ایالات متحده نیز از آن تقلید کند جای تعجب نیست اگر به افت و انحطاط اقتصادی حقیقی برسیم."

اشک تمساح ریختن های وزیر کار سابق دولت امریکا قبل از هرچیز این حقیقت را برجسته میسازد که از ورای دل نگرانی های ناشی از "افت و انحطاط اقتصادی حقیقی" نظام سرمایه داری و مشاطه گرانش، این صدای خردشدن تدریجی استخوانهای پوسیده نظام بحران زده سرمایه داری است که هرچه پرتنین تر به گوش میرسد.

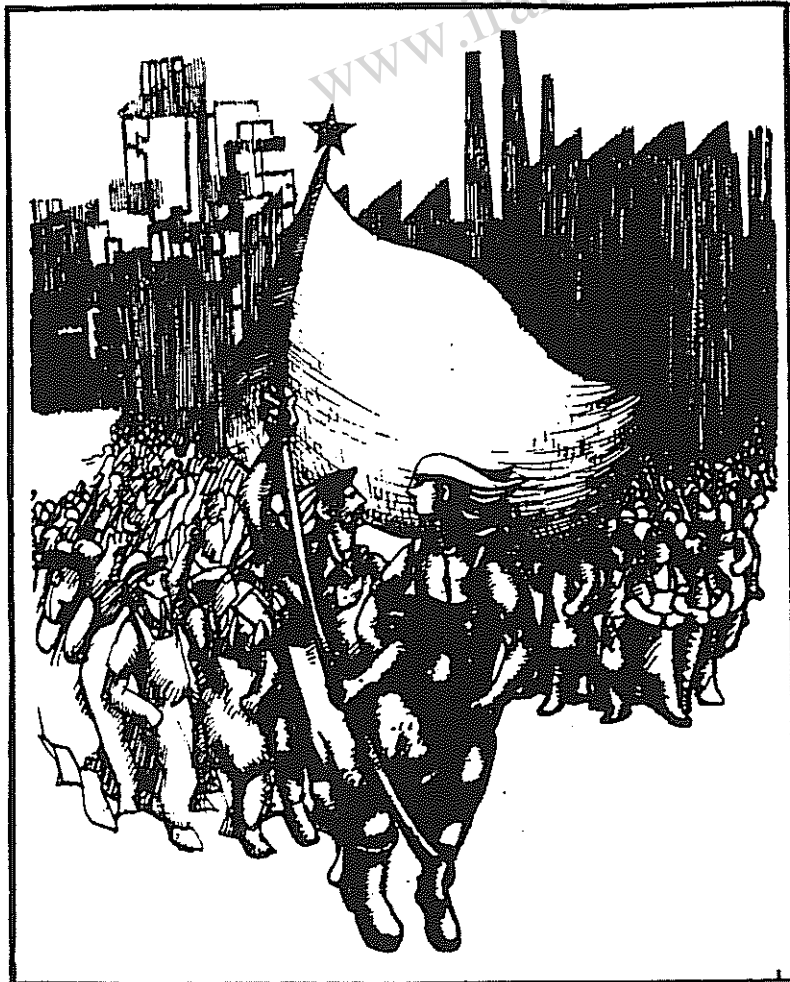
ثروتهایی را که به نیروی کار خویش به وجود آورده اند برخوردار میگردند. و این در حالی است که حرص و ولع سیری ناپذیر سرمایه داران ز الوصفت در افزایش ثروت و سودهای بادآورده به برکت مرگ و نابودی تدریجی کارگران و زحمتکشان همچنان پایانی نمیشناسد.

این اوضاع تنها یک افق را در مقابل جامعه بشری گشوده است. نجات از این اوضاع تنها با نابودی کامل این مناسبات ظالمانه و برقراری مناسباتی انسانی برپایه مساوات و عدالت اجتماعی واقعی برای گذار به کمونیسم میسر است. این چشم انداز زنگ خطر را حتی برای برخی سرمایه داران و سیاستمداران این طبقه نیز به صدا در آورده است. آنها نیز نسبت به آینده شکاف های دائم التزاید طبقاتی و روند جاری به یکدیگر هشدار میدهند. از جمله این هشدارها میتوان به اظهارات رابرت رایش وزیر کار امریکا در سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ اشاره کرد. او ضمن یادآوری روند "افزایش نابرابری ها" و "فراگیر شدن ناامنی" در

دلار بالغ شده که این رقم معادل یک و نیم برابر در آمد ملی ۲۸ کشور عقب نگاهداشته شده در جهان بوده است. برطبق همین آمار یکی از سرمایه داران مکزیکی به تنهایی در سال ۱۹۹۵، ۶/۶ میلیارد دلار ثروت به هم زده است و از این نظر او در آمدی مساوی با مجموع در آمد ۱۷ میلیون تن از فقیرترین شهروندان مکزیکی داشته است.

وجود چنین اختلاف طبقاتی دهشتناکی در حالی است که بنابه ارزیابی های انجام شده عنوان گشته که در عرض تنها چند سال با بودجه ای معادل ۸۰ میلیارد دلار - یعنی مبلغی کمتر از دارایی خالص ۷ نفر از ثروتمندترین افراد دنیا- میتوان فقر و گرسنگی هولناک چند صد میلیون تن از فقرا را در تمام دنیا ریشه کن ساخت.

آمار فوق تنها گوشه ای از شدت فقر و نابسامانی هولناک اجتماعی ای را به نمایش میگذارد که نظام سرمایه داری در سطح جهانی برای طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده به ارمغان آورده است. حقایق تکان دهنده فوق شمه ای از "عدالت اجتماعی" سرمایه داران ز الو صفت و نظام ظالمانه سرمایه داری است. این حقایق به نوبه خود ثابت میکنند که برغم تمامی شعارهای کرکننده و تبلیغات مسموم بورژوازی مبنی بر رشد و رفاه اقتصادی و پیشرفت جامعه بشری در چارچوب نظام سرمایه داری- همانطور که مارکسیسم و مارکسیستها بیش از یک قرن پیش با تجزیه و تحلیل قانونبندیهای نظام سرمایه داری پیش بینی کردند- تا این نظام پابرجاست، بر روند فقر و فلاکت اکثریت عظیم جامعه نیز پایانی متصور نیست. رشد و توسعه مناسبات پوسیده و ظالمانه سرمایه داری بر میزان فقر نسبی و مطلق اکثریت عظیم جمعیت جهان یعنی طبقه کارگر و توده های محروم و استثمار شونده هرچه بیشتر افزوده و برغم کار طاقت فرسا و فزاینده طبقه کارگر، تولیدکنندگان ثروتها و نعمات زندگی به طور دائم از درصد کاهش یابنده ای از



انسان گرایی انقلابی چه گوارا

نوشته مایکل لوی

(سرپرست تحقیقات جامعه شناسی در مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس)

در عصر ما، نئولیبرالیزم جهانی با انحصاری کردن گفتمان و ایدئولوژی خود، پیروزمندانه به جولان پرداخته است. برای مقابله با این گمراهی ذاتی سلطه جهانی سیستم سرمایه داری، بیش از هر چیز دیگر، نیاز به شیوه های جدیدی از تفکر و عمل را که جنبه جهانی و فراگیر داشته باشند داریم. ما به مدلها و ایده هایی نیاز داریم که به شیوه ای واقعا رادیکال بتوانند با ستایش بازاروبول که در حال حاضر به اعتقاد همگانی غالب مبدل شده است، به رویارویی برخیزند. به مانند شمار قلیلی از دیگر رهبران چپ گرای قرن بیستم، میراث ارنستو چه گوارا - یعنی روحیه جهانی، انترناسیونالیسم و پایداری انقلابی - در راستای چنین مقابله ای است.

توجه به چه گوارا شگفت انگیز نیست. کتابها، مقالات، کنفرانس ها، فیلمها و بحثهایی درباره "چه" نمیتوانند به سادگی به معنای نتیجه یادبود سی امین سالگرد درگذشت او باشند. ۱۹۸۳ یعنی سی سال پس از مرگ استالین چه کسی توجهی به او کرد؟ سالها سپری میشوند، سرگرمی ها تغییر میکنند، پسامدرنیزیم جایگزین مدرنیسم میشود، "دمکراسی های مصنوعی" جانشین دیکتاتوری ها میشوند، سیاستهای نئولیبرال جای کنزیسیسم را میگیرند و دیوار برلین با دیواری از پول تعویض میشود. اما پیام "چه" همچنان چون فانوسی دریایی در این پایانه سرد و تاریک قرن میدرخشد.

والتر بنجامین مارکسیست آلمانی یهودی تبار، که در سال ۱۹۴۰ به خاطر پرهیز از افتادن به

دست گشتاپو خودکشی کرد، در کتاب "تزهایی درباره مفهوم تاریخ" نوشت، یاد و خاطره نیاکان کشته شده و شکست خورده برای ستمدیدگان منبع الهام بخش عمیقی جهت عمل انقلابی است. ارنستو چه گوارا به همراه خوزه مارتی، امیلیانو زاپاتا، آگوستو ساندینو، فابیان مارتی و کامیلیو تورز از جمله چنین قهرمانانی است که سلاح بر دست با قامتی بلند بر زمین فرو افتاد و دانه ای دیگر از آینده ای متفاوت در خاک امریکای لاتین کاشته شد، ستاره ای از آسمان امیدهای خلق، آتشی گرمابخش زیر خاکستری از یاس و ناامیدی.

هر پروسه انقلابی ای که در سالهای اخیر در امریکای لاتین به وقوع پیوسته است - از نیکار اگونه تا السالوادور، از گواتمالا تا مکزیک - هرکس میتواند تأثیر "گوارائیسم" را، بعضا به روشنی و برخی اوقات بطور نامرئی، در آن مشاهده نماید. میراث "چه"، در پندار جمعی مبارزین و در مباحثات آنان درباره روشها، استراتژی ها و ماهیت مبارزه شان، زنده است. پیام او بذری است که طی سی سال گذشته در فرهنگ سیاسی چپ امریکای لاتین ریشه گرفته، شاخ و برگ رویانیده، به بار نشسته است. و یا بمتابه یکی از آن رشته های گلگونی است که از "پاتاغونیا" تا "ریوگرانده" در ساخت رویاها، فعالیتهای انقلابی و آرمانگرایی آنان درهم تنیده شده.

آیا دوران ایده های "چه" سپری شده است؟ آیا اکنون در جوامع امریکای لاتین، جائیکه الیگارشی های بومسی قدرت سیاسی را برای

قرنها مورد تجاوز قرار داده، منابع طبیعی، ثروت وسلاحهای آن را جهت استثمار و ستم انحصاری نموده، انتقال بدون یک انقلاب شدنی است؟ چنین نظریه ای در سالهای اخیر توسط برخی از تئوریسین های چپ "واقع گرای" امریکای لاتین مطرح شده است. یکی از آنها، جورج کاستانیزا روزنامه نگار و نویسنده خوش قریحه مکزیکی است که جدیدترین کتابش به نام "مدینه فاضله غیر مسلح" در سال ۱۹۹۳ انتشار یافت.

در فاصله کوتاهی پس از انتشار کتاب مذکور، قیام سرخپوستان چیچاپاس در مکزیک، تحت رهبری اتویپیگران مسلح یعنی ارتش رهایی بخش ملی زاپاتیستا (EZLN)، به وقوع پیوست که برجسته ترین رهبران آن ریشه در "گوارائیسم" داشتند. این حقیقت دارد که زاپاتیستها برخلاف چریکهای سنتی خواهان تصاحب قدرت نیستند بلکه خواهان انتقال سیستم اجتماعی و سیاسی مکزیک از طریق تسریع خود سامانی عملی جامعه مدنی کشورشان میباشند. اما اگر قیام مسلحانه آنان در اول ژانویه ۱۹۹۴ نبود، زاپاتیستها امروز هرگز به سمبل قدرتمندی برای قربانیان سیاستهای نئولیبرال نه تنها در مکزیک بلکه در سراسر امریکای لاتین و جهان تبدیل نمیشدند.

جالب توجه اینکه، خود جورج کاستانیندا در مقاله اخیرش در مجله نیوزویک تردید میکند که آیا اساسا در امریکای لاتین امکان تقسیم مجدد ثروت و قدرت و همچنین تغییر ساختار اجتماعی آبا و اجدادی از طریق روشهای دمکراتیک وجود دارد یا نه. کاستانیندا میگوید

چنانچه در انتهای قرن، این وظیفه همچنان به مانند قبل به عنوان وظیفه ای مبرم باقی بماند آنگاه در می یابیم که "باهمه این تقاسیر حق با چه گوارا بود". (۱)

"چه" تنها یک جنگجوی قهرمان نبود. او همچنین یک متفکر انقلابی، پیشرو طرحی سیاسی و اخلاقی بود که به خاطر آن نیز مبارزه کرد و جان سپرد. فلسفه ای که به ایمان ایدئولوژیک او یکپارچگی، رنگ و بو و گرما میبخشد، انسانگرایی اساسا انقلابی است. (۲) از نظر "چه"، کمونیست حقیقی و انقلابی واقعی، کسی است که به مسایل بزرگتر جامعه انسانی به عنوان مساله شخصی خود مینگرد، کسی که "همواره با کشته شدن انسانی در هر کجای جهان درد عمیقی احساس میکند و هربار که پرچم آزادی در هر کجای گیتی به اهتزاز در می آید، سرشار از شادی و سرور میگردد." انترناسیونالیسم او علاوه بر آنکه امری بود قاطع، ایمانی بود غیر مذهبی، بستری معنوی و روشی بود برای زیستن، خوداصیل ترین، پاک ترین، سلحشورترین و مشخص ترین بیان این انسانگرایی انقلابی نیز بود.

"چه" اغلب اوقات نقل قولی از گفته های حک شده مارتی را مبنی بر "معنای حقیقی شرف انسانی" بیان میکرد. مارتی میگفت "همه انسانهای واقعی" وقتی به صورت انسان دیگری سیلی خورده میشود، باید سوزش این سیلی را احساس کنند. مبارزه برای دستیابی به چنین شرفی، نیروی محرکه تمامی فعالیتهای او بود، از آوردن گناه ستمکاران گرفته تا نبرد نهایی و نومیدانه اش در کوههای بولیوی. ای بسا این طرز تلقی او از رمان دن کیشوت ریشه گرفته باشد، زمانی که چه گوارا آن را بر فراز سبیراماتسرا خواند و در کلاسهای ادبیات خود در بین دهقانان تازه به مبارزه پیوسته، تدریس کرد و در آخرین نامه برای خانواده اش به طنز خود را با آن هم ذات میندازد با این وجود نیز او از مارکسیسم منحرف نشد. زیرا مگر این مارکس نبود که

گفت، "پرولتاریا به شرفش بیشتر نیاز دارد تا به نان".

انسان گرایی چه گوارا بدون تردید مارکسیستی بود اما از نوع مارکسیزم ارتدکس نبود، همین او را از دگم هایی که در آثار و جزوات شوروی و یا تفاسیر "استراکچرالیست" (ساختارگرا-STRUCTURALIST) و "ضدانسنان گرایی" (ANTI HUMANIST) که در اروپا و امریکای لاتین در اواسط دهه ۶۰ پدیدار شدند جدا میکند. اگر چه گوارا علاقه فراوانی به مارکس جوان در کتاب دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ نشان میدهد، این بدان سبب است که آن اثر مشخصا مطرح میکند "که انسان موجودی منفرد است درحالیکه مسایل رهایی او به انسان اجتماعی تعلق دارد"، و بدین ترتیب بر مهم بودن مبارزه خودآگاه انسان علیه از خودبیگانگی تاکید میکند، "بدون یک چنین خودآگاهی از هستی اجتماعی انسان، دست یافتن به کمونیسم امکان ناپذیر است." چه گوارا با چنین حساسیتی این تلقی انسان گرایانه را در کتاب کاپیتال نیز ردیابی میکند: "عظمت این دستاورد شگفت آور هوش انسانی به اندازه ای است که اغلب از ماهیت عمیقاً انسان گرایانه این علاقه (به معنای وسیع کلمه) غافل میمانیم. مکانیسم مناسبات تولید - و آشکارترین نتیجه آن یعنی مبارزه طبقاتی تا حدودی این حقیقت را که این انسان است که تاریخ را سرشار از انسان میکند، پنهان میسازد." (۳)

ارنستو چه گوارا دشمن سرسخت سرمایه داری و امپریالیسم بود که رویای جهانی از عدالت و آزادی را در سر داشت، جهانی که در آن انسان دیگر به دیگر انسانها نمی بردازد. انسان این جامعه جدید که "چه" آن را "انسان نوین" یا "انسان قرن بیست و یکم" مینامید، فردی خواهد بود که پس از گسستن زنجیرهایی از خودبیگانگی، در بند همبستگی واقعی و عینی با همسایه خویش و برادری جهانی قرار خواهد گرفت. (۵) این دنیای نوین

بایستی جهانی سوسیالیستی باشد. جمله معروف "چه" در نامه به سه قاره "به سال ۱۹۶۷) مبنی بر "هیچ آلترناتیو دیگری باقی نمانده، یا یک انقلاب سوسیالیستی و یا کپی ریشخند آمیز آن" شایان ذکر است.

اگر چه، چه گوارا تئوری کاملی از نقش دمکراسی در مرحله انتقالی سوسیالیستی تدوین نکرده که شاید این بزرگترین نقیصه کار او باشد، اما او درک توتالیتریستی و دیکتاتورمابانه را، که بیشترین لطمت را به اعتقادات سوسیالیستی در این قرن وارد آورده، رد نمود. (۶) در پاسخ به آن مدعیان که توده ها را نیازمند "آموزش" از طریق بالا (یعنی روشنفکران-م) میدانستند مارکس این دگم اشتباه را صریحا در کتاب "تزهایی درباره فوئرباخ"، با مطرح کردن این سوال که "در این صورت چه کسی به آموزگار آموزش میدهد؟"، رد کرد. چه گوارا در این باره در نطق سال ۱۹۶۰ خود گفت: "گام اول آموزش توده ها آشنا کردن آنان با انقلاب است. هرگز وانمود نکنید که تنها با آموزش میتوانید به آنان در کسب حقوقشان در حکومتی سرتاپا دیکتاتوری کمک نمایید. قبل و پیش از هر چیز به آنان کسب حقوقشان را بیاموزید، زیرا آنان به موازات کسب پیروزی هایی برای شرکت در حکومت آنچه را که به آنان آموزش داده شده، فر خواهند گرفت و فراتر از آن، به زودی بدون تلاشی عظیم به آموزگاران برتر تبدیل خواهند شد." به عبارت دیگر، تنها روش آموزشی که رهایی بخش است آن است که توده ها را از طریق عمل انقلابی شان قادر به آموزش نماید، یا همانگونه که مارکس آنرا در ایدئولوژی آلمانی بیان داشت: "در جریان فعالیت انقلابی است که تغییر فردی با تغییر شرایط متقارن میگردد." (۷)

گرچه ایده های چه گوارا درباره سوسیالیسم و دمکراسی در مقطع مرگش هنوز متغیر بودند، اما موضع گیری انتقادی رشد یابنده ای علیه جانشینان استالین و "سوسیالیسم واقعا موجود" آنان در نوشته ها و سخنرانیهای او به چشم

مایکل لوی (Michael Lowy) سرپرست تحقیقات جامعه‌شناسی در مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس است. او نویسنده مقالات "مارکسیسم چه گوارا" (در مجله بررسی ماهانه، ۱۹۷۲)، و "درباره تغییر جهان" (humanities press، ۱۹۹۲) می‌باشد. این مقاله از زبان اسپانیایی به انگلیسی، توسط ارنستو مورا، برگردانده شده است.

یادداشتها:

۱- اثر جورج کاستاونیدا به نام "شورشهای بدون دلیل"، مجله نیوزویک، ۱۳ ژانویه ۱۹۹۷.

۲- من در کتابم به نام "اندیشه چه گوارا"، چاپ مکزیک در سال ۱۹۷۱، تلاش کردم ایده های فلسفی "چه" را تشریح نمایم.

۳- ارنستو چه گوارا، آثار سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ چاپ سال ۱۹۷۰، جلد دوم، صفحات ۱۷۳ و ۳۰۷، همچنین نگاه کنید به صفحه ۳۳۲: "انقلاب کوبا..... انقلابی با جنبه های انسانگرایی است. این انقلاب همبستگی خود با خلقهای ستمدیده جهان را نشان میدهد." یا همانطور که روی تو فرناندز آنرا به سادگی اما با شکلی آهنگین عنوان میکند: چه گوارا "علاقه ای به مطابق روز رفتار کردن نداشت: مساله او افزون بر دانش خویش در بلندای عدالت بود. و عدالت از او خواست تا به قید رنجوران و آزردهگان درآید و تمام توان خویش را به نفع تهیدستان کره زمین به کار بندد." "EL CHE, imagin de pwblo", هاوانسا دسامبر ۱۹۹۶ صفحه ۴.

۴- "Sobre el Sistema Presupuostatio de Financiamicnto" سال ۱۹۶۳، مجموعه آثار، جلد دوم، صفحه ۲۵۲.

۵- اگر چه او در آثارش از زبان سنتی برای اشاره به "انسان" استفاده میکند، اما این بدان معنا نیست که برای پدرسالاری احترام و ارزش قائل بود. او در سخنرانی اش در ماه

بلکه آفرینشی است قهرمانانه. این دقیقا آن چیزی است که چه گوارا با رد کردن کپیبرداری از مدل وارداتی کشورهای "سوسیالیستی واقعا موجود" درصدد انجام آن بود. در عوض او بدنبال یافتن راههای جدید برای رسیدن به سوسیالیسم بود، راههایی که رادیکالتر، مساوات طلبانه تر و برادرانه تر، بیشتر انسانی و بیشتر منطبق با اصول کمونیستی باشند.

هشتم اکتبر ۱۹۶۷ روزی است که در مارش هزارساله انسان ستمدیده به سوی رهایی خویش، تا ابد جاودان خواهد ماند. گلوله ها شاید چریک راه آزادی را از پای درآورند، اما اندیشه او را هرگز. این ایده آل ها به حیات خود ادامه داده و در افکار آن نسلهایی که مبارزه را از سر میگیرند، ریشه خواهند یافت. این همان چیزی است که آن قاتلان پست فطرت روز الوگزامبورگ، لئون تروتسکی، امیلیانو زاپاتا و چه گوارا در عجز خویش دریافتند.

پس از اضمحلال به اصطلاح "سوسیالیسم واقعا موجود"، به طرز فاحشی برخلاف آن جامعه ای که چه گوارا به آن می اندیشید و برای آن مبارزه میکرد، ایمان نئولیبرال و پرستش بی حد و حصر آن از پول جلوه ای بارز یافته است. با وصف این، برای همه آنان که نظریه باصطلاح هگلی "پایان تاریخ" و به همراه آن باور اولیه به ماهیت جاودانه استثمار سرمایه داری را نمیپذیرند و نیز برای همه آنها که حذف توده های ملل تحت ستم از صحنه حاکمیت بین المللی بواسطه نظم نوین جهانی امپریالیستی و جنایات فجیع به بار آمده توسط این سیستم را محکوم می نمایند، بینش انقلابی انسان گراییانه چه گوارا همچون دریچه ای گشوده به آینده ای متفاوت باقی و پایدار میماند.

(برگرفته از ماهنامه مانتلی ریویو)

ترجمه "ش"

میخورد. او در سخنرانی معروف به "تطق در الجزایر" در سال ۱۹۶۵، از آن کشورهای که خود را سوسیالیست میخوانند خواست تا به هندستی ضمنی خویش با کشورهای استثمارگر غرب که به حفظ روابط تجاری نابرابر با خلقهایی که بر علیه امپریالیسم به جنگ برخاسته ادامه میدهند، پایان بخشند. از نظر چه گوارا، "سوسیالیسم بدون تغییر در آگاهی که منجر به تمایلی برادرانه تر نسبت به انسانیت، هم در سطح فردی در میان مللی که سوسیالیسم در آنها برقرار مییابد و هم در عرصه جهانی با همه آن مللی که مورد ستم امپریالیستی قرار دارند، نمیتواند وجود داشته باشد." (۸)

او در مقاله اش به نام "سوسیالیسم و انسان در کوبا" در مارس ۱۹۶۵، مدلهای سوسیالیستی حاکم در کشورهای اروپایی شرقی را مورد بحث و مذاقه قرار داد و همواره از موضعی انقلابی و انسانگراییانه، این تصور را که سرمایه داری را با تکیه بر بنیادهای آن میتوان شکست داد رد میکرد. "به دنبال بودن بنای دن کیشوت وار سوسیالیسم به واسطه ابزار پوسیده به ارث رسیده از سرمایه داری - همچون، کالا بمثابه هسته مرکزی اقتصاد، سودآوری و منافع مادی فردی به عنوان عامل محرکه و غیره - سرانجامی جز بن بست ندارد..... برای آفریدن جامعه کمونیستی، همزمان با تقویت بنیادهای مادی جامعه، میبایستی انسانی نوین را خلق نماییم." (۹)

یکی از بزرگترین خطرات ذاتی مدل شوروی، اغماض نسبت به نابرابری های اجتماعی و ظهور اقشار ممتاز تکنوکرات و بوروکرات است. تحت حاکمیت چنین سیستمی از امتیازات اجتماعی، "این مدیران هستند که مداوما دستمزد بیشتری دریافت میکنند. نگاهی گذرا به برنامه اخیر جمهوری دمکراتیک آلمان و میزان دریافتی مدیران، نقش مهمی را که به آنها داده شده نشان میدهد." (۱۰)

خوزه کارلویس ماریاتیکه گفت، سوسیالیسم در امریکا نه میتواند کلیشه ای باشد و نه تقلیدی،

۹- مجموعه آثار ارستو چه گوارا، جلد دوم صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲. همچنین رجوع شود به مصاحبه مشهور او خبرنگار فرانسوی به نام ژان دانیل در ژوئیه ۱۹۶۳. "علاقه ای به سوسیالیسم اقتصادی بدون پرنسیب های کمونیستی ندارم. ما بر علیه تهیدستی مبارزه میکنیم اما در عین حال بر علیه از خودبیگانگی نیز..... اگر کمونیسم به نقش آگاهی توجهی سطحی داشته باشد، آنگاه شاید بخوبی بتواند سیستمی برای توزیع مجدد (ثروت-م) بوده، اما به سختی میتواند اخلاقی انقلابی باشد."

۱۰- E.Che Guevara, "he plan et les hommes," Oeuvrlo Vol vi, Paris, Maspero, ۱۹۷۲, text Indedits, p.۹۰.

حیات خود ادامه میدهد، او مشکلات را و آلترناتیو ها را مطرح میکند، راهها را نشان میدهد و از برادران و خواهرانش مطالعه کردن، فکر کردن و آمیختگی تئوری و عمل را میخواهد. وقتی کسی واقعا ایده های او را بپذیرد، امکاتی برای تبدیل آنها به خوراک فکری تماشاجیان، یا کتابی مرجع برای عبارات هوشمندانه و یا تبدیل آنها به دگم وجود ندارد. "هاوانا، سال ۱۹۸۹ جلد دوم صفحه ۳۰.

نام کتاب مارتینز "Che, de Socialismo Yel Comunismo"

۷- مجموعه آثار ارستو چه گوارا، جلد دوم صفحه ۸۷.

۸- مجموعه آثار ارستو چه گوارا، جلد دوم صفحه ۵۷۲.

مارس ۱۹۶۳، یعنی سالها پیش از آنکه این موضوع به مساله ای داغ تبدیل شود، تبعیض علیه زنان را، که در کوبا بر آن پافشاری میشد، تقبیح کرد. "معنای این چیست؟ به سادگی یعنی اینکه تا مساله زنان کاملا حل نشده باشد، گذشته هنوز بر شانه های ما سنگینی میکند."

مجموعه آثار، جلد یک، صفحه ۱۰۸. همچنین در این باره رجوع شود به کتاب لوئیس ویتال به نام Che, Uma Pasiont Hatinoamorica، بوینس آیریس، سال ۱۹۸۷ صفحات ۶۲ تا ۶۸.

۶- فرناندو مارتینز مرویا، درست میگوید که "آنچه که در اندیشه های "چه" ناتمام مانده..... نکته مثبتی در آن میباشد. متفکر بزرگ هنوز به



پیروزی تیم ملی فوتبال و شیادی های رژیم جمهوری اسلامی!

موفقیت تیم ملی فوتبال در ورود به بازی های نهایی جام جهانی ۱۹۹۸ موجی گسترده از شور و سرور را در میان مردم برانگیخت و خیلی سریع به یک مسأله سیاسی - اجتماعی بزرگ در جامعه بدل گشت. با قطعی شدن نتیجه مساوی بازی میان ایران و استرالیا و کسب جواز ورود به دور نهایی بازی ها، تمامی خیابانهای تهران و شهرهای مختلف مملو از شادی و پایکوبی زنان و مردان و کودکانی شد که سرمست از پیروزی تیم فوتبال فرصت یافته بودند تا زیر لوای این قضیه به سران حکومت دهن کجی کرده و حتی قوانین ضدخلقی رژیم در اماکن عمومی را زیر پا بگذارند. اوج این واقعیت را میتوان در هجوم هزاران تن از زنان به ورزشگاه آزادی برای استقبال از قهرمانان تیم ملی دید. آنهم در شرایطی که مطابق قوانین ضدخلقی حکومت، زنان حتی به عنوان تماشاچی، حق حضور در میداين ورزشی در کنار مردان را ندارند. اما زنان آزاده بی توجه به این ممنوعیت فرصت را برای زیر پاگذاردن این قوانین غنیمت شمرده و با شکستن سد کنترل وارد ورزشگاه شدند.

اینکه چرا اصولاً پیروزی اخیر تیم فوتبال چنین بار اجتماعی کم سابقه ای در جامعه ما پیدا کرد را نباید صرفاً در بعد موفقیت ورزشی قضیه محدود کرد. بدون شک پیروزی تیم فوتبال آنهم در فضای مختنق و یاس آوری که جمهوری اسلامی بر ورزش و میداين ورزشی حاکم کرده است، موفقیت بزرگ برای بازیکنانی است که در چنین فضایی با از خود گذشتگی جواز ورود به رقابتهای جهانی را کسب کردند و بخشی از خوشی های مردم در سطح اجتماعی نیز انعکاسی از این موفقیت است. اما آنچه که به این موفقیت ورزشی بار کم سابقه ای بخشیده عبارت از مقاومت مردم در مقابل تلاشهای شیادانه

رژیمی است که میکوشد این موفقیت را به حساب حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی بگذارد و از آن در جهت مقاصد سیاسی عوامفریبانه خود بر علیه توده ها استفاده کند.

همه میدانند که در جمهوری اسلامی ورزش نیز به برکت اعمال سیاستهای ضدخلقی این حکومت نظیر قطع و محدود نمودن امکانات و بودجه، ایجاد فضای سرکوب و کنترل در محیطهای ورزشی، جداسازی زنان از مردان و هر روز بیش از قبل سیر نزولی یافته و در سالهای حکومت سیاه جمهوری اسلامی ما شاهد سقوط تیمهای ملی در تمام رشته ها بوده ایم. در مورد فوتبال نیز به عنوان رشته ای که دارای هواداران پرو پا قرص در میان تمام اقشار اجتماعی است حساسیت مقامات جمهوری اسلامی بیشتر بوده است. دست اندرکاران رژیم بویژه شاهد بوده اند که تجمع مردم به بهانه مسابقات فوتبال چندین بار به اعتراض و تظاهرات عظیم و خونباری بر علیه خود حکومت بدل گشته است. در نتیجه مسئولان و دست اندرکاران رژیم در مورد فوتبال نه تنها همواره به تشدید کنترل و ایجاد محدودیتهای قطع امکانات و فشار بر ورزشکاران و هواداران فوتبال پرداخته اند بلکه در جریان همین بازیهای مقدماتی جام جهانی هنگامی که تیم فوتبال روی دور شکست افتاده و خشم عمومی را بر علیه رژیم برانگیخته بود "سب فوتبال" را "سیاست استعماری" نامیدند. اما به محض موفقیت دور از انتظار تیم ملی و انعکاس آن در میان توده ها دست اندرکاران رژیم مکار جمهوری اسلامی نیز که همواره در مسایل مختلف سعی کرده اند به موج احساسات عمومی سوار شوند، به سوجویی از اوضاع پرداخته و یکباره همه عاشق سینه چساک فوتبال و فوتبالیستها از آب درآمدند و کوشیدند تا این موفقیت را طبق معمول به حساب "اسلام

عزیز" و "حکومت اسلامی" بگذارند. در این میان آخوند جنتی خونخوار در مراسم نماز جمعه ۱۳ آذر تا آنجا پیش رفت که در توجیه موفقیت تیم فوتبال مدعی شد: "چون بازیکنان ما مسلمان هستند آنها به درگاه خدا دعا کردند و بعد از گل زدن فریاد الله اکبر سردادند. خدا هم به آنها کمک کرد." (!؟) این اظهارات شیادانه و مسخره در حالی عنوان شد که همه میدانند مسئولان دست نشانده تیم ملی فوتبال چندین بار بازیکنان تیم ملی و بویژه دروازه بان آن را به دلیل رقص و پایکوبی هنگام به ثمر رساندن گل و یا پیروزی تیم مورد تنبیه و آزار قرار داده و با انگ حرکات "خلاف شئون اسلامی" به آنها اخطار داده و از هیچ کوششی برای تضعیف روحیه آنها خودداری نکرده اند.

در چنین فضایی است که میتوان به بار اجتماعی و دلایل و انگیزه های واقعی خوشحالی و شمع عمومی از این موفقیت ورزشی بهتر پی برد و دریافت که در جامعه تحت سلطه ای که حکومت دیکتاتوری و اختناق بر تمام شئون آن حکمفرماست چگونه توده ها در پیروزی تیم ملی فوتبال شکست و رسوایی دشمنان خود را ترسیم میکنند و آن را به فرصتی برای نشان دادن خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم و سمبلی برای تداوم مقاومت خود تبدیل میسازند.





جنایات تازه رژیم جمهوری اسلامی در ترور اعضای حزب دمکرات کردستان را محکوم میکنیم!

مطابق بیانیه حزب دمکرات کردستان ایران، سحرگاه روز چهارشنبه ۳ دسامبر، عوامل مزدور رژیم جمهوری اسلامی یکی از فعالین این حزب به نام سید جمال نیکجویان را در منطقه "کوی سنجق" در کردستان عراق ترور کرده و به شهادت رساندند. چند روز بعد نیز این حزب از ترور ۵ تن از اعضای بلندپایه خود در شمال عراق خبر داد.

ترورهای وحشیانه اخیر اعضای حزب دمکرات، ادامه ترورها و جنایاتی است که ساواک رژیم جمهوری اسلامی در سالهای اخیر بر بستر خوش خدمتی های مرتجعین و سازشکارانی نظیر قیاده موقت و اتحادیه میهنی کردستان عراق بر علیه مبارزین و نیروهای اپوزیسیون سازمان داده و به مرحله اجرا درآورده است. به طوری که تنها در طی چندسال اخیر تعداد عملیات تروریستی رژیم در کردستان عراق بر علیه مخالفین از ۲۰۰ مورد نیز تجاوز کرده است.

شدت گیری هجوم رژیم به نیروهای اپوزیسیون در کردستان عراق در شرایطی صورت میگیرد که بلندگوهای تبلیغاتی غرب و سازشکاران رنگارنگ در همه جا میکوشند تا با استناد به جنجال انتخاباتی ۲ خرداد رژیم، رئیس جمهور منتخب حکومت را فردی "مردمی" و دولت جدید را یک دولت میانه رو و معتدل که گویا درصد ایجاد "جامعه مدنی" و برقراری "حاکمیت قانون" در ایران است معرفی کنند. نظیر چنان تبلیغات مسمومی هنگام زمامداری رفسنجانی نیز در همه جا به گوش میرسید. ولی در حالیکه دائما از "میانه روی" و "اعتدال" او سخن میرفت، دستگاه اطلاعاتی دولت رفسنجانی با ددمنشی هرچه تمامتر به ترور و قتل انقلابیون و شکنجه و کشتار توده های بیگناه و مبارزین پرداخت.

امروز نیز ما شاهد تداوم همان اعمال جنایتکارانه در دوره زمامداری خاتمی میباشیم. بواقع ترور وحشیانه اعضای حزب دمکرات سند دیگری از ماهیت سرکوبگر و جنایتکار دولت خاتمی را به نمایش گذارده و ضمن اثبات کذب تبلیغاتی که به نفع او صورت میگیرد، بیانگر این حقیقت است که خاتمی همان سیاست باصطلاح میانه روانه سلفش یعنی رفسنجانی جلا بر علیه خلقهای ما را به پیش میبرد. این ترورها همچنین طشت رسوایی تبلیغات مسموم بلندگوهای غربی و سازشکاران رنگارنگ را یکباردیگر از بام بر زمین می افکند.

ما جنایات اخیر رژیم جمهوری اسلامی و بویژه ترور اعضای حزب دمکرات را قویا محکوم کرده و از تمام نیروهای مبارز و آزادیخواه میخواهیم که چهره سیاه این رژیم و رئیس جمهور "منتخب" آن را در افکار عمومی هرچه بیشتر افشاء سازند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

دسامبر ۹۷

صدمین سالگرد تولد برتولت برشت،

فرزند برجسته خلقهای جهان گرامی باد!



سالگرد صدمین سال تولد برتولت برشت، هنرمند برجسته و آگاه تئاتر و شاعر بزرگ آلمان در پیش است. برشت در روز ۱۰ فوریه سال ۱۸۹۱ میلادی، مطابق با ۲۲ بهمن ماه سال ۱۲۷۶ شمسی، در خانواده ای نسبتاً مرفه در شهر آگوسبورگ به دنیا آمد. برتولت که در مدرسه بعنوان فردی که در تضاد با شیوه های تفکری روزمره و استبدادی بود، از همان عنفوان جوانی علاقه بسیار زیادی به ادبیات و بخصوص شعر از خود نشان داده و نخستین شعرهای خود را در اوایل نوجوانی به چاپ رسانید. ۱۹ ساله بود که پس از دوران دبیرستان برای تحصیل پزشکی به مونیخ نقل مکان نمود. سال ۱۹۱۷ بود و آلمان در تلب جنگ خانمان برانداز جهانی در حال سوختن بود. از سوی دیگر روسیه دستخوش انقلاب شده بود و اینهمه چیزی نبود که بتواند از چشمان کنجکاو او که بیش از هر چیز به عدالت اجتماعی می اندیشید و غمخوار محرومان جامعه بود به دور بماند. سال ۱۹۱۸ به خدمت نظام فراخوانده شد و از آنرو که در رشته پزشکی تحصیل میکرد بعنوان بهیار جنگی به پشت جبهه فرستاده شد. آینده نشان داد که این دوران در واقع آخرین دوران اشتغال وی به طب گردید. در خلال همین دوران و در رابطه با کار خود بود که با انبوهی از سربازان از جنگ برگشته و مشکلات بسیار و زندگی اسفناک آنان آشنا گردید. شاید همین تجربه بود که او را برای همیشه به فردی که با موشکافی جامعه را به نقد میکشید، و به معنای کامل کلمه صلح طلبی راستین بود، پرورش داد.

در همان سال ۱۹۱۸ نخستین رمان خود را با نام "بال" به دست چاپ سپرد. ادبیات توجه وی را به خود جلب کرده بود و او که میخواست در خدمت محرومان باشد گویا روزنه ای تازه

یافته بود. در خلال این سالها امرار معاش بر او برشت که نمیخواست در خدمت کسی جز محرومان قرار بگیرد بسیار دشوار بود. مدتی از این کافه و یا رستوران به آن دیگری میرفت و با اجرای اشعار خود به شکل ترانه هایی کوتاه و انتقادی نانی به دست می آورد. برشت که گویی همواره همه چیز را میدید تا در آینده به کار بگیرد، از تجربه ای که در این دوران کسب کرده بود در آینده و در تدوین آثار خود استفاده فراوان به عمل آورد.

در سال ۱۹۱۹ با شرکت در شورش سوسیالیستی ای که برای مدتی ایالت بایرن را تکان داد، نخستین فعالیت سیاسی علنی خود را به انجام رسانید. در خلال روزهای پر هیجان این شورش که حرکت عظیمی در این زمان به شمار می آمد و پیامدهای سیاسی فراوانی به همراه داشت، با نیروی تکان دهنده توده ها از نزدیک آشنا شد. توده های میلیونی که از فقر و فشار بسیار ناشی از جنگ در عذاب بودند به حرکت در آمده بودند تا مسیر حرکت تاریخ را به سود خود تغییر دهند. اما این حرکت توده ای که با سرکوبی شدید مواجه شد نتوانست به پیروزی بینجامد و به شکستی که تجربه ای فراوان در میان شرکت کنندگان به همراه داشت، منجر گردید.

از سال ۱۹۲۰ در تئاتر "گومراشپیل" در شهر مونیخ در خدمت تئاتر درآمد. دو سال بعد نخستین نمایشنامه وی به نام "طلپها در شب" در همان تئاتر به روی صحنه آمد. موضوع این نمایشنامه که با استقبال فراوان روشنفکران مواجه گردید بازگشت یکی از سربازان از جبهه به جامعه پس از جنگ، جامعه ای لبریز از آداب و رسوم حیرت آور و غیرمنطقی، بود. در بخشهای بسیاری از این نمایشنامه برشت تجربه ای را که در

شورش بایرن به دست آورده بود بر روی کاغذ آورده بود و همین امر اعتبار بسیاری به نمایشنامه که زمینه ای واقعی داشت بخشیده بود. این نمایشنامه و اشعاری که برشت در این زمان به تحریر در آورد با توجه بسیار منقدان و بخش روشنفکر جامعه مواجه گردید.

در سال ۱۹۲۴ برشت به برلین کوچ کرده و در نزد "ماکس رینهارد"، کارگردان با اعتبار آن زمان آلمان، به عنوان صحنه پرداز به کار مشغول شد. کار در این دوران آگاهی فراوانی در بسیاری از زمینه ها، از جمله هنر صحنه زمانه، ایده آنها و توانایی های آن، به برشت بخشید. طولی نکشید که برشت به عنوان کارگردان دست به تجربه هایی زد و در همین مسیر بود که در سال ۱۹۲۷ در همان تئاتر رینهارد همکار "پیسکاتور" (یکی دیگر از بزرگان تئاتر آلمان و یکی از سوسیالیستهای پیشاهنگ عالم تئاتر این دیار) گردید. این همکاری به آن انجامید که برشت شیوه کار اکسپرسیونیستی خود را به کناری نهاده و به آنچه که خود آن را "تئاتر حماسی" می نامید، روی آورد.

در این زمان قسری سرشار گریبانگیر زحمتکشان برلین و محرومان بسیاری دیگر از شهرهای آلمان بود و برتولت که با چشمان خود هر روز نظاره گر این فقر بود برای پیداکردن راه چاره ای در سال ۱۹۲۶ رو به مطالعه هرچه بیشتر جامعه، اقتصاد و سیاست

آورد. این مطالعات پس از گذشت مدتی کوتاه به قبول مارکسیسم از جانب برشت منجر گردید. دیگر برشت که سرشار از عشق به توده ها بود مسلح به جهان بینی ای شد که تا آخر عمر راهنمای وی بود و او تا دم آخر به آن وفادار باقی ماند. در این زمان تضاد بین کمونیستها و نازیستها در جمهوری ویمار رو به فزونی بود و برشت که فردی به تمام معنا ضدنازیست بود، خود را هرچه بیشتر به جنبش کمونیستی نزدیک احساس نمود.

سال ۱۹۲۸ سالی پربار برای برشت بود. او که همکاری خود را با "کورت وایل"، موزیسینی پر ذوق و نوگرا، آغاز کرده بود "اپرای سه پولی" را، که در واقع برداشتی آزاد از "اپرای فقرا" اثر "جان کای" بود، به روی صحنه آورده و زبانزد عام و خاص گردید. در این نمایشنامه برشت به اعماق فقر و بی چیزی مسافرت کرده و برای نخستین بار از زبان محرومان و با صراحتی فراوان از استثمار روزافزون در جامعه و از آنان که با بهره وری از محرومان توشه ای بس عظیم تر برای خود فراهم می آورند سخن گفت. شهرتی که این نمایشنامه برای برشت به بار آورد در مرزهای آلمان محصور نبوده و شهرتی بین المللی گردید. برشت همکاری خود را با وایل ادامه داده و اپرای "ظهور و سقوط ماهاگونی" را که طنزی تلخ در مورد سرمایه داری و جلوه ها و خطرات شهرهای میلیونی اسیر سرمایه داری میباشند، به روی صحنه آورد. همزمان برشت به تهیه آنچه که خود آن را تئاتر دیسالکتیکی مینامید، همت ورزید. در اینجا برشت برای ارائه نظرات خود از صحنه هایی بسیار کوتاه که برای برخورد به کمبودهای جامعه موجود به روی صحنه آورده میشدند استفاده میکرد. در این بخش از فعالیت خود برشت از هنرمندان آماطور، و در بسیاری از موارد از کادرهای حزبی، استفاده میکرد. اما او به این فعالیت کفایت نکرده و همزمان به کار حرفه ای خود ادامه میداد. در سال ۱۹۳۲ نمایشنامه "مادر"

از "ماکسیم گورکی" را برای به صحنه آوردن آماده کرده و ارائه نمود. پس از مدتی کوتاه نمایشنامه "یوهانای مقدس از قصابخانه" را که تصویری روشن و عریان از اثرات مخرب سیستم سرمایه داری بر انسانها و بشریت بود، بر روی صحنه آورد.

این سالها سالهایی بحرانی در آلمان بود. نیروهای دست راستی قدرت هرچه بیشتری می یافتند و نازیستها با استفاده از نارضایتی های موجود و ندانم کاری های نیروهای مردمی در حال خزیدن به جایگاه قدرت بودند و بدیهتاً برشت و همفکران وی به مثابه خارهایی بزرگ در چشمان نازیستها به شمار می آمدند. در سال ۱۹۲۳ نازیستها و در رأس آنان آدولف هیتلر با استفاده از موقعیت موجود پارلمانی به قدرت رسیدند. کتابسوزی و تعقیب و دستگیری دیگر اندیشان آغاز گردید. در این زمان دیگر وجود برشت که بی پروا خود را مارکسیست مینامید در آلمان غیر ممکن شده بود. برشت به همراه همسر، همکار و شریک زندگی خود، "هلن ویگل" (هنرمند تئاتر)، و دو فرزند خود از آلمان گریخته و دوران تبعیدی خود را که دیرزمانی به طول انجامید و برشت را ناچار نمود تا در خلال مدتی طولانی در کشورهای متعددی به سر ببرد آغاز کرد. برشت در ابتدا خود را به پراگ رسانید. از آنجا خود را به سوئیس و فرانسه رسانید تا پس از اقامتی کوتاه در این کشورها خود را به دانمارک رسانده و در این کشور پناهنده شود. تا سال ۱۹۳۹ در دانمارک به نوشتن مشغول بود و بسیاری از اشعار معروف خود را در این کشور سرآید. بمثابة یک پناهنده به فعالیت سیاسی و پناهندگی مشغول بود و تلاش میکرد که تا سرحد امکان در جریان خبرهای روز وطن خود قرار بگیرد. در خلال این مدت نتوانست آثار زیادی را به روی صحنه آورد اما در عوض بسیار نوشت. در سال ۱۹۳۷ نمایشنامه "تنگ خانم کرار" را که خود نوشته بود به یاری گروهی از هنرمندان پناهنده آلمانی در پاریس به روی صحنه آورد.

برای نازیستها برشت حتی در غیاب خود خاری بس سخت به شمار می آمد. در سال ۱۹۲۵ تبعیت برشت به خاطر سرودن شعری در سال ۱۹۱۸ از وی گرفته شد! در این شعر، "اسطوره سرباز مرده"، برشت جوان با مهارت و هنر فراوان ارتش گرای افراطی را به باد انتقادی کوبنده کشیده بود.

در سال ۱۹۳۹ برشت که میخواست همواره یک قدم از نازیستها جلو باشد، از آترو که خطر اشغال دانمارک توسط نازیستها را حس میکرد، با کمک افراد مترقی سوئدی به سختی توانست اجازه کوچ به سوئد را به دست آورده و مدتی کوتاه قبل از آغاز جنگ جهانی دوم به همراه خانواده خود به این کشور بگریزد.

یک سال در استکهلم به سر برد. در خلال این سال مشهورترین نمایشنامه خود، "مادر کوراژ" را به تحریر در آورد. برشت زمان به وقوع پیوستن اتفاقات این نمایش را در قرن هفدهم میلادی و در خلال سالهای جنگ سی ساله در اروپا انتخاب کرده بود. در این نمایشنامه که در مورد رخدادهایی است که مادر کوراژ و سه فرزند او در خلال این جنگ دچار آن شده بودند، برشت بار دیگر با دید موشکافانه خود نقدی کلی از جامعه ای ناعادلانه و آنچه که در چنین جامعه ای بر سر افراد زحمتکش جامعه می آید ارائه داد.

سال بعد بار دیگر موسم بار سفر بستن بود. نازیستها با اشغال نروژ و دانمارک به مرزهای سوئد نزدیک شده بودند. این بار برشت و خانواده به دعوت "هلا وولی یوکی" به فنلاند گریختند. کمی بیش از یک سال در این کشور باقی ماند. به همراه هلا نمایشنامه "آقای پونتیلا و نوکر او ماتی" و یکی از آثار متفاوت خود "آن انسان خوب از سنوزان" را به تحریر در آورد. در نمایشنامه اخیر برشت از دشواری وضع فردی که میخاهد خوب باشد و کارهایی خوب به انجام برساند اما به ناچار بد میکند، سخن میگوید.

در ابتدای تابستان ۱۹۴۱ خانواده برشت قبل از اینکه زبانه‌های جنگ به اتحاد جماهیر شوروی برسد به این کشور گریختند. پس از مدت کوتاهی اقامت در مسکو و ولادیوستوک به ایالات متحده آمریکا، جایی که بسیار دور از دسترس هیتلر و همپالگیهای او بود، گریختند. در تمامی این مدت با وجود مشکلات و گرفتاریهای فراوان برشت حتی یک آن از فعالیت باز نماند و در کنار فعالیتهای گوناگون و بسیار اجتماعی به کارهای ادبی و تئاتری پرداخت. نوشته‌ها و بخصوص شعرهای او در این دوران بازتابی از زندگی اجتماعی او میباشند. در آمریکا نیز به مثابه یک مارکسیست متعهد کارهای ادبی و فرهنگی خود را دنبال نموده و در آثار خود جامعه سرمایه داری و نیروهای مضمحل کننده آن را بی مهابا به باد انتقاد میکشید.

در سالهای اقامت خود در آمریکا برشت کارهای بسیار ارزنده‌ای مانند "سرباز شوایک در جنگ جهانی دوم" و "دایره گچی قفقازی" و فیلمنامه "روزهای وحشت در پراگ" را به تحریر درآورد. پس از بمباران هیروشیما و ناگازاکی به وسیله بمب اتمی برشت نمایشنامه‌ای را که مدتی پیش در مورد زندگی فیزیکدان مشهور قرن هفدهم، گالیله به تحریر درآورده بود، بازنویسی کرده و عرضه نمود. این بار برشت بیش از هر چیز در مورد مسئولیت یک دانشمند در مورد نتیجه تحقیقات خود دلسخن میداد. این سالها سالهای فعالیت‌های شدید ضدکمونیستی در آمریکا بود و بدیهی بود که باید پای برشت به بیدارخانه کشیده میشد. برشت طاقت بازجویی‌های بی دلیل را نداشت و از اینرو پس از شرکت در نخستین بازجویی که در مورد مواضع سیاسی وی بود، در سال ۱۹۴۹ ایالات متحده آمریکا را ترک کرده و به اروپا بازگشت.

در ابتدا حدود دو سال در سوئیس به سربرد و در اینجا به کار مشغول شد. سپس از او دعوت به عمل آمد تا برای کارگردانی و به روی

صحنه آوردن آثار خود به آلمان شرقی رفته و در برلین، در تئاتر آلمان، به انجام این مهم مشغول گردد. برشت این دعوت را پذیرفته، پس از سالها دوری از وطن به آلمان بازگشته و در برلین مستقر شد. نخستین کار وی در اینجا به روی صحنه آوردن "مادر کوراژ" بود که با موفقیت بسیار مواجه گردید. از این سال تا پایان زندگی خود به کار بی وقفه تئاتر در کنار همسر خود مشغول گردید. در سال ۱۹۵۴ به برشت مسئولیت اداره یک تئاتر که کارگاه خود وی شد داده شد. بلافاصله با گروه خود، گروه برلین، کمر به فعالیت در خارج از مرزهای آلمان بست و توانست که با ارائه دو کار موفق در پاریس در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ شهرتی بیش از پیش بیابد.

برشت مرگی زود هنگام داشت و در سال ۱۹۵۶ در ۵۸ سالگی فوت کرد. تا آخر عمر حتی یک آن از فعالیت باز نایستاد و آثار بسیاری را به تحریر درآورده، کارگردانی کرده و به روی صحنه آورد. او که در عالم تئاتر نوآوری فراوانی را به علاقمندان عرضه میکرد، هیچگاه دربند فرما نبود و توجه به محتوی را به توجه به شکل ترجیح میداد. بطور نمونه میتوان گفت که هنگام به روی صحنه آوردن آثار خود بیش از هر چیز به شرایط زمانی و مکانی توجه کرده و آثار خود را با توجه به این عوامل تطبیق میداد. درست از این روست که متن نمایشنامه یکی از بهترین آثار وی، "زندگی گالیله"، به سه شکل گوناگون در مجموعه آثار او که در آلمان به چاپ رسیده است، درج شده است!

برشت برای ارائه کارهای خویش با موسیقی دانان بسیاری همکاری نزدیک داشت. از مهمترین این افراد به جز کورت وایل همکار سالهای بسیار، میتوان از "پاول دساتو"، "هانس ایسلر" و "پاول هیندمیت" یاد نمود. بسیاری از کارهای برشت از جمله "مادر" و "مادر کوراژ" و فرزندان وی "به شکل فیلم سینمایی نیز به علاقمندان عرضه شده اند.

چند شعر از پرتولت برشت

دولت

دولت در اجلاس عمومی نشسته است.
تو ای فرد عادی کوی و برزن!
با امید خود وداع بگویی!

دولتها
قرارداد عدم تجاوز امضاء میکنند.
مردکا!
وصیتنامه خود را بنویس!

شب است

دلدادگان به روی تخت میروند.
این زنان جوان
فرزندانی بی پدر به دنیا خواهند آورد!

برای سنگ قبر گورکی

در اینجا سفیر نواحی فقیر نشین،
کسی که جلادان خلق را افشا کرد
و با آنان مبارزه کرد،
کسی که در بی چیزی به دنیا آمد،
در دانشگاه کنار جاده‌ها
آموزش یافت،
فردی که به از بین بردن واژه‌های پایین و
بالایاری رسانید،
آموزگار مردم بود
و از مردم آموزش گرفته بود،
آرمیده است.

برگزاری "موفقیت آمیز" کنفرانس اسلامی، زیر سایه حکومت نظامی!

برگزاری هشتمین اجلاس کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران به فرصتی بدل گشت تا چهره سیاه دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی در افکار عمومی هرچه عیان تر افشا گردد.

طی یک اقدام بیسابقه، سران حکومت در هراس از عواقب اوضاع بحرانی حیات حاکمه و احتمال سر ریز شدن خشم و نفرت توده های ستمدیده، یک روز قبل از افتتاح اجلاس تهران، حکومت نظامی همه جانبه ای را به توده های محروم ما تحمیل نمودند. مطابق دستورات صریح نیروهای سرکوبگر، مردم تهران در واقع در خانه های خویش حبس شده و به آنها امر شد که از منازل خود بیرون نیایند. کلیه اماکن دولتی و خصوصی، بازار، مراکز مختلف کسب و کار و سرویسهای عمومی تعطیل اعلام شد. در همین حال نیروهای سرکوبگر در نقاط حساس تهران مستقر شده و به این شهر شلوغ و پر جنب و جوش سیمای یک شهر جنگ زده و بلا گرفته را بخشیدند.

این اوضاع همچنین باعث شد که در شرایط فقر و سیاه روزی، غیر قابل بیان توده ها، بسیاری از زحمتکشانی که تهیه معاش خود و خانواده شان وابسته به کار روزانه آنهاست،

از حداقل در آمد خود محروم شوند. مضافاً آنکه برغم گرانی و کمبود روزمره، به برکت برگزاری "کنفرانس اسلامی" مرتجعین در تهران، اقشار کم درآمد بسیاری مجبور به تقبل هزینه های سنگین به منظور تهیه یکباره مایحتاج اساسی خود گشتند. درست در نقطه مقابل این تحمیل های طاقت فرسا، سران حکومت بی هیچ دغدغه ای میلیارد ها تومان از بودجه عمومی را صرف پذیرایی از مرتجعین ریز و درشت و شکم باره ای نمودند که تا دیروز آنها را "توکر استعمار" و نماینده "اسلام امریکایی" لقب میدادند.

مجموعه اقدامات ضد خلقی جمهوری اسلامی در جریان کنفرانس اسلامی، فشارهای هولناک رنگارنگ روزمره حکومت بر زحمتکشان را هرچه شدیدتر نمود و موجب خسرانهای مادی و معنوی غیر قابل جبرانی برای توده ها گشت. بطور مثال در تهران مواردی مشاهده شد که طی آن بیماران به دلیل کمبود و یا تاخیر سرویسهای اضطراری نظیر آمبولانس و یا عدم دسترسی به دارو، جان خود را از دست دادند. بطوری که خبرگزاریهایی مختلف از تهران گزارش میدادند در بجنوبه این اجلاس، مردم تردیدی در ابراز نارضایتی و خشم از این کنفرانس و بویژه از جمهوری اسلامی به خود راه نمیدادند.

با وجود آنکه مرتجعین و فریبکاران کوشیدند با به راه انداختن یک کارزار تبلیغاتی، برگزاری کنفرانس سران اسلامی در تهران را به مستمسکی برای رنگ و روغن زدن به چهره سیاه رژیم جمهوری اسلامی و بویژه رئیس جمهور باصطلاح منتخب آن تبدیل کنند و با وجود آنکه بوقهای تبلیغاتی امپریالیستی برگزاری این کنفرانس را نشانه ای از خروج جمهوری اسلامی از "انزوای بین المللی" و نشانه "قدرت" آن اعلام نمودند، اما این تبلیغات نتوانست افکار عمومی توده های تحت ستم را به هیچ رو منحرف سازد. تا آنجا که به توده های تحت ستم ما باز میگردد، اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در جریان کنفرانس تهران نه تنها جلوه بارز زبونی و هراس بی حد و حصر سران حکومت از طغیان خشم و نفرت توده ها را به نمایش گذارد بلکه نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی در جامعه تحت سلطه ما آنقدر بی پایه و منفور میباشد که ناچار است برای برگزاری یک کنفرانس معمولی به آنچنان تدابیر گسترده امنیتی دست بزند که در هیچ کشوری سابقه نداشته و با برقراری حکومت نظامی، بیشرمانه میلیونها تن از مردم را عملاً در خانه های خود محبوس سازد.





درباره تشدید تضادهای درونی جمهوری اسلامی

با حمله اوباش حکومتی به محل درس منتظری در قم که بدنبال یورش به کلاس درس آذری قمی و اخراج او از حوزه علمیه قم روی داد، شاهد اوج تازه ای در جنگ و دعوای جناحهای مختلف رژیم می باشیم. در بستر این واقعیت، خامنه ای طی سخنرانی ای ضمن حمله شدید به مخالفین ولایت مطلقه فقیه و از جمله منتظری، اظهارات و مخالفت های آنها را ناشی القانات رادیوها و نیروهای خارجی قلمداد نموده و علنا آنها را تهدید به تعقیب و محاکمه از سوی قوه قضائیه حکومت نمود.

چنین تهدید علنی ای از طرف رهبر جمهوری اسلامی در شرایط سلطه ولایت مطلقه فقیه بر کشور معنای روشنی داشته و خبز از یورش گسترده ای میدهد که رهبری رژیم برای خفه کردن مخالفتهایی که اخیرا بر علیه ولایت مطلقه فقیه اوج گرفته سازمان داده است. یورش به مهره هایی چون منتظری و آذری قمی که مخالفتی با کلیت نظام حاکم نداشته و ندارند و تنها از محدودیت اختیارات ولی فقیه و یا انتخابی بودن این مقام سخن میگویند، در ضمن پاسخ روشن به کسانی میباشد که به دنبال انتخابات اخیر به تحول دمکراتیک جمهوری اسلامی از درون دلخوش کرده و به این وسیله ماهیت دیکتاتوری حاکم را لاپوشانی کرده و میکنند.

رویدادهای اخیر بر این واقعیت تاکید میکنند که در جمهوری اسلامی هر جا که مصالح نظام دیکتاتوری حاکم ایجاب کند، گردانندگان حکومت نه تنها هیچگونه مخالفتی حتی از سوی خدمتگزاران وفادار نظام - همچون منتظری و آذری قمی و امثالهم - را تحمل نمیکند بلکه در زیر فشار گذاردن و محاکمه و حتی تصفیه آنها از صحنه سیاسی کمترین نرمشی از خود بروز نمیدهند. این حقیقت را سرنوشت قطب زاده، بنی صدر و... قبلا به روشنی به نمایش گذارده بود و رویدادهای اخیر مورد دیگری از صحت آن است.

تشدید جنگ و جدالهای درونی رژیم در روزهای اخیر انعکاس اوجگیری بحران نظام سرمایه داری وابسته و تهدید ناشی از رشد فزاینده خشم و نفرت توده ای بر علیه رژیم و تشدید مبارزات توده ای است. تهدیدی که نه تنها دارو دسته های مختلف حکومت را به جان هم انداخته، بلکه در کشاکش این درگیری ها آذری قمی را وادار میکند تا به ولی فقیه و دارو دسته حاکم هشدار دهد که در صورت تداوم بحران بالاخره مردم تمامی روحانیت و آخوندهای حاکم را به "زباله دان تاریخ" پرتاب خواهند کرد. بواقع با به خطر افتادن پایه سلطه جابرانه نظام حاکم، جناحهای مختلف جمهوری اسلامی دل نگران آینده نظام موجود شده و برای نجات "اسلام عزیز" - بخوان نظام سرمایه داری وابسته حاکم - است که به تکاپو افتاده اند. وگرنه تجربه ثابت نموده است که این جناحها علیرغم همه اختلافاتشان بر سر شیوه استثمار و سرکوب توده ها در ضرورت مقابله با توده ها اتفاق نظر داشته و در این زمینه همواره یار و یاور همدیگر بوده اند. با توجه به واقعیات فوق باید ضمن مبارزه بر علیه هرگونه توهمی به جناحهای درونی رژیم، در جهت تشدید مبارزه برای سرنگونی کلیت نظام حاکم گام برداشت.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

زنده باد آزادی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران . آذر ۷۶

لاشخور

شده اند آنهمه مردان، مردار
طعمه لاشخور این دژ جادو کده شصت سده!

فرستی بیش نمانده ست مرا
راوی تجربه هایم گوید:
مرگ ناچار تو، یا لاشخور پیر، فراز آمده است
سرنوشت دژ جادو کده این کارگه مرد به مردار مبدل کن تاریخی نیز،
همه در ترکش و در همت توست!
آنچه باقی ست همین فرصت توست!

بر فراز سر من لاشخوری ست
وای اگر فرصتم از کف برود.

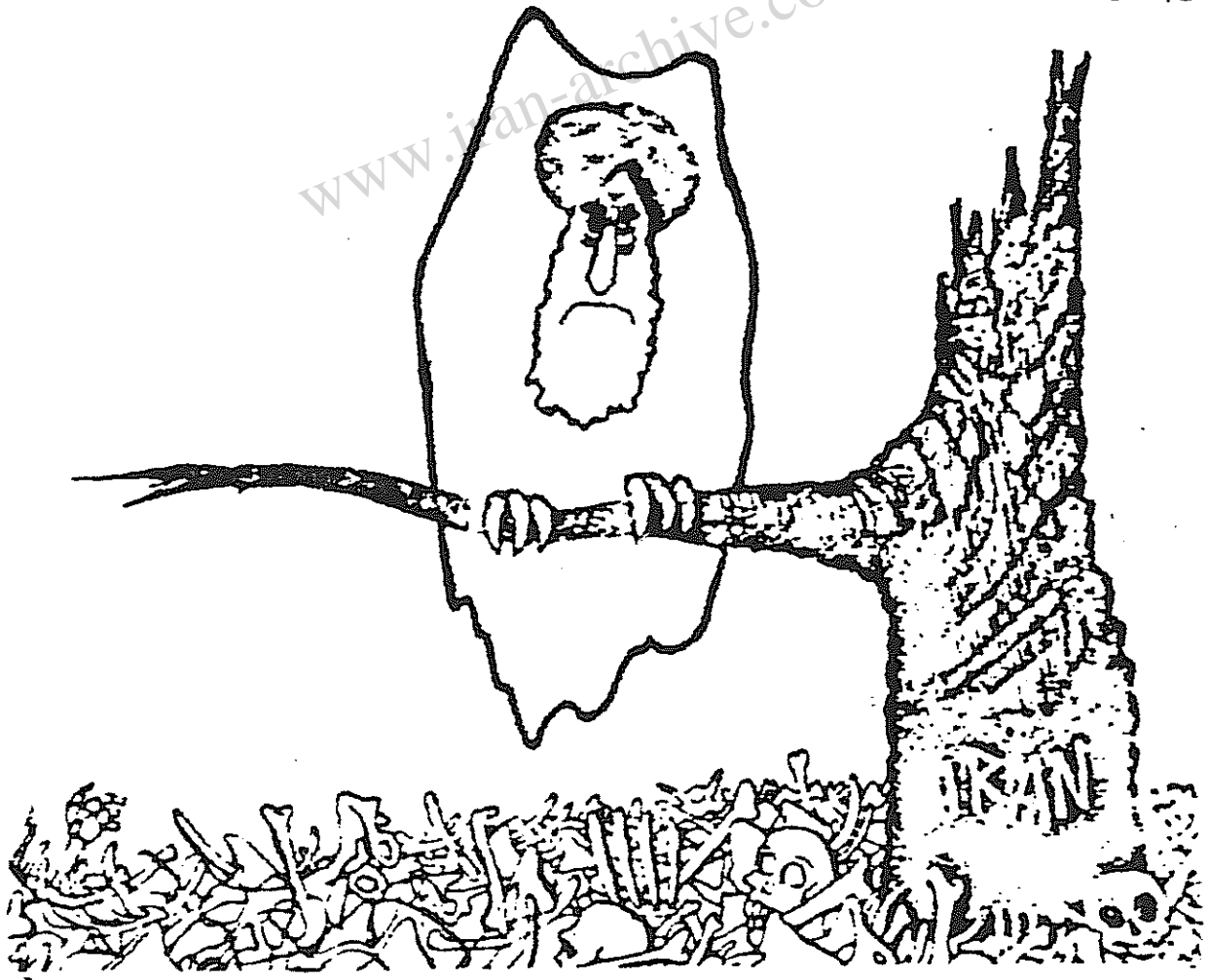
مشهد - فروردین ماه ۱۳۵۰

نعمت آزرم

بر فراز سر من لاشخوری ست
که چمان در افق این دژ هر مرد به مردار بدل،
منتظر مانده حریص،
تا که کی لاشه شوم.
من به تدبیر که چون حيله کنم
که فرود آید، تا تیر رسم.

گاه اگر از تک و یو بنشینم
که نفس تازه کنم
تاخت آرد به سر من به امیدی که فتادم از پای
لیک چون می بیند
مانده ام منتظر فرصت شلیک به او
باز میگردد تا اوج گریز.

اینچنین نسل به نسل،



"بخش سوم" لایه حفاظتی برای کاپیتالیسم، عنوان مقاله ای است که توسط جون رولوفس (Joan Roelofs) پروفیسور علوم سیاسی در کالج Keene State در نیو هامپشایر New Hampshire نوشته شده و حاوی اطلاعات مفیدی راجع به نقش و کارکرد بنیادها و انجمنهای "خیریه" و "غیرانتفاعی" در نظام سرمایه داری است.

"بخش سوم" لایه حفاظتی برای کاپیتالیسم

مؤسساتی هستند که برای ایجادشان کمک های مالی بلاعوض از دولت دریافت میکنند. در عوض این کمکهای مالی، مؤسسات مزبور از ابراز حمایت سیاسی خود منع میشوند و در تبلیغات انتخاباتی هم نباید شرکت نمایند، آنها همچنین نمیتوانند سودهایشان را بسین سهامداران تقسیم کنند.

البته همه اعضای این بخش در فعالیتهای بی آزار حمایت از سیستم موجود محصور نشده اند. بلکه تعداد قلیلی از مؤسسات مستقل که معمولاً فقیر و گمنام هستند هم وجود دارند. با اینحال بیشتر این مؤسسات از طریق صندوقهای مالی، سرمایه های در جریانشان، کمکهای فنی، مدیریت های وابسته به هم، و مؤسسات شریانی مثل بخش مستقل و هیات بنیادها (ISCF) به همدیگر و به شرکتهای عمده سرمایه داری مرتبط هستند.

بخش مستقل، سازمان تجاری بخش سرمایه های غیرانتفاعی، در سال ۱۹۸۰ در آمریکا تشکیل شد. این سازمان ۸۰۰ عضو و بودجه ای معادل ۵ میلیون دلار در سال دارد. اعضای این سازمان آنطور که در نوامبر ۱۹۸۸ بررسی شد، شامل بنیاد AT&T، بنیاد آقاخان، انجمن امریکایی کالجها و دانشگاهها، انجمن امریکایی زنان دانشگاهی، Bnai Brith International، پیشاهنگان، بنیاد Coors، انستیتیوی حقوقی محیط زیست، صندوق کمکهای آموزشی و دفاع قانونی مکزیک- امریکایی، انجمن مادران بر علیه

سرمایه گذاری های کلیساها، به مدارس و دانشگاههای خصوصی، موزه ها، باغ وحشها، بیمارستانهای متعلق به دانشگاه ها، اتحادیه های حفظ منابع طبیعی، سالنهای اپرا و تئاتر و غیره نظری بیافکنیم.

بیشتر از یک قرن است که این سبک کار امریکایی به همه نقاط جهان صادر میشود. اخیراً شبکه بشردوستانه امریکا مشغول ایجاد بخشهای غیرانتفاعی در کشورهای اروپای شرقی است. "امپریالیزم انجیلی" از نسخه های اولیه بود. نسخه دیگری تریق راکفلر به دانشکده اقتصاد لندن در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ بود.

این ممکن است در چشم بعضی ها کهکشانی از مؤسساتی باشد که کارهای خوب میکنند. ولی دنیای "غیرانتفاعی" نوع دیگری از قدرت است که در جهت منافع دنیای واحد سرمایه داری عمل میکند.

بخش سرمایه های غیرانتفاعی چیست؟ در آمریکا این بخش شامل کلیساها، مدارس و دانشگاههای خصوصی، سازمانهای فرهنگی، گروههای دفاعی و حمایتی، سازمانهای سیاسی، انستیتیوهای تحقیقاتی و بنگاههای خیریه است. یکی از موضوعات قابل توجه در این رابطه مؤسسات خیریه ای هستند که قانوناً مالیات بر درآمد نمیدارند و کسانی هم که به این خیریه ها پول میبخشند معافیت مالیاتی دریافت میکنند. اینها غالباً تنها

آنهایی که میخواهند مروج دگرگونی باشند باید خوب دقت کنند که چه عاملی سیستم فعلی را سرپا نگه میدارد. یکی از دلایلی که سرمایه داری با وجود همه ضعفهایش و با وجود مبارزات اپوزیسیون از هم نمیباشد، وجود بخش غیرانتفاعی یا به عبارت دیگر بخش یا قسمت سوم است. با اینحال سرمایه گذاری و توزیع در این بخش (سرمایه خیر) غالباً توسط منقدین کاپیتالیسم نادیده گرفته میشود و بیشتر مطالعات و تحقیقات در مورد آن در رابطه با کمکهای مالی سخاوتمندانه خود بخش غیر انتفاعی صورت میگیرد. در این میان تعداد قلیلی از محققین دنباله دیدگاه مارکس و انگلس را در مانیفست کمونیزم گرفته اند که: بخشی از بورژوازی در جهت حفظ و تداوم حیات جامعه بورژوازی، خواهان اصلاح و برطرف کردن نارضایتی های اجتماعی است. اقتصاددانان، بشردوستان، اصلاح طلبان، گردانندگان انجمن های خیریه، اعضای انجمن های خیریه، اعضای انجمن های حمایت از حیوانات، فناتیک های ضد مشروبات الکلی و مواد مخدر و غیره و رفرمیستهای دسیسه کار جورواجور، متعلق به بخش سرمایه های غیرانتفاعی هستند.

امریکا با صرف حدود ۲۰۰ میلیون دلار در سال از نظر حجم و وسعت در این بخش، منحصر به فرد میباشد. ثروتی که بدلیل عدم تعلق مالیات به این بخش بدست می آید غیرقابل اندازه گیری است. فقط کافی است به زمین و املاک و دارائی های این بخش، به

رانندگان مست، صندوق کمکهای آموزشی و دفاع قانونی، جامعه ملی، کلوپ سیرا Sierra*، و بنیاد جهانی حمایت از وحش میشوند.

بیش از ۱۵۰۰ بنیاد و سازمان در امریکا وجود دارند که منتسب به شرکتهای انتقاعی میباشند و همین شرکتهای هستند که به موازات خیریه‌ها و بنیادهای سنتی عمل میکنند تا کشتی سرمایه داری را روی آب شناور نگه دارند.

از چه طریقی این بخش به عنوان یک لایه محافظ سرمایه داری عمل

میکند؟

اولا، بخشهای غیر انتقاعی در تمرکز و توزیع سرمایه برای بخش انتقاعی نقش مهمی ایفا میکنند. به عنوان مثال اعضای مهم و اصلی هیات امنای بیمارستانهای غیر انتقاعی، تجار، بانکدارها، صاحبان املاک و بنگاهها، مدیران بیمه و غیره هستند. تصمیم گیری در مورد توسعه های اقتصادی و مالی محرکی برای اقتصاد یک منطقه است و همچنین برای شرکت ها و صاحبان سرمایه مفید است. علاوه بر این، بنیادها و سازمانهای خیریه سرمایه هایشان را به شکل سهام به کار می اندازند و میتوانند از این طریق همراه دیگر ارگانهای سرمایه داری اعمال قدرت کنند.

دوما، این سازمانها به ارائه کالاهای سرویسهایی - از پناهگاه برای بی خانمان ها گرفته تا اپرا و برنامه های تلویزیونی - میپردازند که بازار نمیتواند عرضه کند. بخصوص BBC خیلی مهم است چرا که کمبود و نقصان در رابطه با روشنفکران خیلی خطرناکتر از فقر شدید برای بقیه مردم است.

فعالتهای غیر انتقاعی ضروری میتوانند همانطور که در بعضی کشورها رایج است

* انجمن سیاسی است که نام خود را از رشته کوه Sierra گرفته است. (مترجم)

توسط دولتها اداره و عملی شود. اما خصوصی کردن خیریه، فرهنگ، آموزش و توسعه و نوسازی دارای فواید بسیاری است. اگر سرمایه های خیریه مشمول مالیات بودند آنگاه چگونگی وضعیت آنها موضوع کشمکشهای سیاسی میشد. اما از طرف دیگر، ارگانهای غیر انتقاعی توسط هیات های مستقل اداره میشوند و هیچگونه کنترل دمکراتیک روی سیاست گذاری های خصوصی آنها وجود ندارد. کارکنان آنها هیچگونه سرویس و امنیت اجتماعی ندارند و تماما به خیریه متکی هستند. تقریبا همه این سازمانها برای کمکهای مالی به شرکت ها و بنیادهای بزرگ متکی هستند. چرا که اعانه های کوچک یا حق عضویت ها معمولا برای فعالیت های عمده کافی نیستند و جمع آوری آنها هم نیاز به صرف انرژی زیادی دارد.

بعضی از عملکردهای این بخشهای غیر انتقاعی میتوانند توسط احزاب سیاسی، اتحادیه ها، یا جنبشهای اجتماعی انجام بشوند. کماینکه در بعضی نقاط جهان احزاب سیاسی مسئولیت گروههای جوان، مهدکودکها، کمپهای بچه ها و دیگر فعالتهای آموزشی و خیریه ای را به عهده دارند. از نقطه نظر دمکراسی هم، احزاب سیاسی برای اصلاحات اجتماعی و تحقیق و حمایت از حقوق مدنی بخصوص محل مناسبی میباشند. با این حال در ایالات متحد امریکا، اصلاحات و حمایت از حقوق مدنی توسط بنیادهای غیر انتقاعی به انحصار در آمده اند.

یکی دیگر از عملکردهای حفاظتی این بخش، امکان اشتغال برای بچه های پولدار هاست که در غیر اینصورت ممکن است همانند فرزندان طبقات دیگر که مخالف و مساله ساز میباشند بیکار و عاطل بمانند.**

** نگاه کنید به سازمانها و ارگانهایی که در محلات سیاهپوست نشین تشکیل شده اند که مسئولیت ارگانیزه کردن جوانان در کلیساها و تیمهای ورزشی و کلوپهای آموزشی را دارند. (مترجم)

وضعیت غیردولتی و غیر حزبی بودن این سازمانها هاله ای از نوع دوستی و استقلال برایشان ایجاد میکند که خود در فعالیت های بین المللی آنها خیلی مفید است. حوزه جغرافیایی و عملی این سازمانها جامع و همه گیر است و مدارک ثبت شده ای که بیسانگر مقاومت در مقابل رسوخ این سازمانها باشد بسیار اندک است. فعالتهای جاری این سازمانها، شامل حمایت از احزاب دمکرات مسیحی، اتحادیه ها، تشکیلات روستایی محلی در سراسر امریکای لاتین، ایجاد یک بخش غیر انتقاعی در اروپای شرقی و شوروی سابق و همچنین ترویج یک راه حل غیر نژادپرستانه و غیر سوسیالیستی در افریقای جنوبی و کمک به رشد و تکامل کشورهای جهان سوم به عنوان پاسخی به منتقدین استثمار در این کشورها میشود. خود سازمان ملل (UN) نیز منشاء و بنیادش را مدیون این سازمانهای چندملیتی بشر دوست است.

طرحها و برنامه های سیستم غیر انتقاعی زمانی بر ایمان واضح تر میشود که به بازوهای قوی برنامه ریزی و تاسیساتی آنها نگاهی بیاندازیم: بنیادها و سازمانهای عظیم به برنامه های تفریحی، به همراه کردن هنرمندان، به تحقیقات بیوشیمی و خیریه های معمولی کمک میرسانند ولی شاید جالب ترین کوشش آنها در هدایت رفرمهای اجتماعی باشد. این بنیادها و زانده هایشان برای تغییرات سیاسی آذوقه نظری تهیه میکنند.

بنیادهای بزرگی که دارای اهداف چندجانبه میباشند، اولین بار در اوائل قرن بیستم در ارتباط عملی و نظری با ترقی خواهی و سربر آوردن علوم اجتماعی بوجود آمدند. میلیونرهای تازه به دوران رسیده از طریق چپاول مردم این موسسات را به منزله ابزاری در جهت بر آوردن چندین هدف گوناگون می دیدند. اول این موسسات یک روش سیستماتیک برای به راه انداختن پولهای عظیم ایجاد میکردند. دوما از طریق موسسات خیریه بود

بوجود آمده اند ولی گروه‌های رادیکال یا نادیده گرفته شده و یا مورد سرکوب قرار گرفتند.

این موسسات ائتلافاتی را مورد توجه قرار میدهند که با وضع موجود همخوانی دارند. بر این مینا، ائتلاف ملی مدنی (NUC) در سال ۱۹۶۷ به عنوان اتحادی بین سازمان‌های حقوق مدنی، موسسات غیرانتفاعی و شرکت‌های بزرگ سرمایه داری شکل گرفت. سابقاً موسسات خیریه معمولاً در خدمت روابط عمومی، پیشرفت تولید، آموزش و آماده سازی کارکنان و اهداف مشابه دیگر قرار داشتند. از دهه ۶۰ به بعد، بیشتر شرکت‌های عمده سرمایه داری موسساتی را ایجاد کردند که در کنار فورد، کارنیز، راکفلر و غیره کلاً به حمایت از سرمایه داری پرداختند. آنها همچنین به صورت اجزاء متشکل بخش مستقل درآمدند. اغلب قانونی بودن استفاده از منابع شرکتها در مقاصد خیریه ای، توسط سهامداران مورد سوال قرار میگیرد، اما از طرف نیروهای چپ این جناح جدید بخش سرمایه های غیرانتفاعی به طور کلی نادیده گرفته میشود.

یکی از برنامه های ائتلاف ملی مدنی NUC تحت رهبری موسسه فورد، بوجود آوردن شرکت‌های توسعه مجامع بود که هدفش تغییر شعار "قدرت سیاهان" به شعار "سرمایه داری سیاهان" بود. اینها که حمایت مالی دولت، شرکتها و موسسات سرمایه داری را پشت سر خود دارند در مناطق فقیر اعم از شهر و روستا و سیاه و سفیدنشین شرکت های کوچک تجاری و صنعتی بوجود می آورند. اگر چه ارزش اضافی حاصل از سرمایه گذاریهایی این شرکت‌های غیرانتفاعی جزئی است ولی سود نهایی آنها را میتوان برحسب گسترش پاسیفیسم، پرورش رهبری های میانه رو و دگرگونی های اجتماعی در سطح افراد جامعه سنجید.

در دهه ۶۰، موسسه فورد در مقابله با رشد و گسترش حرکات اعتراضی در جامعه، ابتکار ایجاد قانون منافع عمومی که شامل موسسات حقوقی، برنامه های آموزشی در مدارس حقوق، مرور قوانین و همچنین ایدئولوژی مناسب میشد را به دست گرفت. در میان تشکیلات داخواهی صندوق حقوقی زنان، صندوق حمایت از محیط زیست، شورای حفاظت از منابع طبیعی و تعدادی از صندوق‌های حقوقی دفاعی و آموزشی (LDEF) که خود شامل صندوق حقوقی دفاعی و آموزشی، مکزیک امریکایی و بومی امریکایی و پورتوریکایی ها میشدند، قرار داشتند. تشکیلات قدیمی تر مثل انجمن ملی حمایت از اقلیتهای نژادی هم وابسته به حمایت مالی موسسات خیریه شدند.

ایدئولوژی این موسسات که از طریق کنفرانس ها، گزارشات و کتابها و تحقیقات اشاعه می یابد، معتقد است که اعتراضات رادیکال، علائم نارسایی در سیستم پلورالیسم هستند و اقشار تحت ستم مثل سیاهان، چیکانوها، زنان و بچه ها و فقرا در بدست آوردن حقوقشان به کمک احتیاج دارند و حمایت مالی آنها را قادر میسازد با پایه مساوی با اقشار مرفه تر در پروسه ایجاد جمعیتی مشترک المنافع شرکت کنند. توجه کنید که فقرا از نظر این ایدئولوژی به عنوان یکی از اقلیت ها در نظر گرفته میشوند. در این ایدئولوژی هر نظریه و عقیده ای که بگوید فقر، نظامی گری، نژادپرستی و فرسایش محیط زیست از فرآورده های سیستم سرمایه داری هستند به دور افکنده میشود.

موسسات غیرانتفاعی همچنین در جهت هدایت سازمانهای موجود به سمت اهداف عقلایی و پراگماتیک پول در اختیار آنها قرار میدهند. برای کسانی که میخواهند سیاهان امریکا خودشان را جزئی از جنبشهای ضداستثمارای جهان ببینند پاداشی وجود نداشت. البته سازمانهای معتدل و بی خطر سیاهان نظیر مجمع مدنی ملی و شورای محلی جنوب

که سرمایه دارها کنترل اجتماعی قابل ملاحظه ای را به دست می آوردند. راکفلر تصمیم گرفت که "یک موسسه عظیم ایجاد کند که این موسسه یک شرکت مرکزی واحد بوده و دیگر موسسات خیریه را از نظر مالی اداره و تامین و در نتیجه آنها را تحت نظارت خود در می آورد." سوما موسسات خیریه میتوانستند روابط عمومی بین سرمایه داری و مردم را در جامعه بهبود بخشند. خیلی ها معتقدند که موسسه راکفلر برای زدودن رسوایی قتل عام لادلو (Ludlow Massacre) ایجاد شد.

در دوران قبل از جنگ جهانی اول موسسات خیریه میتوانستند وضع و سرنوشت توده ها را بهبود بخشند و قادر بودند همزمان روشفکرانی را که اغلب تمایلات سوسیالیستی داشتند به همکاری بپذیرند. آنها ایدئولوژی ای را تبلیغ میکردند که خرابی های اجتماعی را به منزله مشکلاتی میدانست که میبایست توسط متخصصین علوم اجتماعی حل می شدند. به مبارزه طبقاتی و یاحتی به تضاد منافع اهمیتی داده نمیشد.

بعد از جنگ جهانی دوم مداخله این موسسات در تغییر و تحولات سیاسی شدیداً افزایش یافت. به عنوان مثال، ترس از ناآرامی های سیاسی موجب ایجاد یک استراتژی اصلاحی از طرف موسسه فورد شد. در گزارش سال ۱۹۴۹ این موسسه، مطرح شد که ما میبایست به منظور مقابله با کمونیسم سیستم مان را قوی کنیم. مشکلات عبارت بودند از کارهای ناتمام جنگ داخلی، نبود مشارکت شهروندان در امور سیاسی و مراقبت از افراد نامناسب. استراتژی اولیه فورد برپایه دادخواهی از آرا و تصمیمات دادگاه عالی (که با موفقیت برای سیاهان تساوی حقوق افزایش یابنده ای را بدست آورد)، فرم در سیستم حقوقی، و تقسیم مجدد قوه مقننه بود.

یکی دیگر از پروژه های ائتلاف موسسات و شرکتها، تاسیس مرکزی به نام مارتین لوترکینگ جهت تحولات اجتماعی مسالمت آمیز در آتلانتا بود که از طرف موسسات سرمایه داری بزرگ از جمله کمپانی موتور فورد آتلانتیک ریچفیلد بوی استراوس امکو، جنرال موتور و غیره حمایت مالی میشد. در کنار برنامه های بی ضرری مثل ایجاد مهدکودک ها، نوسازی مساکن، و رهنمود در مورد چگونگی برگزاری جشن تولد دکتر لوترکینگ، دو پروژه برجسته نیز وجود دارند. یکی از آنها همکاری با کشیشهای ارتش برای جمع آوری تماشاجی در مراسم تولد لوترکینگ در یادگانها بوده و دیگری همکاری در برپایی سلسله سخنرانی های سالیانه تحت عنوان "سیستم آزاد اقتصادی: عامل تحولات اجتماعی مسالمت آمیز" میباشد.

دیگر فعالیت ها و مبارزات اقلیت ها تحت چارچوبهای استانداردهای واشنگتنی در آمده اند. مثلا چیزی که زمانی جنبش های مبارز "چیکانوس" در جنوب غربی بود تبدیل به شوراهای ملی شدند که دست پخت موسسه فورد بودند. برنامه های آموزش رهبری و کمکهای تکنیکی برای تشکیلات اعتراضی و دفاعی همچنین بر اهداف پر اگماتیکی تاکید می ورزد. موسسات ادعا میکنند که برنامه هایشان موجب تقویت پلور ایسم میشوند. اما چیزی که آنها اساسا انجام میدهند بزرگ کردن شبکه موسسات و شرکتها است. با همه تاکید روی مشارکت، مردمان عادی بسا سیاست در هر شکلی بیگانه شده اند و متخصصین سیاسی حمایت شده توسط موسسات، منازعات سیاسی را تقریبا انحصاری کرده اند.

موسسات عمده همواره دارای علقه های خارجی بوده اند. قبل از جنگ جهانی دوم آنها نسبت به دولت آمریکا سیاست خارجی فعالتری داشتند و از کانسال سازمانهایی نظیر هیات روابط خارجی بمثابة پیش منبع سیاست گذار خارجی که توسط موسسه راکفلر و کارنه

جی دندومنت بوجود آمده بود، عمل میکرد. بواقع فکر ایجاد سازمان ملل متحد و تامین بودجه آن بیشتر از هرکس دیگر از موسسات و انجمن های خیریه خانواده راکفلر ناشی شده است.

بی ثباتی در امریکای لاتین نه فقط مورد استقبال "پلیس های رده بالا" - ارتش و CIA - قرار دارد بلکه موسسات غیر انتفاعی هم که پروژه های بیشمار بنیادی حمایتی سرمایه داری را پیش میبرند به آن خوش آمد میگویند. این پروژه ها عبارتند از کمک به سازمانهای محلی غیر کمونیست (بخصوص مسیحی های دمکراتیک)، آموزش به رهبران بالقوه آنان در امریکا و کمک مالی برای ایجاد برنامه های دانشگاهی و بورسیه.

موسسات همچنین سازمانهایی مثل "پاسداران امریکا" (American Watch) و ارگانهایی مشابه دیگر برای بقیه نقاط جهان ایجاد کرده اند. همه اینها بر این فرض بنا شده اند که شورشها قسما به این دلیل بوقوع می پیوندند که بسیاری از دولتها به دلیل احتمالا لغزش و نادانی و یا فساد برای حقوق بشر احترام قائل نیستند. بنابراین "پاسداران امریکا" موارد خشونت، افراد و مقام های خطاکاری که حقوق بشر را رعایت نکرده اند، به رسانه های گروهی و سازمانهای بین المللی معرفی میکنند.

آنها به این واقعیت اعتراف نمیکند که سرکوب، شکنجه و تبعید، خط مشی و سیاست آن دولتها بوده و یا اینکه آنها تکنیک های شکنجه را از طریق کمکهای فنی و تکنولوژی به چنان دولتهایی ارسال می کنند.

در اروپای شرقی و شوروی سابق، موسسات غیر انتفاعی امریکایی برای سالهای متمادی از ناراضیان و مخالفین حمایت میکردند و برنامه های مبادله ای نیز برای تاثیر گذاری روی روشنفکران و مسئولین دولتی وجود داشتند. با سقوط دولتهای کمونیستی، بخش غیر انتفاعی

امریکا نه تنها موسسات غیر انتفاعی منفرد از همه نوع را حمایت مالی کرد بلکه برای ایجاد دنیایی مطابق تصورات خودش دست به عمل زده است. این ماموریت با فرستادن متخصصین برای تهیه و تنظیم قانونهای اساسی، تغییر قوانین مدنی و برنامه های دانشگاهها، و ایجاد یک بخش غیر انتفاعی در هر کشور برای انجام وظایف خیریه ای، فرهنگی، اجتماعی و آموزشی که قبلا از وظایف دولتها بود، به اجرا درمیاید. حامیان مالی سنتی نیز به صنفی از موسساتی که توسط جورج سورز به همین منظور بوجود آمده اند، پیوسته اند. همچنین دولت امریکا با تقلید از موسسات خیریه غیر انتفاعی، از طریق موسسه NED* وارد عمل شد. این موسسه در سال ۱۹۸۳ به منظور رساندن بودجه به سازمانهای سیاسی خارجی و انجام عملی آنچه که CIA بطور مخفیانه به آن دست میزند توسط کنگره ایجاد گردید.

این شاخه جدید اضافه شده به بخش غیر انتفاعی سعی کرده است که شوک ناشی از بازاری کردن اقتصاد را که نه تنها بیکاری و فقر، بلکه نابودی خیلی از موسسات مهم فرهنگی و اجتماعی را هم به ارمغان آورده است، فروببنداند. جنبش مربوط به محیط زیست نیز تهدیدی برای از پیش بردن "کارهای روزمره سرمایه داری" بوده است، بخصوص وقتی که فرسایش محیط زیست رابطه مستقیم با فعالیت های شرکتهای سرمایه داری دارد پاسخ از طرف دنیای

* در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۹، NED (NATIONAL ENDOWMENT FOR DEMOCRACY) (موقوفات ملی برای آزادی) حدود بیست میلیون دلار به گروههای مخالف ساندینیست ها در نیکاراگوئه کمک مالی کرد. FTUI (Free Trade Union Institute) و چندین موسسه دیگر از این قبیل از NED پول میگرفتند که با اتحادیه های کارگری مخالف ساندینیستها همکاری کنند. گفته میشود که این کمکها از مهمترین دلایل سقوط ساندینیستها بود. (برگرفته از کتاب "نخالت US در انتخابات نیکاراگوئه و سیاست خارجی امریکا در دوره بعد از جنگ سرد نوشته WILLIAM I ROBINSON (مترجم)

نظر میرسد که لایه حفاظتی بخش سوم (بخش غیر انتفاعی) انرژی هایی را که میکوشند با تدبیر و ابتکار، آنترناتیوهای رادیکال در مقابل سیستم موجود قرار دهند، به هدر میدهد.

ترجمه از روناک

۱- هیات بنیادها انجمنی متشکل از ۱۳۰۰ بنیاد است که در ایالات متحده و در خارج از آن فعالیت مینماید. این هیات که در سال ۱۹۴۹ برپا گشته از طریق رهبری و برنامه های تحقیقی به کمک هزینه دهندگان یاری میرساند، و اخیراً نیز نزدیک به ۶ میلیارد دلار به امر آموزش و پرورش، خدمات انسانی، تحقیقات علمی هنر و پروژه های مربوط به توسعه شهر کمک کرده است.

۲- B. Howe, 'The Emergence of Scientific Philanthropy,' in Arnove, R, ed., *Philanthropy and Cultural Imperialism* (Boston:G.K.Hall, ۱۹۸۰), p.29

۳- J. Maughan, 'The Road from Rio,' *The Ford Foundation Report*, Summer ۱۹۹۲, p.۱۶.

۴- 'World Alliance,' *Foundation News*, September/October ۱۹۹۳, p.۱۰۰



دلواپسی موسسات غیر انتفاعی جهانی در مورد "مشارکت شهروندان" اکنون مساله ای جهانی است. البته مثل برنامه های سابق آموزش رهبران، به مردم هم آموزش داده میشود که فعال و موثر باشند. به این معنا که اهداف پراگماتیستی و عقلایی داشته باشند. موسسه جدیدی ایجاد شده است به نام: "اتحاد جهانی برای مشارکت شهروندان CIVICUS". اعضای این موسسه هم حامیان و هم حمایت شدگان هستند. فعلاً موسسه CIVICUS برای تسریع "مشارکت شهروندان" و گسترش فعالیتهاش در سرتاسر جهان دفتر اداری اش را در بخش غیر انتفاعی و اشنگتن مستقر کرده است.

این فقط نمونه ای کوچک از خروارها فعالیت های حفاظتی "بخش غیر انتفاعی" است. البته این بخش از کارهایی خیلی "مفیدتر" از اینها هم حمایت کرده است (مفید برای کاپیتالیسم). ولی این موضوع که برای دفع فجایع جهانی در زمینه های اقتصادی، محیط زیست، اجتماعی و سیاسی آیا این کارها کافی است یا نه مساله ای جداگانه است. اغلب اینطور به

هم که در استکهلم بود عقب تر رفت. بخاطر تغییرات بزرگی که در سیمای سیاسی جهان رخ داده از جمله سقوط شوروی سابق خیلی مصوبات تصویب نشد. (مثل ندادن وام به کشورهای جهان سوم برای خرید تکنولوژی ضد آلودگی محیط زیست)

همانطور که در مقاله "بورژوازی و تخریب محیط زیست" (پیام فدایی ۷) اشاره شده بود یکی از مصوبات ریودوژانیرو این بود که "میزان گاز کربنیک را تا سال ۲۰۰۰ به سال ۱۹۹۰ برسانند؟؟" ولی حتی این هم کمکی به وضع موجود نیست چون افزایش جمعیت خود بخود این کاهش را جبران میکند و بنابراین به نظر میرسد که هرگز میزان گاز کربنیک به میزان سال ۱۹۹۰ نرسد. بطور کلی باید گفت که حل مساله محیط زیست در چارچوب سیستم سرمایه داری عملی نیست (مترجم)

سرمایه داری برای این خطر، ایجاد و حمایت مالی از سازمانهای مختلف، موسسات مربوط به فکرو اندیشه، انجمن های دانشگاهی و کنفرانس هایی که در مورد "گسترش و توسعه همراه با حفظ محیط زیست" برپا میشوند و حتی خلق خود نظریه "گسترش و توسعه همراه با حفظ محیط زیست" بوده است.

موسسات غیر انتفاعی روی همه جوانب کنفرانس ملل متحد درباره محیط زیست و توسعه که در ماه ژوئن ۹۲ در ریودوژانیرو برگزار شد، تاثیر بسزایی داشتند. خیلی از سازمانهای غیردولتی در این مجمع جهانی توسط موسسات سرمایه داری حمایت مالی میشدند، اگر نگویم که اصلاً توسط خود آنان بوجود آمده بودند. حتی نمایندگان رسمی دولتی توسط شبکه های این موسسات آموزش داده شده بودند. این شبکه ها به دولتهای کشورهای در حال رشد که فاقد منابع لازم برای شرکت همه جانبه در مناظرات بودند کمکهای فنی میکردند آنها منابع و جزوه هایی در اختیار دولت های مذکور قرار می دادند. چرا که آنها در مورد موضوعات مورد بحث اطلاعات کافی نداشتند که بتوانند با زبانی زیرکانه که لازمه مصالحه میباشد مسایل را مطرح نمایند.**

** کنفرانس ریودوژانیرو رسماً از طرف سازمان ملل تشکیل شد. در این کنفرانس فقط نمایندگان دولتها شرکت داشتند. جورج بوش از قیل آشکار ساخته بود که در کنفرانس مذکور از سرمایه داران حمایت خواهد کرد. در هر حال در این کنفرانس موضوع کنترل مشتقات کربن به تعویق افتاد ولی یکی از مصوبات تحمیل شده توسط امریکا به این کنفرانس آن بود که به کشورهای جهان سوم، در خرید تکنولوژی های ضد آلودگی محیط زیست وام داده نشود. در نتیجه این امر تخریب محیط زیست در کشورهای جهان سوم کماکان ادامه یافت. کنفرانس ریودوژانیرو رسماً از طرف UN تشکیل شد. کنفرانس ریودوژانیرو حتی از کنفرانس ۲۰ سال پیش



ستون



آزاد



"انقلاب دوم" !!

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران و متعاقب آن انتخاب خاتمی برای این مقام، محافل خبری چه در خارج از کشور و چه در داخل، تفسیرهای گوناگونی ارائه داده و شرکت گسترده مردم ایران در این انتخابات را بیسابقه خوانده و تا آنجا پیش رفته اند که آن را "انقلاب دوم" نامیده اند. بعضی از نیروهای "روشنفکر" نیز در داخل کشور با نمایش به راه افتاده، همصدا گشته و بر "انقلاب دوم" صحه گذارده اند. آنچه که تحولات اخیر در ایران را از نقطه نظر محافل خبری برجسته میسازد، حضور گسترده مردم در این انتخابات میباشد، که انگار ناگهان از خواب طولانی برخاسته و با شرکت خود در این انتخابات میخوابند در سرنوشت خویش بطور فعال شریک باشند. و همچنین بر این نکته تاکید میورزند که مردم ایران با انتخاب خاتمی برای مقام ریاست جمهوری، رشد و بلوغ سیاسی خود را نیز به منصفه ظهور رسانده است. اهم محافل خبری بین المللی نیز در مصاحبه های خود با کارشناسان رنگارنگ با طرح سوالهای مبنی بر سوابق تحصیلی و اقامت خاتمی در اروپا، به طور غیرمستقیم این ایده را القاء نموده اند که وی با تجربیاتی که ناشی از زندگی در اروپا میباشد، کشور را در جهت رفاه و مدرنیزم هدایت کرده و بطور کلی از بقیه کاندیداتورها برای احراز این مقام از شایستگی بیشتری برخوردار میباشد. و در نهایت این چشم انداز را القاء نموده اند که در دوران ریاست جمهوری خاتمی، ایران در

مسیری متفاوت با گذشته قدم برخواهد داشت و آنچه او برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد رفاه و آرامشی است که مردم در طلب آنند! آیا واقعیت همین است که به ما میگویند؟ برای درک هرچه بیشتر این "انقلاب دوم" لازم است که نظری اجمالی به "انقلاب اول" و نقش امپریالیسم در این رابطه و مسیر حوادث (هرچند مختصر) تا "انقلاب دوم" داشته باشیم. در "انقلاب اول" توده های ناراضی با قیام خود اوج نفرت خود را از وضع موجود به نمایش گذارده و خواهان قطع سلطه امپریالیسم و سرنگونی رژیم پهلوی گشتند. قیام خلق بیانگر این واقعیت نیز بود که توده ها از عدم رهبری انقلابی در رنج بوده و هیچ تشکیلات انقلابی که بتواند آنها را متشکل و رهبری نموده تا انقلاب به پیروزی منتهی گردد، وجود نداشت. بنابر این امپریالیستها از این خلاء و هم چنین از کمبود تجربه مبارزاتی توده ها سوء استفاده کرده و خمینی را به عنوان "رهبر انقلاب" با توسل به انواع و اقسام تبلیغات به مردم جا زده اند. یعنی امپریالیستها با نقشه های ماهرانه توانستند بر موج نارضایتی توده ها سوار شده و انقلاب را از مسیر واقعی منحرف و در جهت دلخواه خود، یعنی استقرار "جمهوری اسلامی" سوق دهند. رژیم جدید با توسل به انواع نیرنگها (مثلا گرفتن بز ضدامپریالیستی)، از سویی میبایست پاسدار منافع امپریالیسم بوده و از سوی دیگر میبایست به مردم بقبمآند که این

رژیم خود حاصل مستقیم مبارزات مردم بوده و ماحصل هیچگونه زد و بند سیاسی در سطح بین المللی نمیباشد. در ادامه همین سیاست، درگرمای روزهای بعد از قیام از یک طرف شروع به خلع سلاح مردمی که در جریان وقایع قیام بهمن ماه مسلح شده بودند، کرده و از طرف دیگر رفراندوم "جمهوری اسلامی آری یانه" را برگزار کرد. در جریان این رفراندوم، هیچیک از تشکیلات سیاسی مخالف رژیم یا حداقل مخالف برگزاری رفراندوم به صورتی که رژیم جدید دیکته میکرد، اجازه برخورداری از امکانات موجود (رادیو، تلویزیون و....) در جهت بیان افکارشان در سطحی وسیع را نداشتند. نتیجه این شد که توده ها با توهمی که نسبت به رژیم جدید داشتند به پای صندوقهای رای رفته و به "جمهوری اسلامی" رای مثبت دادند. و همین درصد بالای آراء چماقی شد که بر سر توده ها فرود آمد.

خشت اول چون نهاد معمار کج
تا ثریا می رود دیوار کج

رژیمی که خشت اول را بر اساس دروغ و نیرنگ بنا نهاد، نه تنها تا به امروز بلکه تا پایان عمر خویش از همین سلاح استفاده کرده و خواهد نمود. از ماجرای گروگانگیری رژیم در سفارت آمریکا گرفته تا جنگ ایران و عراق و.... همه و همه در گرو خدمت به منافع امپریالیسم صورت گرفته و برای تحمق توده

ها نیز هربار به فریب و ترفند جدیدی متوسل شدند. جریان وقایع نیز بخوبی نشان میداد که بعد از پایان یافتن هر ماجراجویی، برنده اصلی در این میان امپریالیستها و رژیم جمهوری اسلامی بوده اند و بار همه مصائب و مشکلات بر دوش مردم ایران.

مردم ایران در راستای منافعشان هر جا که با رژیم تصادم پیدا میکردند، توهمشان نسبت به این رژیم وابسته فرو میریخت تا جائیکه در سرتاسر ایران شاهد مبارزات کارگران و زحمتکشان در اشکال گوناگون تا نبرد مسلحانه خلق ترکمن و کرد و.... بوده ایم. رژیم که از یکسو در امر سرکوب توده ها مهارت کافی کسب نکرده و از سویی دیگر بز انقلابی بودن تا اندازه زیادی جلوی سرکوب عنان گسیخته اش را میگرفت، برای چاره جویی ترفندهای متنوعی میبایست بکار بندد که این خود در درون رژیم بسته بندیهای را ایجاد کرد. اشتباه نشود، این دسته بندیها نه بر اساس پایگاه طبقاتی آنها بلکه تنها اختلاف برسر چگونگی تحمیق و سرکوب توده ها بوده و هست. این رژیم بعنوان یک سیستم وابسته تنها دو وظیفه اساسی دارد: ۱- تامین منافع امپریالیسم ۲- (در همین راستا) سرکوب توده ها.

توده ها از همان ابتدای بعد از قیام نظاره گر اختلافات درونی رژیم بوده اند. از کناره گیری سنجابی از پست وزارت امور خارجه تا اعدام قطب زاده، از تضاد بازرگان و اختلافات بنی صدر با هیات حاکمه تا خانه نشین کردن منتظری و تقسیم قدرت بین رفسنجانی و خامنه ای. مردم در طول عمر ننگین این رژیم وابسته قدم به قدم همه این امور را تعقیب نموده و شاهد قضایا بوده اند.

با نزدیک شدن رفسنجانی به خط پایان دوره ریاست جمهوری اش، مردم ایران به این مساله می اندیشیدند که بالاخره چه خواهد شد؟ آیا واقعا رفسنجانی کناره خواهد گرفت و قدرت را خواهد بخشید؟ از طرفی اینطور جا

افتاده بوده که رفسنجانی نماینده جناح میانه رو است و خامنه ای نماینده جناح رادیکال. پس این سوال پیش می آمد که آیا با اتمام دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، جناح رادیکال تمام قدرت را قبضه خواهد کرد؟ جنبه های روانی برای انتخابات حدید آماده بودند.

بعد از قیام بهمین و تا مدتی پس از پایان یافتن جنگ ایران و عراق، سرمایه تجاری نقش اساسی را در اقتصاد ایران بازی میکرد. امپریالیستها در طول این مدت توانسته بودند سودهای کلانی به خزانه های خود سررازی کنند. حتی کشورهایی نظیر ترکیه، اسرائیل، کره جنوبی و.... از سفره ای که با خون خلقهای ایران و عراق رنگین شده بود، بی بهره نماندند. اما با شروع دوره "بازسازی!!" کم کم سرمایه صنعتی و بانکی عهده دار اقتصاد ایران شده و تامین منافع امپریالیسم این بار اساسا (درکنار سرمایه تجاری) از این کانال تامین میگشت. بدین منظور روابط پنهانی و از طریق سفارتخانه ها کافی نبود. "دولتمردانی" را می طلبید که عهده دار نقش جدید گشته و رابطه علنی با غرب را در دستور کار خود قرار دهند. بنابراین کابینه جدید قبل از انتخاب شدنش رئوس کلی برنامه هایش مشخص شده بود. ۱- به گردش در آوردن چرخ سرمایه از طریق صنایع و منابع مالی وابسته به امپریالیسم. ۲- بازگشایی درهای باز اقتصادی بر روی سرمایه های امپریالیستی. برای اینکه جمهوری اسلامی بتواند این مقاصد را بهتر به مورد اجراء گذارد؛ برقراری "روابط حسنه" با دولتهای امپریالیستی ای که تا دیروز "دشمن اصلی" و "شیطان بزرگ" شمرده میشدند، در راس برنامه ها قرار میگیرد. از سوی دیگر امپریالیستها به ویژه دولت امریکا برای کمک به تسریع این روند و دادن بهانه به جمهوری اسلامی برای اینکه بتواند نقش خود را در افکار عمومی چه در صحنه بین المللی و چه در صحنه داخلی هر چه بهتر توجیه نماید، اقدام به شناسایی مجاهدین به عنوان جریانی

تروریستی و محدود نمودن فعالیتهای این جریان در سطح امریکا مینماید. و دولت جمهوری اسلامی ضمن استقبال از این اقدام، خواهان اقدامات عملی امریکا علیه مجاهدین میگردد. و این در حالی است که تقریباً یک تا دو هفته قبل از این ماجرا، رژیم ایران مواضع مجاهدین در عراق را مورد تهاجم هوایی قرار داده است.

از طرف دیگر بعد از مرگ خمینی مزدور، رژیم میبایست بار دیگر آزمایش کند که آیا همچنان مانند "بنیان گذار" پلید خود قدرت فریب مردم را دارا میباشد یا نه؟ آیا میتوانند در "انقلاب دوم" نیز مردم را آنچنان به پای صندوق های رای بکشانند که خمینی در ۱۲ فروردین ۵۸ کشاند؟ چون شرکت گسترده مردم در این انتخابات، بطور غیرمستقیم مفهوم تائید رژیم از سوی مردم در محافل بین المللی تلقی میگردد. و رژیم با این انتخابات میتواند برای اجرای دور جدید سیاستهای اقتصادی و سیاسی امپریالیستها در ایران، اعلان آمادگی نماید.

عدم حضور پیشاهنگ انقلابی در صحنه، میدان را برای رژیم خالی گذارده است. اپوزیسیون در خارج از کشور تحریم میکند اما صدایش به گوش مردم ایران نمیرسد. هیچگونه ارتباطی حتی در نازلترین سطحش نیز با مردم وجود ندارد. جریانات سیاسی توجیهی به این موضوع که جایگاه واقعی ایشان باید در میان مردم ایران باشد نه خارج از کشور، نشان نمیدهند. نتیجه اینکه میدان برای ترکتازی رژیم خالی میماند.

جمهوری اسلامی و محافل خبری جهانی، انتخابات اخیر را طوری جلوه داده اند که انگار این انتخابات در فضایی کاملاً دمکراتیک صورت گرفته و مردم ایران واقعا به آنچه که میخواستند اند رای داده اند و بعضی از جریانات راست با طرح مسایلی از قبیل اینکه انتخاب خاتمی مشت محکمی از سوی مردم به

دهان خامنه ای و در نتیجه به جناح رادیکال بوده و بدینوسیله مردم ناراضیاتی خود را از ولایت فقیه نشان داده اند، اینرا به نوعی پیروزی قلمداد کرده اند!!

از مدافعین این نظریه باید پرسید که اگر اینطور که شما میگویید باشد و به جناح بندی آنچنانی که خود شما معتقدید، آیا پیروزی خاتمی سبب گلی عظیم برای جناح رفسنجانی مزدور بوده است؟ (براستی با طرح چنین مسایلی، قصد ماستمالی کردن نقش جدید خاتمی مزدور و کابینه اش را ندارید؟)

اصولا اولین شرط برای انجام انتخابات دمکراتیک، وجود نهادهای دمکراتیک است. وجود این نهادها خود مبین آزادی قلم، بیان، مذهب و.... میباشند. رژیم که در طول عمر خود هر صدای آزادی و حق طلبی را سعی کرده که در نطقه خفه کند و معابر و میادین شهرها را صحنه حلق آویز بهترین فرزندان خلق که آرمانی جز آزادی و آسایش خلق نداشته اند، کرده است، چگونه میتواند انتخابات دمکراتیک برپا کند؟ آیا هر صحنه اعدام و حلقه دار خود نشانگر ادعاهای دروغ و بی اساس رژیم و محافل خبری جهانی نیست؟

از طرف دیگر خود خاتمی که بعنوان ماحصل "انقلاب دوم!!" سر بیرون آورده، دستش در جنایات این رژیم به خون بهترین جوانان این وطن آلوده است. این مزدور که جوهر لوحه ریاست جمهوری اش هنوز خشک نشده، بانگ رابطه دیپلماتیک با امریکا را سر داده و هنوز نیامده دولتش قرارداد چند میلیاردی با شرکت نفتی Total امضاء میکند و با شرکت نفتی دیگری، شل Shel، پای مذاکره چندمیلیاردی در واشنگتن می نشیند، تا بیایند و به خرج مردم ایران، لوله انتقال گاز تاسیس نموده، و بعد سرمایه های زیرزمینی همین مردم را به تاراج ببرند. آیا همه اینها نشاندهنده این نیست که نقش این مزدور در اجرای طرحهای جدید امپریالیستی برای غارت مردم ایران و منابع زیرزمینی اش میباشند؟

جمهوری اسلامی از بدو به قدرت رسیدنش تا به امروز، راهی جز تامین منافع امپریالیسم نیپموده است و تا پایان عمر ننگین اش نیز خدمتگزاری منافع امپریالیسم و فریب و تحمق و سرکوب خلقهای ایران را ادامه خواهد داد. هیچ فرقی نمیکند که چه کسی ولی فقیه یا رئیس جمهور باشد و یا اینکه کابینه دولت از چه مهره هایی تشکیل شده باشند، مادام که این

سیستم حکومت میکند؛ نتیجه اش برای مردم ایران چیزی جز فقر، بدبختی، بیسوادی فحشاء، دربدری و آوارگی، سرکوب و شکنجه و..... نخواهد بود. مادام که این سیستم وابسته به امپریالیسم حکومت میکند؛ همچنان شاهد پشمرده شدن استعدادها و تواناییهایمان در جهت تامین منافع غرب خواهیم بود. و همچنین شاهد غارت منابع زیرزمینی کشور توسط بیگانگان به کمک عمال پلیدشان یعنی جمهوری اسلامی خواهیم بود. چندی نخواهد پائید که همگان متوجه خواهند شد که خود خاتمی نیز بیش از عروسی خیمه شب بازی نیست. او نیز چون دیگر عناصر رژیم، مقامی بالاتر از مزدوری امپریالیسم ندارد. آتش گلوله های دولت او سینه جوانان و کارگران و زحمتکشان را مشیک خواهد کرد. و چهره کریه او بر همه آحاد مردم روشن خواهد شد. و برگی دیگر بر صفحه تاریخ سیاسی ایران افزوده خواهد شد. برگی سراسر خیانت، جنایت و فریب از سوی سگان زنجیری امپریالیسم. و برگی سراسر مقاومت، مبارزه و حماسه از سوی خلق.

فرهاد کوهزاد - ۹۷/۱۱/۳



با ما مکاتبه کنید!

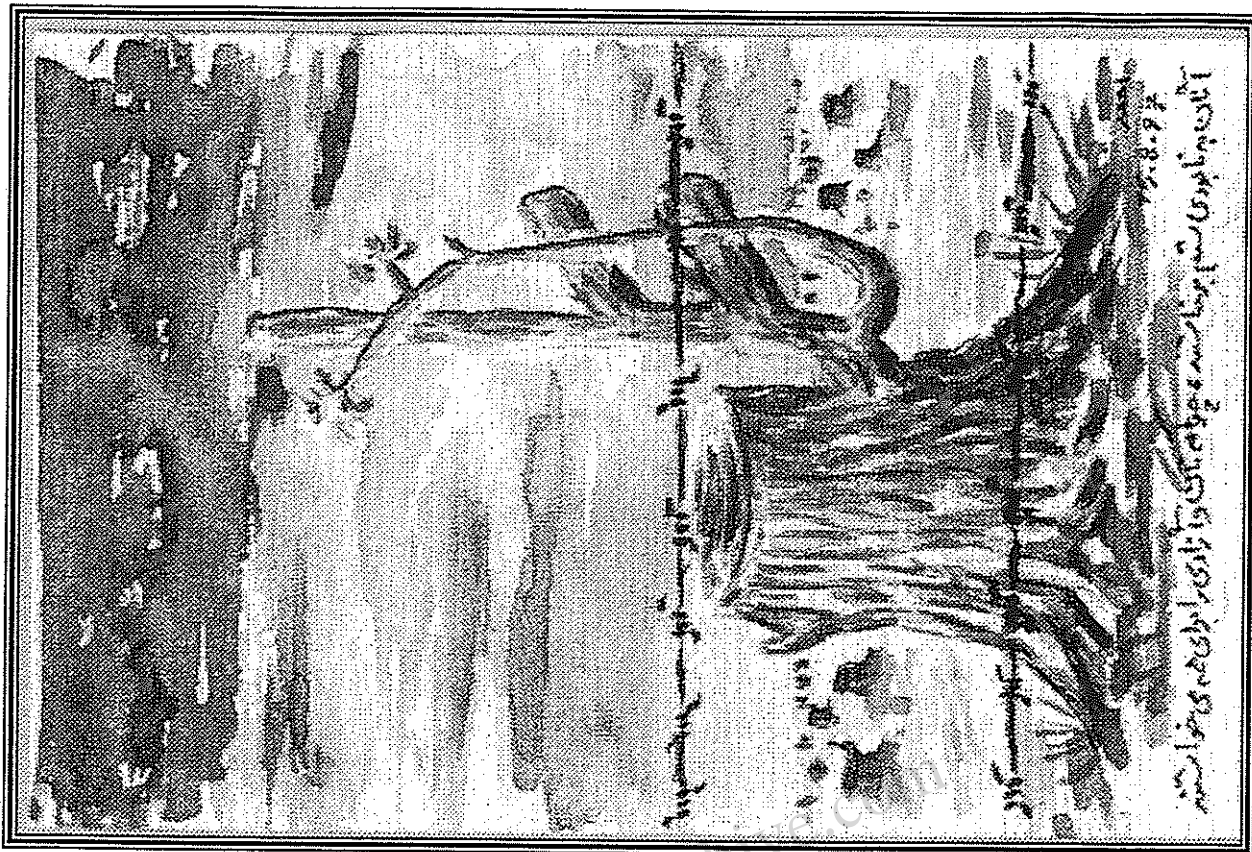
خوانندگان مبارز "پیام فدایی"

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن ما به شما تکیه داریم. نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید و بکشید ضمن مکاتبه با نشریه رابطه هرچه فعالتری با ما برقرار کنید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و به مجموعه هوادارانش متکی باشد.



یادمان رستاخیز سیاهگل و قیام بهمن

چریکهای فدایی خلق ایران برگزار میکنند



تصویر آدرخش سیاهگل و

توفان بهمن

در آینه شعر فارسی

سخنرانی و شعرخوانی چهره برجسته

و مبارز شعر ایران، شاعر تبعیدی

دکتر نعمت میرزا زاده

(م-آزم)

همچنین:

☆ آوازهای انقلابی ترکی، کردی و آذری گروه نی سان

از مرکز فرهنگی خلق

☆ موسیقی مدیترانه ای، ساز و گیتار حمزه آرگات

☆ صدای گرم ناهید

☆ اجرای یکی از اشعار خسرو گل سرخی

☆ موسیقی امریکای لاتین، گروه Latin Fiesta

مکان: CONWAY HALL

25 RED LION SQ, LONDON WCI

HOLBORN ↗ نزدیکترین ایستگاه قطار

زمان: شنبه ۳۱ ژانویه ۹۸

ساعت: ۶/۳۰ بعد از ظهر

مهدکودک، غذا و نوشیدنی مهیاست

(ورود برای همگان رایگان است)

محاكمه نوید اخگر نویسنده و شاعر تبعیدی ایران و محدود کردن اپوزیسیون رادیکال جمهوری اسلامی پیش شرط روابط حسنه اقتصادی با دولت خاتمی و نشانه حسن نیت دولت سوئد به سراب استحاله

اخیرا جمعی از هواداران ادبیات مردمی سوئد - استکهلم، اعلامیه‌ای در دفاع از یکی از نویسندگان در تبعید به نام نوید اخگر انتشار داده و از قصد دولت سوئد برای محاکمه او بشدت انتقاد کرده اند. نسخه‌ای از این اعلامیه برای پیام فدایی ارسال شده که در اینجا برای اطلاع خوانندگان به چاپ آن مبادرت می‌ورزیم.

دوران ریاست جمهوری شیخ بی ریش و ملیجک خمینی خون آشام آخوند، جلاذ رفسنجانی به پایان رسید. سیستم جهانی سرمایه با همکاری و همدستی عوامل مرتجعش در درون و بیرون رژیم کوشیده و میکوشد تا خاتمی این سگ زرد را در قالب فرشته نجات حتی اگر شده از داخل صندوقهای رای بیرون کشیده و در حقوق مردم فرو کند، دولتهای غربی و حافظان سرمایه هشت سال کوشیدند تا با حلوا حلوا کردن رفسنجانی جنایتکار و ریختن آب مدره بر سرش و خواندن لالایی استحاله - گفتگوی انتقادی در گوش ایادی معطر و فرنگ نشینان بيسرد، وی را تظهير کرده و راه و رسم دمکراسی غیر خشن و مبارزه مسالمت آمیز را به مبارزین و از جان گذشتگان راه رهایی خلقها ديکته نمایند، استحاله چپان و هواداران مبارزه مسالمت جویانه و کاسه لیسان نوکیسه سریعا در مقابل این تز و تئوریه سر تعظیم فرود آورده و بیدرنگ درصدد چاره کار برآمدند،

ابتدایی ترین فعالیت این حضرات، نفی تاریخ مبارزات خلقهای ایران، نفی مبارزه مسلحانه، نفی نقاط عطف تاریخ خونبار مبارزین سپاهکل و ۳۰ خرداد و بعد از آن انداختن گناه کشتارهای رژیمهای دیکتاتوری شاه و خمینی به گردن سازمانهای مبارز و اپوزیسیون رادیکال، و در انتها خواندن غزل آخر این مغالزه با وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی، مبنی بر این که دیگر سازمانی سیاسی وجود ندارند و آنچه که هست همه پس مانده سازمانهای جاسوسی خارجی شده اند، هیئات و بسی بیشتری

آری گفتیم که قرار است نوید اخگر شاعر و نویسنده تبعیدی ایران را به جرم به هم ریختن کاسه و کوزه معاون وزیر خارجه جمهوری اسلامی محمود واعظی در تاریخ ۱۴ ژانویه در دادگاه سولنا سنتروم در استکهلم شماره ۱۸ در ساعت ۳۰-۹ صبح محاکمه نمایند،

بخاطر میاوریم شبی را که صدای اخگر از یکی از رادیوهای فارسی زبان طنزین می انداخت که میگفت "هنرمندان و شعراى ایرانی بایستی خاک پای کمترین هواداران این سازمانهای مترقی و رادیکال را حتی اگر تنها و تنها یک تن از آنها باقی مانده باشد سرمه چشمهای تر شعر و نوشته هایشان بکنند"، و این پاسخی بود دندان شکن هم به حافظان سرمایه، هم به عاملان استحاله و هم به آنان که بعدها برای خاتمی اشک شوق از چشمان نابینایشان فرو ریخت و هم آنان که به پایبوس رفته و مدیحه سرایی کردند، معروف بودند و در دگر دیسی خویش به معروفه ای بدل گشتند

و نیروهای مبارز را فاشیست نامیدند، آری محاکمه نوید اخگر برای تمام ایرانیان آزاده مفهوم است، چشمک و چراغ زدن به رژیمهای خونخوار کار امروز سیستمهای سرمایه داری نیست، دیروز در زمانی که خون فراهانی ها، پویان ها، احمدزاده ها، حنیف نژادها و گلسخی ها، رضایی ها و دانشیان ها و سعید محسن ها سراسر ایران را فرش کرده بود و بطور کلی اپوزیسیون مترقی آن زمان داشت در زیر شکنجه و کشتار ساواک شاه خرد میشد، آخوند مرتجعی بنام خمینی سبمل اپوزیسیون شاه میشد، امروز در حالی که پناهنده سیاسی خارج کشور در زیر شدیدترین تضيیقات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دارد جان میدهد بایستی وی را بخاطر برهم ریختن میز نماینده یکی از خونخوارترین رژیمهای دیکتاتوری وقت و برای خشنودی آخوندهای جنایتکار به محاکمه نیز کشید، و باز به این خاطر که در آینده محاکمات بعدی بتواند شامل حال دیگر مبارزین نیز بشود، و نیز بشود نفس هر نفس کشی را در حلقوم بنام مبارزه مسالمت آمیز و گفتگوی انتقادی در گلو خفه کرد و البته بعد هم جوایز ادبی را به فلان و بهمان نویسنده ایرانی بخشید که برای احیای خط مسالمت کوششهای شایانی نموده و مخالف بایکوت رژیم جمهوری اسلامی بوده، و موافق مر او ده و بده بستان اقتصادی و فرهنگی بوده و الی آخر و نیز در همان زمان که نوید اخگر را به محاکمه میکشند، کتاب فردی جن زده را که به تازه گی به رمالی و فال بینی و جن گیری روی آورده و برای خاتمی اشک تمساح ریخته در سوئد با کمک ایادی چاپخانه دار چاپ و منتشر کرد و برایش جلسه سخنرانی گذاشت و به دیگر ایادیشان فرموله کرد که در روزنامه های

میکنند و از این پس و چنانچه نوید اخگر در یک چنین دادگاهی سیاسی محکوم شود، دست تروریستهای رژیم را در کشتن وی و دیگر اعضای اپوزیسیون باز خواهید گذاشت، مسئولیت عواقب این گونه محاکمات دامن دولت سوئد، نخست وزیر، وزیر دادگستری و حتی وزیر فرهنگ را خواهد گرفت،

ما جمعی از هواداران ادبیات مردمی این محاکمات را در مسیر همان سیاست کلت و کیکی میدانیم که بیش از پیش افشا شده است، کلت را بر روی نیروی اپوزیسیون میکشند و کیکش را در حلقوم سگهای کاسه لیس خویش می تپانند

ایرانیان مبارز و آزاده و سازمانهای اپوزیسیون به این نوع تحقیرها تن نخواهند داد و دادگاه را به محاکمه رژیم فرهنگ کش و تروریست جمهوری اسلامی و عواملش بدل خواهند کرد، نوید اخگر در کتاب استحالیه، گفتگوی انتقادی میگفت "رفقا، دوستان، ما دوست این هنرمند و آن نویسنده و یا شاعر نیستیم، ما عضو این سازمان و یا آن حزب هم نیستیم ما کارگران ادبیات ایرانیم و بایستی در این مسیر با تمام توان بکوشیم ما وقتی به ایران باز گشتیم بایستی نتایج کارمان را برای سعید سلطانپور ببریم و هیئات اگر خطا کرده باشیم"

با یاد سعید سلطانپور سمبل شرف ادبیات عصر نوین ایران

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی جمعی از هواداران ادبیات مردمی سوئد - استکهلم ۹ دسامبر سال ۱۹۹۷ میلادی

بپذیریم که امروز از جهان سوم افرادی در میان ما هستند" محاکمه اخگر محاکمه صدها ایرانی و سازمانهای اپوزیسیونی است که در اعتراض به سیاستهای تروریستی جمهوری اسلامی بدون اینکه به جلسه مزبور وارد شوند صورت میگیرد.

بایستی از دولت سوئد سوال کرد آیا این است معنی آزادی بیان؟

جلسه ای که در آن معاون وزیر خارجه رژیم و تعدادی از آخوندهای جنایتکار با کمک بیان میردال (نویسنده سوئدی) و استانیلی شویری (کشیش کلیسا) برای باز کردن باب مفاهمه و گفتگوی انتقادی گشوده شده بود ورود را برای همه آزاد اعلام کرده بودند، ایرانی هایی که برای اعتراض در آنجا گرد آمده بودند بنا به اصل آزادی بیان حق داشتند به درون جلسه رفته و با رساترین صدا رژیم را به محاکمه بکشند، حال اینکه حتی یک نفر از معترضین به درون این جلسه قدم نگذاشت، در این باب پس اگر اخگر به محاکمه کشیده میشود بایستی تمامی معترضین حتی همسایگانی که پنجره های خود را گشوده بودند و بر علیه رژیم و آخوندهای جنایتکار شعار میدادند نیز در پشت میز محاکمه قرار بگیرند،

ما به دولت سوئد، به نخست وزیر یوران پرسون، به وزیر دادگستری لیلی فری وال صریحا اعلام میکنیم که محکومیت نوید اخگر در چنین دادگاهی سیاسی محکومیت ایرانیان آزاده ای است که نه برای نجات جانشان به سوئد پناهنده شده اند بلکه دقیقا برای داشتن حق مبارزه برای کسب آزادیهای انسانی تلاش

سوئدی بنویسند که نوید اخگر نویسنده ای است گمنام، بهتر است به حرفهای وی توجهی نشود، و با محاکمه اخگرها بطور سمبلیک به رژیم جمهوری اسلامی ثابت کنند و بگویند که دیدید ما خواستار سرنگونی شما نیستیم و مخالفین شما را در دادگاههایمان برای منافع ملی مان محاکمه میکنیم و تروریستها و قاتلین قاسملوها، کاظم رجوی ها، نقدی ها، غلام کشاورزها، عفت قاضی ها، حمید بهمنی ها، علی کاشف پورها، اکبر قربانی ها و دهها و دهها تن دیگر را یا اصلا دستگیر نکردیم یا اگر دستگیر کردیم بخاطر منافع ملی با جت بوئینگ و خیلی محترمانه راهی ایران کردیم، و باز صدای اخگر و دغدغه های او در گوش شعرا و نویسندگان ایرانی طنین می انداخت که میگفت "سپر سینه ما که برای حفاظت از پیشتازان انقلابی عزیزمان و مردم جلو دشمن سد شده است نکند که سوراخ و حفره ای را برای تیرهای زهر آلوده دشمن باز کند و خون پیشگام انقلابی و توده های زحمتکش بر زمین ریزد.

خشم امپریالیستها از اخگر بی پایان است چرا که وی توانسته سیاستهای ضد مردمی آنان را افشا کند بطوریکه تا به حال بیش از هفتاد و دو نفر از معروف ترین نویسندگان و هنرمندان سوئدی با اعتراض انجمن قلم سوئد را ترک کرده و به انجمن قلم نروژ، دانمارک، فنلاند و آلمان پیوسته اند و این اعتراض به سیاستهای نواستعماری و کندن نویسندگان و شعرا و هنرمندان سوئدی از این انجمن قلم هنوز ادامه دارد بطوریکه معاون انجمن قلم سوئد نوشته بود که "انجمن قلم سوئد تا به حال چنین ضربه کمر شکنی را نخورده بود بایستی



عاقبت "معجزه کره"

از صفحه ۵۶

تجاری دنیا فوق العاده عظیم است. مقاومت در مقابل برنامه های صندوق بین المللی پول هم اکنون هم از طرف سرمایه داران و هم از سوی طبقه کارگر رزمنده و افسانه ای این کشور مشهود است.

کره جنوبی تا کنون بیشتر بردریافت وام از خارج متکی بوده تا سرمایه گذاری مستقیم. تخمین زده میشود که مجموع وامی که کره جنوبی از خارج دریافت کرده نزدیک به دو برابر تولید ناخالص داخلی ۵۰۰ میلیارد دلاری این کشور باشد. توجه داشته باشیم که این رقم از تولید ناخالص داخلی کره، از مجموع تولید ناخالص داخلی سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ بیشتر است. اما اکنون پس از موافقت با بانک جهانی روشن شده است که تمامی ذخایر ارزی از بین رفته و بدهی های کوتاه مدت، دوبرابر رقم ۶۰ میلیارد دلاری است که قبلا اعلام شده بود. شرایطی که بانک جهانی برای کمک به کره جنوبی قابل شده شامل "بازسازی" سیستم مالی نیز میشود که میگویند پر از ریخت و پاش است.

سرمقاله برخی از نشریات مالی غربی، از این بحران به خاطر آن که معتقدند فرصتی استثنایی برای بانک جهانی ایجاد کرده تا با اقدامات خود برخی از آثار کهنه و بازدارنده را از اقتصاد کره جارو کند و دوباره کره جنوبی را برای تمامی کسانی که در سراسر جهان به دنبال سود هستند سرپا نگهدارد، استقبال کرده اند.

هم اکنون دولت، فعالیت های ۹ بانک از ۴۰ بانک سرمایه گذاری کره جنوبی را به حالت تعلیق در آورده. بانک جهانی سیاست کوچک کردن این غول ها را در پیش گرفته و توانسته به قراردادی دست پیدا کند تا مالکیت قانونی سرمایه گذاران خارجی را در شرکتهای کره به دو برابر برساند.

با وجود این، آنها که به دارندگان سرمایه های بزرگ جهانی برای سرمایه گذاری در کره توصیه و پیشنهاد میدهند از آینده و امه های کوتاه مدت و میان مدت کره جنوبی بیمناک اند. آنها پیش بینی دوبرابر شدن بیکاری و کاهش رشد اقتصادی را تا حد ۲ تا ۲/۵ درصد در مقایسه

با رشد بین ۷ تا ۹ درصد در سالهای اخیر را میکنند.

یکی از اقتصاددانان محاسبه کرده که بین ۵ تا ده سال زمان برای بهبود شرایط کره جنوبی لازم است و به همراه تایلند این مورد، موردی نیست که به این زودی ها جبران پذیر باشد. سرمایه گذاری چهار غول کره جنوبی یعنی هیوندای، دوو، سامسونگ و LG در اروپا (به انضمام بریتانیا) و امریکا و بقیه جهان هم اکنون در معرض خطر سقوط قرار گرفته است. اوراق سهام سرمایه داران کره ای در امریکای لاتین و اروپای شرقی بسیار زیر قیمت به فروش میرسند.

رقمی که نهایتا با صندوق بین المللی پول مورد توافق قرار گرفت ۵۷ میلیارد دلار است که بسیار از رقمی که برای تایلند (۱۷ میلیارد)، اندونزی (۳۸ میلیارد) در نظر گرفته شده بیشتر است و حتی از رقمی که در سال ۱۹۹۳ برای مکزیک اختصاص یافت نیز بزرگ تر است.



پیام فدایی و خوانندگان

امریکا

ر- م. پس از سلام، بدین وسیله دریافت نامه
ارسالی را به اطلاعاتان میرسانیم.

آلمان

ر-ش با دروهای انقلابی.

پاسپاس از احساس مسئولیت تان در اشاعه هرچه
بیشتر افکار و تحلیلهای انقلابی، نشریاتی را که
خواسته بودید به آدرستان ارسال کردیم. موفق
باشید.

ر- الف

با دروهای انقلابی. نامه محبت آمیزتان رسید. از
اینکه ما را در جریان مسایل و رویدادهای محل
اقامتتان قرار داده اید، سپاسگزاریم. در ضمن نوار
و کمک مالی ای که فرستاده بودید، رسید. برایتان
آرزوی موفقیت و پیروزی داریم.

ر- احمد

با دروهای انقلابی. نامه و طرحی که به خاطر
حماسه سياهکل کشیده بودید را دریافت کردیم. در

پاسخ به نامه فوق الذکر لازم میدانیم موارد زیر را
به اطلاعات برسانیم:

۱- بدنبال تغییر آدرس تان "پیام فدایی" بطور
مرتب به آدرس جدیدتان ارسال شده است.

۲- به نامه هایی که به آدرس سازمان ارسال
میشود در نشریه و یا بطور جداگانه پاسخ داده
میشود. در صورتیکه در موردی نامه ای بدون
پاسخ مانده است، مطمئن باشید که آن نامه بدست
ما نرسیده است. به هر حال سیاست ما این است که
رسیدن نامه های دریافتی را از طریق نشریه به
اطلاع نویسندگان برسانیم.

۳- در مورد مجموعه داستانی که در دست نگارش
دارید بطور جداگانه پاسخ داده شده است.

سوئد

ر- ع

با دروهای انقلابی.

نامه محبت آمیزتان رسید. از توجه تان به "پیام
فدایی" سپاسگزاریم. با توجه به تجربیاتی که حین
کار و فعالیت در شرکت نفت بدست آورده اید،
امیدواریم که ما را هرچه بیشتر در جریان این
تجربیات قرار دهید.

رفقای هیات تحریریه نشریه جنگل

با دروهای انقلابی. نشریه جنگل شماره ۱۲
بدستمان رسید. به امید گسترش همکاریهای

مبارزاتی در صفوف نیروهای انقلابی برایتان در
پیشبرد فعالیتهای مبارزاتی آرزوی موفقیت و
پیروزی داریم.

کانادا- وانکور

ر- الف

با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم.
امیدواریم که به ارسال اخبار برای نشریه ادامه
دهید. در ضمن کمک مالی ارسالی نیز رسید.
سپاسگزاریم.

هند

ر- ف، پس از سلام.

نامه تان رسید. مورد تصحیحی را که تذکر داده
بودید، انجام دادیم. موفق باشید.

ر-ق با دروهای انقلابی.

نامه تان را دریافت کردیم. با تشکر از ارسال
بولتن هایی که در ایران منتشر شده اند. برایتان
آرزوی موفقیت داریم.

دوست عزیز - ع

پس از سلام. نامه تان رسید. از اینکه بر ایمان
مقدور نیست که با درخواستان موافقت نمائیم،
متاسفیم. موفق باشید.

میلیارد ریال خسارت به مناطق مختلف کشور
وارد میشود.

* مطابق گزارشات مرکز آمار ایران، از جمعیت
فعال استان تهران ۸۹/۸۶ درصد را مردان و تنها
۱۰/۱۴ درصد را زنان تشکیل میدهند.

* به گفته رضا حرامی مدیرکل دفتر مطالعات و
پژوهشهای آماری، در ایران ۷۰ درصد معتادان
دستگیر شده در سال ۷۵ متاهل بوده و ۸۶ درصد
از آنها بین یک تا ۱۰ فرزند داشته اند.

* یآوری مدیرکل کار استان همدان اعتراف کرد
که ۸۰ درصد از حوادث ناشی از کار که منجر به
مصدومیت و مرگ کارگران میشود ناشی از
قصور کارفرمایان در تامین ابزار و تجهیزات
ایمنی در کارگاههاست. وی افزود که در نیمه اول
سال جاری در ۶۰ مورد حادثه ناشی از کار حداقل
۷ تن از کارگران در استان همدان جان خود را از
دست داده اند.

۵۰ میلیون نفر برسود تا آن زمان باید بین ۸ تا ۹
میلیون فرصت شغلی جدید برای پاسخگویی به
میزان رشد جمعیت ایجاد شود.

* مقامات استان مرکزی اعلام کردند که هم اکنون
بیش از ۲۰۰ واحد صنعتی در سطح این استان
مستقر است که ۲۰۰ واحد آن از زمره صنایع
بزرگ میباشد. به دلیل آلودگی بیش از حد هوای
استان مرکزی و بویژه شهر اراک ۷۰ درصد از
بیماران مراجعه کننده به پزشک در این شهر از
بیماری های چشمی، پوستی و ریوی رنج میبرند.

* به گفته معاون امور آب و وزارت نیرو، در ایران
هر ساله ۱۰ میلیارد مترمکعب آب به هدر میرود.
* تحقیقاتی که توسط مسئولان دانشگاه علوم
پزشکی اصفهان صورت گرفته نشان میدهد که ۴۲
درصد پزشکان در اصفهان بدون کمترین معاینه
بیماران خود، برای آنها نسخه می نویسند.

* یک مقام رژیم به نام سیدعباس جزایری اعلام
کرد که سالانه بر اثر حوادث غیرمترقبه، یک هزار

ایران از دریچه آمار

* وزارت فرهنگ و آموزش عالی اعلام کرد که
۸۰ درصد از کل دانشجویان در دانشگاهها و
مراکز آموزش عالی از نبود و کمبود امکانات
"خوابگاهی" رنج میبرند. و خوابگاههای موجود
تنها نیاز حدود ۲۰ درصد از دانشجویان را تامین
میکند.

* به گفته رئیس قوه قضائیه در ۲۶ آبان ماه، ۶۰
درصد کل زندانیان در جمهوری اسلامی را
زندانیان مواد مخدر تشکیل میدهند. بنا به آمار
دیگر میانگین کشف مواد مخدر در ایران ۱۶۰ تن
است. این آمار را معاون وزارت کشور اعلام
کرده است. بنابه آمار منتشره در ایران تحت
سلطه رژیم جمهوری اسلامی، حداقل ۶ میلیون
بیکار وجود دارد.

* به گفته وزیر جهاد سازندگی رژیم تا ۳ سال آینده
بیش بینی میشود که جمعیت روستایی در ایران به

* نشریه آدینه در یکی از شماره های اخیر خود نامه یک کارمند محروم را به چاپ رسانده که مطالعه آن گوشه کوچکی از شدت و فقر و بدبختی و استیصال توده های تحت ستم زیر حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی را به نمایش میگذارد. در این نامه که نگارنده از ترس تعقیب آن را با آدرس اشتباهی به آدینه ارسال کرده، از جمله آمده است که: "من یک کارمند هستم. یک کارمند بدبخت و بیچاره. بعد از ۳۰ سال کارمندی به این نتیجه رسیده ام که رشوه بگیران حق دارند" او ادامه داده که ای کاش این مملکت کمونیستی بود تا لااقل مردم مشکل مسکن نداشتند. در این نامه عنوان شده که "تنها راه رهایی فرار به کشوری دیگر و پناهنده گی است. ظرفشویی در فرنگ شرف دارد. حداقل به خود می قبولانیم که در فرنگیم. تازه اگر به جای کارمند شدن، روشنفکر شده بودیم تازه در تلویزیون، "هویت" لجن مالمان میکرد.

* مدیر کل کار خراسان در جمع عوامل رژیم از سولاتی که در مجلس بر علیه قانون کار ارتجاعی رژیم عنوان میشود به شدت انتقاد کرد و عنوان نمود که "کارگران با رعایت انضباط اجتماعی و وجدان کاری بخوبی مدافع قانون کار بوده و خواهند بود" وی در بخش دیگری از سخنان خود ضمن اعلام "تبعیت" جامعه کارگری خراسان از ولی فقیه، شوراهای اسلامی کار را "مصدق حاکمیت جامعه مدنی" خواند.

* مقامات رژیم در قزوین به مناسبت "هفته بسیج" و "اعلام تبعیت از مقام ولایت فقیه" کارگران کارخانه "مه نخ" و "فرنج" در استان قزوین را واداشتند تا یک روز را به طور رایگان کارکنند. این اقدام در "راستای شکوفایی اقتصادی کشور" صورت گرفت.

* رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قصد دارد تا در کردستان زیر نام طرح "سازماندهی روستاهای پراکنده" به تخریب روستاها پرداخته و با تمرکز ساکنین آن در نقاط از قبیل تعیین شده، به تشدید کنترل بر زندگی آنان بپردازد. هم اکنون بنابه اظهارات مدیر کل بنیاد مسکن کردستان در مرحله نخست این طرح ضدخلقی روستاهای پراکنده منطقه سرشیو سقز با صرف ۱۰۰ میلیون ریال به اصطلاح "سازماندهی" شده است.

* تماسهای علنی و مخفی بین مقامات رژیم جمهوری اسلامی و مقامات اسرائیلی در سطوح مختلف همچنان ادامه دارد. به گزارش رادیو

مناقشه افغانستان ارائه داده است. در این "طرح" تقسیم افغانستان میان دارو دسته درگیر و تشکیل کنفدراسیونی از آنها پیش بینی شده است.

* در اوائل آذرماه بیش از ۱۵۰ هزار تن از کارگران اسرائیلی دست از کار کشیده و به اعتراض بر علیه برنامه های دولت اسرائیل پرداختند. این اعتصاب وسیع نخست کارگران شهرداری، کارمندان بیمارستان و بخش پرستاری و مامورین آتش نشانی را در بر گرفت و دامنه آن به کارگران بیمه و کارکنان دانشگاهها نیز کشیده شد. علت اصلی اعتصاب، اعتراض به برنامه های خصوصی سازی دولت اسرائیل عنوان شده که شنیدا با مشکل بیکاری و کاهش رشد اقتصادی روبروست.

* در تاریخ ۲۰ آذر ارتش ترکیه بار دیگر به شمال عراق حمله کرد و زیر نام سرکوبی نیروهای حزب کارگران کرد ترکیه "پ ک ک"، هزاران تن از توده های محروم این منطقه را آواره و زندگی و هستی آنها را ویران نمود. در این هجوم ضدخلقی حدود ۲۰ هزار تن از نیروهای ارتش ترکیه با همکاری مزدوران قیاده موقت تا عمق ۱۵ کیلومتری خاک کردستان عراق پیش رفتند. طبق گزارشات منتشره بر غم ادعاهای دولت ترکیه در سرکوبی تام و تمام مخالفان کرد، حداقل نیمی از ارتش این کشور در جنگی ۱۴ ساله با کردهای مخالف درگیر است. در جریان این جنگ حدود ۳۰ هزار تن جان خود را از دست داده اند.

* در اوایل آذرماه اعتصاب و اعتراض دانشجویان آلمانی اکثر دانشگاههای سراسری آلمان را در بر گرفت. دهها هزار دانشجوی آلمانی در اعتراض به کمبود امکانات و قطع بودجه دانشگاهها در بن به راهپیمایی پرداخته و علیه دولت شعار دادند. قطع بودجه باعث ازدحام شدید در خوابگاهها و کلاسهای درسی گردیده است.

* همزمان با تشدید کشتارهای جمعی مردم در الجزایر توسط دارو دسته های مسلح اعلام شد که تنها ظرف ۵ سال گذشته ۸۰ هزار تن از شهروندان این کشور در جریان جنایات وحشیانه جان خود را از دست داده اند. عفو بین الملل با اعلام این آمار اضافه کرد که بر غم ادعاهای دولت الجزایر در نسبت دادن تمامی این کشتارها به دارو دسته های تروریست اسلامی، شواهد به دست آمده حاکی از آن است که جوخه های مرگ دولت الجزایر نیز در برخی از این کشتارها مستقیماً دست داشته اند.

صدای اسرائیل اخیراً ۱۶ کارشناس اسرائیلی که از آنها به عنوان متخصصین مسایل کشاورزی یاد شده از ایران دیدار کرده و در این سفر با معاون وزارت کشاورزی جمهوری اسلامی نیز ملاقات کرده اند. در این گزارش عنوان شده که دیدار کارشناسان اسرائیلی از ایران اولین مورد از این تماس ها نبوده و قبل از آن نیز جمهوری اسلامی با چند شرکت اسرائیلی در زمینه مسایل آبیاری و تجهیزات آزمایشگاهی همکاری داشته است.

* مقامات یکی از بیمارستانهای قزوین از تحویل نوزاد یک کارگر به والدینش که قدرت پرداخت مخارج زایمان را نداشتند تا ۶ ماه خودداری کردند. این عمل رذیلتانه در پی آن صورت گرفت که کارگر مزبور به دلیل عدم استطاعت مالی پس از زایمان همسرش نتوانست ۲ میلیون ریال صورتحساب مخارج او را پرداخت کند و مقامات بیمارستان نیز نوزاد را به خانواده اش تحویل ندادند. چندماه پس از آنکه پدر و مادر فرزند با تهیه پول به بیمارستان مراجعه کردند به آنها گفته شد که حال برای تحویل نوزاد باید به جای ۲ میلیون ریال، ۴ میلیون ریال به خاطر مخارج نگهداری کودک به بیمارستان بپردازند.

* در اواخر مهرماه در اثر سانحه ای که در یکی از مجتمع های پتروشیمی رژیم در جنوب ایران روی داد حداقل ۴ کارگر کشته و سه نفر دیگر زخمی شدند. در مورد محل و علت این حادثه از سوی مقامات جمهوری اسلامی اظهارات ضدو نقیضی عنوان شده است. شایان ذکر است که هر ساله صدها کارگر به دلیل کمبود امکانات ایمنی و شرایط وحشیانه حاکم بر محیطهای کار در جریان سوانح مختلف جان خویش را از دست میدهند.

* بنابه آمار منتشره در زمینه وسعت قاچاق مواد مخدر و عواید ناشی از این تجارت در سطح بین المللی روشن شده است که ۲۵ درصد تمام پولهایی که در سطح جهانی در جریان است از طریق قاچاق مواد مخدر بدست آمده است.

* از زمان جنگ خلیج فارس تا کنون امریکا به تنهایی ۵۶ میلیارد دلار اسلحه به کشورهای عرب خلیج فارس فروخته است.

* با تداوم بحران و جنگ در افغانستان امپریالیستها و مرتجعین راه حلهای ضد مردمی مختلفی را برای خاتمه بحران افغانستان در دست تهیه دارند. به گزارش روزنامه الاهرام دولت امریکا در این رابطه طرحی را به دولت های عربی درگیر در

اخبار

* به گفته معاون وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی، رژیم در صدد اقدام به استقرارهای جدید از کمپانیها و بانکهای خارجی است. مطابق اظهارات محمد مهدی نواب، جمهوری اسلامی در حال حاضر از یک میلیارد و ۸۱۵ میلیون دلار خط اعتباری امضا شده با بانکهای خارجی استفاده کرده و قصد دارد این رقم را به ۷ میلیارد دلار افزایش دهد.

* اخیرا نایب رئیس مجلس خبرگان با اشاره به "ضعف" تلاشهای رژیم در "زمینه فرهنگی" اعتراف کرده که "متاسفانه نقش محوری مساجد و حسینیه ها، وعظ و روحانیون اثربخشی خود را از دست داده است". او

مقامات رژیم را به "چاره جویی" برای رفع بی پایگی نهادهای مذهبی حکومت در جامعه فرا خواند.

* به گزارش حزب دمکرات ایران در فاصله سالهای ۹۰ تا ۹۷، مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در کردستان عراق ۱۱۸ تن از اعضا و کادرهای این حزب را در جریان فعالیت های تروریستی خود به شهادت رسانده اند.

* به گزارش رسانه های رژیم، سبب صادراتی ایران به امارات متحده عربی، در این کشور دوباره از نو جدا سازی شده و با بسته بندیهای پیشرفته به اروپا صادر گشته و به ۴ برابر قیمت خرید به فروش میرسد.

در صفحه ۵۴

۲۸ نوامبر یکصد و هفتاد و هفتمین سالروز

تولد فردریک انگلس،

اندیشمند بزرگ پرولتاریا و بنیانگذار

فراموش نشدنی کمونیسم،

این علم شرایط رهایی طبقه کارگر

گرامی باد!



عاقبت "معجزه کره"

مطلب زیر دو گزارش کوتاه راجع به اوضاع اقتصادی وخیم کره جنوبی است که از یکی از شماره های اخیر نشریه 'Socialist Workers Party' برگرفته و به فارسی ترجمه شده است.

در خلال ساعاتی که بزرگ ترین "تضمین" بین المللی تاریخ بین دولت کره جنوبی و صندوق بین المللی پول منعقد میشد، یکی دیگر از غولهای کره از پای افتاد و به همراه خود هزاران فرصت شغلی در صنایع کشتی سازی و مهندسی را نابود کرد.

پیش بینی میشود که حدود نیمی از ۳۰ غول بزرگ ممکن است با این کار سرپا بمانند. پس از "معجزه کره"، "سقوط کره" به شیوه ای دراماتیک و دردناک، کارکرد آنارشیک و خشن سیستم سرمایه داری را در معرض تماشای عموم قرار داد. ۲۰ سال رشد خیره کننده که بر وحشیانه ترین شکل استثمار نیروی کار و

کنترل بی رحمانه دولتی در تمامی عملکردهای زندگی مبتنی بود، اکنون به پایان رسیده است. مالکین این غول های صنعتی - مالی اکنون با وضعیت دشواری روبرو شده اند. ظرفیت های اضافه تولید عظیم و بدهی هایی که بیش از چهار برابر ارزش دارایی هایشان است. در قضیه "هالاس" HALLAS - دوازدهمین غول و ششمین آنها که امسال ورشکست شدند- وامهای قابل پرداخت بیش از ۲۰ برابر دارایی های شرکت بودند. بدهی های آن به ۶ میلیارد دلار میرسد که قسمت اعظم آن صرف کشتی جدیدی شده بود که قرار بود به زودی به آب انداخته شود. مساله نهفته در این قضیه شکل "کلاسیکی" از اضافه تولید و یا در این مورد خاص اضافه ظرفیتی برابر با ۳۰ درصد است. در کره جنوبی این وضعیت با سیاست دولت در مورد وام دادن به صنایع در آزاء منافع سیاسی و مالی وخیم تر شده و در واقع تا حدودی به تاخیر افتاده است. انعکاس این رکود در ششمین اقتصاد در صفحه ۵۳

شماره فکس و تلفن برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴-۱۷۱ - ۲۴۹ ۴۹۸۹

PAYAME FEDAAEE

NO: 16 - JANUARY 98

**ORGAN OF IRANIAN PEOPLE'S
FEDAAEE GUERRILLAS**

آبونمان پیام فدایی

برای آبنونه شدن نشریه لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید. هزینه سالانه آبنومان پیام فدایی معادل ۱۶ دلار امریکا، ۱۶ مارک آلمان، ۷ پوند انگلیس، ۵۵ فرانک فرانسه و ۷۸ کرون سوئد میباشد.

BRANCH SORT CODE: 60-24-23

ACCOUNT NAME: M.B

ACCOUNT NO: 98985434

آدرس بانک:

**NATIONAL WESTMINSTER BANK
PO BOX 8082
14 THE BROADWAY
WOOD GREEN
LONDON N22 6BZ
ENGLAND**

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

**BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND**

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!